

www.adabestanekave.com



طرح نو

● تاریخ و سیاست معاصر ●

www.adabestanekave.com

گفتگوهای من با شاه

(خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)

زیر نظر: عبدالرضا هوشنگ مهدوی

جلد دوم



فلسطین شمالی، جنب شورای عالی انقلاب فرهنگی، کوچه نیلوفر، شماره ۲
تلفن: ۶۶۰۰۷۲

این اثر ترجمه‌ای است از:
THE SHAH AND I
The Confidential Diary of
Iran's Royal Court, 1969 - 1977
Asadollah Alam
I.B.Tauris & co,
London, 1991

- گفتگوهای من با شاه
- (خاطرات محرمانه امیراسدالله علم)
- ترجمه: گروه مترجمان انتشارات طرح نو
- نوبت چاپ: دوم، تابستان ۱۳۷۱
- تعداد: ۵۰۰۰ دوره دوجلدی
- حروفچینی: نگاره ۸۶۵۷۸۳
- لیتوگرافی: کیهان گرافیک ۳۹۳۵۵۳
- چاپ: صهبا
- حق چاپ محفوظ است.

www.adabestanekave.com

۱۹۷۳

(دی ۱۳۵۱ - دی ۱۳۵۲)

دولتهای غربی از سرعت عمل تولیدکنندگان نفت حوزه خلیج فارس در عهده‌دار شدن سهمی در عملیات شرکتهای نفتی به شدت نگران شده بودند. چنانکه در خاطرات (۳۰ دی) آمده‌است، پرزیدنت نیکسون ناگزیر شد نامه‌ای به شاه بنویسد، و عواقب احتمالی این امر را در روابط آمریکا و ایران یادآور شود. لیکن شرایط با شرایط ۱۹۵۴ که ایران و ادار به امضاء قرارداد کنسرسیون، و فدا کردن بسیاری از امتیازات ملی کردن نفت شده بود، تفاوت اساسی داشت. در ۱۹۷۳ ایران قراردادی به دست آورد که شرکت ملی نفت ایران را عهده‌دار عملیات در سرتاسر منطقه‌ای ساخت که قبلاً به کنسرسیون اختصاص داده شده بود. در عوض، با شرکتهای اعضای کنسرسیون، براساس یک قرارداد خرید - فروش که مدت بیست سال اعتبار داشت، به عنوان خریداران دارای حق اولویت رفتار می‌شد.

www.adabestanekave.com

جنگ اکتبر اعراب و اسرائیل موجب افزایش شدید بهای نفت در بازارهای بین‌المللی شد. وزرای اوپک در جلسه‌ای در ۲ دی در تهران بهای تجدید نظر شده را تعیین کردند. قیمت نفت خام سبک عربی، که به عنوان پایه تلقی می‌شد، به ۱۱/۶۵ دلار در هر بشکه افزایش یافت، که ۹/۲۷ دلار آن به عنوان سهم دولت تخصیص یافت، حال آنکه تنها دو سال پیش در قرارداد ۱۹۷۱ تهران این رقم به میزان ۲/۱۸ دلار در هر بشکه تثبیت شده بود. درآمد نفت ایران، که از ۹۰ میلیون دلار در ۱۹۵۵، تا ۱/۱ میلیارد دلار در ۱۹۷۰ بالا رفته بود، اینک به رقم سرسام آور ۲۱/۴ میلیارد دلار افزایش یافت.

شاه از توجهی که به عنوان رهبر کشورهای تولیدکننده نفت و به

کرسی نشاندن ادعاهای آنان در افزایش بهای نفت، جلب کرده بود، سر از پا نمی شناخت. کشورهای بیشتری در تهران سفارتخانه افتتاح کردند. دولتهای خارجی و تجار خصوصی برای بردن سهمی از ثروت تازه به دست آمده ایران به این کشور سرازیر شدند.

در تیرماه آن سال پادشاه افغانستان در پی کودتایی سرنگون شد، و در کشور افغانستان جمهوری اعلام شد. ایران با نگرانی شاهد این رویدادها بود، علاوه بر خطر عراق در مرزهای غربی این کشور، اکنون خطر جدیدی نیز در مرزهای شرقی به آن اضافه شده بود. علم پیشنهاد کرد به پادشاه مخلوع افغانستان، که به ایتالیا تبعید شده بود، کمک شود تا تاج و تختش را پس گیرد. شاه پاسخ داد که "پادشاه جُرْبُزَه چنین کاری را ندارد". (خاطرات، ۲۶ تیر) او متعاقباً به این نتیجه رسید که به نفع ایران است که روابط دوستانه‌ای با رژیم جدید برقرار سازد و به آن رژیم علیه نفوذ کمونیستها کمک کند.

حمایت نظامی ایران از عمان افزایش یافت. سربازانی جهت کمک به سلطان علیه شورشیان ظفار به رهبری جبهه خلق برای آزادی عمان و خلیج عربی (PFLOAG)^۱ اعزام شدند.

با افزایش تورم، شاه تهدید کرد که ارتش را مسئول مبارزه با گران‌فروشی خواهد ساخت. در عین حال دولت هشدار داد که تجاری که به جرم گران‌فروشی محکوم شوند، اموالشان توسط دولت مصادره خواهد شد.

علم عقیده داشت که بیشترین تقصیر در امر افزایش قیمتها به گردن

دولت است. او به شاه هشدار داد "مردم ناراضی‌اند، و... این امر خطر جدی در بردارد." (خاطرات، ۴ مهر).

جمعه، ۲۲ دی

چائوشسکو رئیس جمهور رومانی ساعت یک بعد از ظهر همراه همسرش وارد شد. بعداً دو ساعت و نیم با شاه گفتگو کرد. برای شام ضیافت کوچکی ترتیب دادم - در حدود ۶۰ مهمان... چائوشسکو ساعت دوازده شب مجلس را ترک کرد اما شاه ماند تا فیلمی تماشا کند. خدا حافظی کردم و به خانه برگشتم. در این ضمن تلگرافی از امیر خسرو افشار، سفیرمان در لندن رسید، بدین مضمون که نمایندگان کمپانیهای نفتی قصد دارند پیشنهاد مشارکت ایران را در کنسرسیوم با شرایط بسیار بهتری از شرایط پیشنهادی به عربها بدهند. ساعت یک بعد از نیمه شب تلفنم زنگ زد و به من دستور داده شد فردا صبح در فرودگاه حاضر نشوم، و مستقیماً به کاخ بروم.

شنبه، ۲۳ دی

شرفیابی. شاه به رغم برف عالی کج خلق بود. پرسید "تلگراف افشار را دیده‌اید؟ باید فوراً سفیر انگلیس را احضار کنید و از او پرسید معنی این جنگولک بازیها چیست. نمی‌توان عربها را با ما مقایسه کرد، تولید نفت ما مدتها پیش ملی شده و ما روی فرمول خرید - فروشی که پیشنهاد کرده‌ایم، به عنوان تنها اساس ممکن برای توافق، پافشاری خواهیم کرد..."
ضمناً دستور داد به سفیر آمریکا تلفن کنم و او را در جریان بگذارم.
بعد از ظهر به دنبال عزیمت چائوشسکو، سفیر انگلیس به دیدنم آمد. گفت با اینکه از جزئیات دقیق بی اطلاع است ولی به گمان او پیشنهادهای کنسرسیوم منطقی است، سفیر آمریکا هم تقریباً همین را گفت.
این گفتگوها را سر شام به شاه گزارش دادم. طبق گفته سفیر انگلیس،

شاه خود طی سفر به لندن در ژوئن گذشته به امکان مشارکت اشاره کرده بود. شاه گفت: "به او بگویید که ما انتظار داشتیم به عربها حداکثر ۲۵ درصد سهام پیشنهاد شود، ولی گویا بعداً توافق شده که این سهام باید به ۵۱ درصد در ۱۹۸۱ افزایش یابد. حالا که شرایط با این وضع بکلی تغییر کرده من دیگر نمی‌توانم سر نظریات خود بایستم. با وجود این، به او بگویید، با اینکه ما در مورد اصول اساسی مان کوتاه نخواهیم آمد، هر پیشنهادی را به نوبه خود مورد بررسی قرار خواهیم داد." سفیر ضمناً خاطر نشان کرده بود که شرکتها طبق قرارداد حق و حقوقی هم دارند، و این به رغم آنست که نفت ما ملی شده است. شاه گفت، "این عقیده اوست" در مورد فرمول خرید - فروش، شاه اعتراض سفیر را مبنی بر اینکه این امر به مفهوم تصاحب کامل است رد کرد، و گفت که ایران از ۱۹۵۴ به بعد صاحب ۱۰۰ درصد نفت خود بوده است.

یکشنبه، ۲۴ دی

...امروز بعد از ظهر نمایندگان شرکتهای نفتی به حضور شاه شرفیاب شدند و پیشنهادهایی مشابه پیشنهادهای ارائه شده به عربها را ارائه دادند، با یک تفاوت که ما ۵۱ درصد مان را به محض امضاء دریافت می‌کردیم. شاه پیشنهاد را درجا رد کرد...

دوشنبه، ۲۵ دی

...شرفیابی دوم برای نمایندگان، مذاکرات چندین ساعت به درازا کشید. شاه سر حال بیرون آمد، گفت که نظریات خود را با صراحت تمام بیان کرده بود: "یا پیشنهاد مرا قبول کنید که به شما در بیست و پنج سال آینده با تخفیف معقول

نفت بفروشیم، یا اینکه قرارداد فعلی را در ۱۹۷۹ خاتمه می‌دهم. آنوقت آزاد خواهم بود که هرکاری دلم می‌خواهد بکنم. تعجب کردم که با اولتیماتوم من اینقدر آرام برخورد کردند. ...

سه شنبه، ۲۶ دی

شاه به پاکستان رفت، ظاهراً برای شکار، اما در واقع برای مذاکره با بوتو...

پنجشنبه، ۲۸ دی

... شاه کمی از ظهر گذشته بازگشت، و فوراً پرسید که از مذاکرات نفت خبری هست. جواب دادم که با نمایندگان ایتلیجنس سرویس و سیا در تهران ملاقات کرده‌ام و هر دویشان، بخصوص نماینده انگلیس، عقیده داشت که شاه، به رغم پیش بینی مایوس کننده سفیر انگلیس حرفش را به کرسی خواهد نشاند. ظاهراً سفیر با نمایندگان شرکتهای نفتی انگلستان و آمریکا در پی شرفیابی شان ملاقات کرده است...

شنبه، ۳۰ دی

شرفیابی. گزارش دادم که وزیر مختار آمریکا امروز صبح به دیدنم آمد و نامه فوری‌ای از طرف نیکسون برای شاه به من داد. ضمناً از جانب دولت خود ابراز نگرانی کرد که مبادا شاه از فرصت برگزاری قریب الوقوع کنگره ملی به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب سفید برای بازگو کردن نظریاتش در مورد مذاکرات نفتی استفاده کند و در نتیجه ادامه مذاکرات فعلی را کلاً به

خطر بیندازد. به شاه گفتم، "صراحتاً باید عرض کنم که از نامه رئیس جمهور تکان خوردم. با همه رعایت ادب ظاهری اش کمتر از یک دستور نیست."

[متن نامه پرزیدنت نیکسون به شاه، به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۳]

اعلیحضرتا،

همانطور که اعلیحضرت اطلاع دارند، من با علاقه زیاد مذاکرات بین دولت اعلیحضرت و کنسرسیوم نفت را دنبال کرده‌ام. گزارشهای اخیر در مورد وضع فعلی مذاکرات شدیداً مرا نگران کرده است، و اینک این نامه را بخاطر دوستی درازمدت‌مان و نگرانی دوجانبه مان برای ثبات در منطقه شما می‌نویسم.

نگرانی من از این جهت است که آخرین پیشنهادهای دولت اعلیحضرت می‌تواند به طور جدی بر همه منطقه و کل مسیر روابط دوجانبه ما تأثیر بگذارد. چنانکه اطلاع دارید، من در حال حاضر عمیقاً درگیر فعالیتهایی در ارتباط با مذاکرات صلح در آسیای جنوب شرقی، تجدید سازمان دولت خویش و مراسم تحلیفم می‌باشم، و در وضعی نیستم که بتوانم وضع فعلی را با دقت بررسی کنم. لیکن، چون اقدام یکجانبه‌ای که منافع مشروع طرفین را برآورده نسازد می‌تواند عواقب جدی‌ای برای اهدافی که ما به اتفاق آنها را دنبال می‌کنیم داشته باشد، مایلم ابراز امیدواری کنم که شما هرگونه اقدام یکجانبه را تا زمانی که من بتوانم موضوع را مطالعه کرده و

نظریات خود را به اطلاع شما برسانم به تعویق بیندازید. ...
شاه لحظه‌ای تأمل کرد و بعد پاسخی به من دیکته کرد که یادداشت کردم. در خاتمه عرض کردم که نامه خودشان همانقدر مرا خوشحال کرد که نامه نیکسون عصبانی‌ام کرده بود...

[نامه شاه به تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۷۳، به عبارات گرمی نوشته شده لیکن در مورد سیاست اصولی در قبال شرکتهای نفتی محکم می‌ایستد. مهمترین بندها عبارتند از] ...
ما... فکر می‌کنیم که شرکتهای نفتی فرصت کافی داشته‌اند که با ما به توافق برسند اما آنها وقت خود را صرف کارهای دیگر کرده‌اند. ...
من معتقدم که پس از اعلام شدن سیاستهای ما که بهترین تضمین برای صدور بی‌دردسر ذخیره‌های نفتی است، هنوز هم برای طرفهای ذینفع فرصت وجود دارد تا حقوق مشروع و خواستههای معقول ما را برآورده سازند...

...سرشام شاه گفت: "سفیر آمریکا را احضار کنید و از او پرسید وقتی روابط ما با کشور شما می‌تواند صرفاً با شکایت یک شرکت نفتی به مخاطره بیفتد چه چیزی آن را ممتاز و ویژه می‌سازد؟ تا به امروز موضع کشورش این بوده که نمی‌تواند به شرکتهای ما، که مستقل از کنترل دولت هستند، توصیه کند. شما باید از طرف خودتان به سفیر آمریکا بگویید که چقدر از لحن نامه نیکسون متعجب و ناراحت شده‌اید." روحیه‌ای که از خود نشان داد شگفت‌آور است. متأسفم که خیلی کسان دیگر حضور داشتند، و گرنه ممکن بود وسوسه شوم پایش را ببوسم...

یکشنبه، اول بهمن

شرفیابی کوتاه. دیروز شاه سفیر انگلیس را به حضور پذیرفت تا به پیامی که او از جانب وزیر خارجه‌اش تحویل داده بود پاسخ دهد. من هم متعاقباً متن این پیام را دریافت کردم و شاه، پس از اینکه درباره آن با من صحبت کرد، امروز پاسخ کتبی را دیکته کرد. پیام هیوم و پاسخ شاه هر دو بسیار مؤدبانه بودند، کاملاً متفاوت با پاسخی که به نامه نیکسون فرستادیم. شاه گفت: "به سفیر انگلیس بگویید که من باید اصول سیاستم درباره نفت را در یک سخنرانی برای مردم تشریح کنم. وارد جزئیات نمی‌شوم و برای شرکتهای جای مانور دادن باقی می‌گذارم."

بعد پرسید آیا سخنرانی نیکسون را در مراسم تحلیف خوانده‌ام. من آن را از رادیو شنیده‌بودم اما نخوانده‌بودم. شاه گفت، "یادت می‌آید که در جایی مشخصاً از عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر دفاع کرده‌بود؟ و آنوقت این مردک لعنتی جرأت می‌کند که چنین نامه‌ای به من بنویسد..."
سفیر انگلیس را پذیرفتم که درباره پاسخ شاه به هیوم وزیر خارجه سؤال کرد. با موافقت قبلی شاه نسخه‌ای را به او نشان دادم. آنوقت می‌خواست درباره نامه شاه به نیکسون بداند اما او را دست به سر کردم. او گفت که سفیر آمریکا متن نامه نیکسون را به او نشان داده‌است. گفتم، "در این صورت، می‌توانید نوع پاسخی را که سزاوارش بوده و دریافت کرده‌است حدس بزنید." او پاسخ داد که خودش شخصاً در پیش نویس نامه هیوم کمک کرده و لحنی مناسب را توصیه کرده‌بود. به او گفتم، که چه خوشش بیاید چه نیاید، پیشنهادهای شاه در نهایت پذیرفته می‌شوند؛ آن پیشنهادها باید به عنوان بهترین راه حل برای مشکلات کلیه کشورهای تولیدکننده نفت تلقی شوند.

حرف مرا تأیید کرد و اعتراف کرد که در شرفیابی دیروز استدلال شاه را در مورد موضع ایران پذیرفته است. گفت، "به عنوان مثال، من به ایشان یادآوری کردم که عراق تقریباً ۳۰۰ میلیون دلار در نتیجه ملی کردن نفتش از دست داده بود. شاه پاسخ داد که ایران این ضربه را سالها پیش خورده است، عراق در دراز مدت جبران خساراتش را خواهد کرد. بعد من اظهار نظر کردم که سیاستهایی که ایشان دنبال می کنند می تواند تأثیر بدی روی سرمایه گذاری خارجی در داخل ایران داشته باشد، اما شاه اشاره کرد که کشورش به اندازه کافی سرمایه از خود دارد، و وقتی سیاستهای او درست برای سرمایه گذاران خارجی تشریح شود هیچگونه واکنشی نخواهند داشت. بعد من اظهار داشتم که ایران فاقد پرسنل واجد صلاحیت کافی برای اداره صنایعش است، اما شاه پاسخ داد که بیشتر خارجیهایی که در حال حاضر در صنعت نفت کار می کنند در هر صورت باقی می مانند، و حتی اگر بروند، جانشینانی را می توان پیدا کرد." او در خاتمه اظهار داشت که امکان دارد آمریکاییها فرمول معتدل تر شاه را بپذیرند، که براساس آن قرارداد فعلی در ۱۹۷۹ خاتمه می یابد. من به او اطمینان دادم که این دقیقاً چیزی است که خواستهای ما را بیش از حد برآورده می کند...

دوشنبه، ۲ بهمن

نخست وزیر پیش از شرفیابی ام به من تلفن کرد که بگوید شاه به او دستور داده است پاسخهایی را که به هیوم و نیکسون فرستاده ایم بخواند. شرفیابی اولین سؤال شاه این بود که آیا نامه های درخواستی نخست وزیر را فرستاده ام. پاسخ دادم که جوابهای اعلیحضرت را فرستاده ام. اما او توییختم

کرد که چرا نسخه های نامه هایی را که دریافت کرده بودیم نفرستاده ام. توضیح دادم که نخست وزیر اینها را از من نخواست بود، ضمناً صحیح نبود که پیام آمرانه نیکسون علنی شود. شاه پس از اینکه کمی فکر کرد، پاسخ داد که هر دو سری نامه ها باید با هم خوانده شود تا بتوان تندی پاسخ او را درک کرد. "معاونتان بهادری می تواند نامه ها را برای نخست وزیر ببرد و بعد هم بازگرداند."

مدتی درباره حدود دخالت خارجی در امورمان بحث کردیم، و اینکه چطور آمریکاییها - به عبارت دیگر کندی - به امینی کمک کردند تا به قدرت برسد.^۱

خاطر نشان کردم که هر نوع توطئه حمایت شده توسط خارجیها را می توان عقیم گذارد به شرطی که تعدادی افراد مصمم در جاهای درست قرار داشته باشند، و یادآوری کردم که چطور آخوندها و سایر دشمنانمان را در زمان نخست وزیری خود من از میدان به در کردیم. "چه کسی غیر از اعلیحضرت شجاعت این را داشت که از من حمایت کند؟" او اعتراف کرد که، "هیچکس." وقایع ۱۳۴۲ را، که به ناآرامیهای خشونت آمیز ۱۵ خرداد در پی دستگیری [آیت الله خمینی] منجر شده بود و شاه به من تلفن کرده بود تا برسد قصد دارم چه اقدامی بکنم، یکبار دیگر یادآوری کردم. گفتم: "بخاطر دارید که به اعلیحضرت عرض کردم که به نقطه حساسشان خواهم زد و وقتی گفتم

۱. علی امینی در مقام سفیر ایران در واشینگتن با جان کندی که در آن زمان سناتور بود آشنا شده بود. در آن هنگام نه تنها کندی بلکه کل دولت آمریکا نیاز فوری به تغییر دولت در ایران را احساس می کرد. به مقدمه مراجعه شود.

دما را از روزگارشان در خواهم آورد شما خندیدید. چاره دیگری نبود. اگر ما عقب نشینی کرده بودیم، ناآرامی به چهارگوشه ایران سرایت می کرد و رژیم مابا تسلیم ننگ آوری سقوط می کرد. در آن موقع حتی این را به شما عرض کردم که، اگر خود من هم از مسند قدرت به زیر کشانده شوم، شما همیشه می توانید با محکوم کردن و اعدام من به عنوان مسبب آنچه واقع شده، خود را نجات دهید. از سوی دیگر، اگر من موفق شوم، ما برای همیشه از دست جنگولک بازیهای روحانیون و دخالتهای خارجی خلاص می شویم. شاه گفت، "بله، خوب به یاد دارم. هرگز خدمات شما را فراموش نمی کنم..."

سه شنبه، ۳ بهمن

مراسم سلام عید غدیر. در بارش برف مداوم، تعدادی کودک را در باغ کاخ گلستان جمع کرده بودند تا به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب سفید ابراز احساسات کنند. شاه از اینکه کودکان را در چنین هوایی بیرون نگه داشته اند عصبانی شد و دستور داد همه به داخل دعوت شوند و به آنها چای داده شود. چطور می توانستم ترتیبی بدهم که به ۲۰۰۰ بچه مدرسه چای داده شود؟ در عوض یک کوه شیرینی چیدیم و کودکان دویندند توی سالن تازه دکوراسیون شده، و با جیبهای پر از شیرینی از اتاقی به اتاق دیگر رفتند. دو تا دختر بچه از ترک محل خودداری کردند تا اینکه عکسشان در کنار اعلیحضرت گرفته شد....

بعد از ظهر شاه در کنگره ویژه ای به مناسبت سالروز انقلاب شرکت کرد و سخنرانی باشکوهی ایراد کرد که در آن تأکید نمود با عزمی راسخ به اعمال سیاست خود درباره نفت خواهد پرداخت و آنگاه این سیاست را

تشریح کرد... بعداً در اخبار بی بی سی شنیدم که سهام شرکتهای نفتی در بورس لندن سقوط کرده است. خبرگزاری فرانسه (AFP)، از قول سخنگوی کنسرسیوم نفت اعلام کرد که نمایندگانشان به یافتن راه حل مورد پذیرش طرفین از طریق مذاکره با ایران ادامه خواهند داد. بلافاصله به شاه تلفن کردم و آخرین اخبار را به اطلاع رساندم...

لیندون جانسون رئیس جمهور سابق آمریکا درگذشت. او شخصاً دوست خوبی بود اما به هیچوجه رئیس جمهور تراز اولی به شمار نمی آمد. در تصمیم گیری قاطع کند بود. یک شب در ضیافتی در کاخ سفید از او پرسیدم امیدوار است از تشدید جنگ در ویتنام چه چیزی عایدش شود، و چرا بجای اینکه هر هفته باز هم چند هزار سرباز دیگر بفرستد یک باره کار را تمام نمی کند و یک شبه صد هزار سرباز نمی فرستد. جانسون پاسخ داد که او باید مراقب افکار عمومی آمریکاییان نیز باشد. من گفتم، "در این صورت، اگر من به جای شما بودم حق داشتم شب و روز نگران باشم." خانم مریم انصاری، همسر سفیر آنوقتیمان در واشینگتن، از زیر میز لگد محکمی به پای من زد که زبانم را نگاه دارم.

سفیر انگلیس به من تلفن کرد تا مرا در جریان جنجالی که بر سر یک جوانک انگلیسی در گرفته بود بگذارد. او استادیار بخش زبان انگلیسی دانشگاه تهران است. تابستان گذشته هم معلم موقتی ولیعهد شده بود، و اکنون فعالانه در تظاهرات ضد دولتی در دانشگاه شرکت جسته است. تصمیم گرفته شده که اخراج شود، دولت در عین حال می خواست از او به عنوان نمونه ای برای دسیسه بازیهای انگلیس در جریان مذاکرات درباره نفت استفاده کند. من خبر را به اطلاع شاه رساندم و به او یادآوری کردم که او آنقدر قدرت دارد که

مجبور نباشد به چنین دستاویزهایی متوسل شود. این نوع کارها، یعنی انتشار شایعات کذب و غیره، در زمان نخست‌وزیری مصدق متداول بود. با دشواری زیاد او را مجاب کردم که تصمیمش را عوض کند. خدا را شکر سرانجام تسلیم شد، وگرنه همه رسانه‌های خبری دنیا روی سرمان خراب می‌شدند و ما را متهم می‌کردند که حکومت پلیسی خودکامه‌ای هستیم.

شنبه، ۷ بهمن

شرفیابی... شاه که درباره رویدادهای مربوط به نفت بحث می‌کرد گفت، "نیکسون دلش می‌خواهد ما را به سطح عقب افتاده‌ترین کشورهای سراسر خاورمیانه برساند. چرا باید ما را به سطح سعودیها تنزل دهد، بجای اینکه سعودیها را به سطح ما بالا بیاورد؟ ایران دارای جمعیت و نیازهای عمرانی‌ای است که ابداً قابل مقایسه با همسایگان عربمان نیست." ...

سفر انگلیس امروز عصر در منزل به من تلفن کرد تا شدیداً علیه بازداشت آن جوانک انگلیسی لعنتی که درگیر تظاهرات دانشگاهی شده بود اعتراض کند. از قلدربازی سفیر اصلاً خوشم نیامد و این را با صراحت به او گفتم. به او یادآوری کردم که کلاً بخاطر تمایل شاه برای ایجاد روابط نزدیکتر با غرب بود که به او اجازه می‌دادم به این نحو به من تلفن کند؛ درستش این بود که با وزارت امور خارجه‌مان تماس بگیرد، و حتی آنوقت هم قرار نبود با کسی بالاتر از رئیس بخش انگلیس تماس بگیرد. به او گفتم، "در آینده دیگر اجازه نخواهید داشت به دیدن من به دربار بیایید." و البته که این برخورد شکل دیگری به گفتگوی ما داد، و آخر سر کارش به معذرت خواهی کشید...

گزارش این برخورد را سرشام دادم. شاه گفت، "خوب کردید، اما باید

حتی جلوتر می‌رفتید" ...

دوشنبه، ۹ بهمن

... به رغم حرفهای تندم، سفیر انگلیس به دفترم آمد تا شخصاً معذرت خواهی کند. تقریباً یکساعت او را منتظر نگه داشتم - کاری که از آن منزجرم، اما در این مورد حس کردم که چاره دیگری ندارم، سفیر سراپا ندامت بود، با وجود این من حرف خودم را پیش بردم و او را وادار کردم اذعان کند که دانشجوی انگلیسی درگیر در این ماجرا باید برای همیشه ایران را ترک کند. وقتی او اعتراض کرد که جوانک پولی ندارد، من قول دادم که ما هزینه بازگشت او را خواهیم پرداخت.

معاون رئیس کنسرسیوم نفت به دیدنم آمد، و نامه‌ای از ج.ک. جیمسون، رئیس هیئت مدیره شرکت اکسون را برای شاه آورد.

[نامه، به تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۷۳، به شرح زیر است]

شرکتهای عضو کنسرسیوم با نگرانی فرمایشات

اعلیحضرت را در سخنرانی در کنگره ملی در ۲۳ ژانویه

۱۹۷۳ خوانده‌اند. چنانکه در آخرین شرفیابی بحث شد، به نفع

طرفین است که مذاکرات با نگرشی برای دستیابی به راه حل

رضایتبخش ادامه یابد. چنین تمایلی همچنان باقی است. به

همین جهت، ما طالب شرفیابی دیگری به حضور اعلیحضرت

در آینده نزدیک می‌باشیم.

شرکتها از من خواسته‌اند که تذکر دهم، چنانکه خاطر

مبارک اعلیحضرت مستحضر است، سخترانی مزبور بعضی مسائل را برانگیخت که به مواد مربوط به شرکتها و دولت ایران تحت قرارداد ۲۹ اکتبر ۱۹۵۴ ارتباط پیدا می کند. شرکتها در کمال اکره احساس می کنند که باید رسماً به وزیر دارایی ایران، که مقام تعیین شده در قرارداد ۱۹۵۴ است نامه ای بنویسند، تا از موقعیت قانونی خود در قرارداد دفاع کنند. چنین نامه ای ارسال خواهد شد.

اجازه دهید تأکید کنم که لزوم به ارسال نامه رسمی به وزیر دارایی بهیچوجه مانع از این نخواهد شد که شرکتها کلیه مساعی خود را جهت دستیابی به تفاهم شایسته به کار نگیرند...

شاه به محض خواندن آن به من تلفن کرد. گفت، "بهشان بگویید که یک مشت دزدند، سعی کردند طلب ما را در زمانی که ارزش لیره استرلینگ کاهش یافته بود به لیره استرلینگ پردازند. فقط هوشیاری و قدرت مجاب کردن خودمان بود که ما را از ضرر چندین میلیون لیره ای نجات داد. از آن گذشته فقط تحت فشار بود که به پرداخت مالیات در بنادر ما تن دادند؛ سالهاست که از این کار شانه خالی کرده اند. حتی هنوز هم از پرداخت خسارت برای ذخایر گاز طبیعی که در تولید نفت می سوزانند خودداری می کنند. فقط این اواخر است، که بدون کمک از شرکتها و با وجود موانع بسیار، ما توانسته ایم مقدار کمی از این گازها را از طریق لوله به روسیه شوروی صادر کنیم. به آنها یادآوری کنید که منشور سازمان ملل متحد به وضوح تأکید می کند که کلیه کشورها دارای حق حاکمیت بر منابع طبیعی خود می باشند، و

می توانند آنها را به هر نحوی که مناسب بدانند به مصرف برسانند. ضمناً باید به آنها یادآوری کنید که پیشنهادهایی را که من در سخترانی هفته پیش در اجلاس مشترک مجلسین ارائه دادم، دو روز بعد به صورت قانون غیر قابل تغییر در آمده است. شرکتها باید ممنون باشند که من کاستی هایشان را علنی نساختم!..."

سه شنبه، ۱۰ بهمن

...امروز بعد از ظهر یک سری ملاقاتهای طولانی داشتم. جلسات مخفی با رؤسای امنیتی خودمان و نمایندگان ایتلیجنس سرویس و سیا، که علاوه بر کارهای دیگر اقدامات احتیاطی برای اقامت قریب الوقوع شاه در سنت موریتس مورد بررسی قرار دادیم. هر شب درباره این سفر که تا به حال از رسانه های گروهی خارجی پنهان نگه داشته شده است دچار کابوس می شوم. وضع مذاکرات مربوط به نفت صرفاً نگرانی مرا بیشتر می کند، با اینکه ذکاوت و خوش اقبالی شاه احتمالاً او را سالم نگاه خواهد داشت...

چهارشنبه، ۱۱ بهمن

شرفیابی... شاه گفت: "سفیر آمریکا منتظر شرفیابی است. وقتی بیرون می روید با او احوالپرسی کنید و بطور تصادفی به او بگویید که پیشنهادهای من

۱. هر زمان شاه به خارج سفر می کرد این یکی از جوانب همکاری متعارف بین سازمانهای امنیتی ایران و طرفهای متقابل غربی آنها، به ویژه ایالات متحده و بریتانیای کبیر بود.

به اجلاس مشترک مجلسین به صورت قانون در آمده و دیگر قابل بحث نیست" ...

آنگاه به فرودگاه رفتم و منتظر شاه شدم... نخست وزیر و وزیر دارائی تا داخل هواپیما در التزام رکاب بودند، و سعی داشتند سریعاً او را در جریان مذاکرات با شرکتها قرار دهند. در این ضمن بقیه ما مجبور بودیم در سرمای بیرون منتظر شویم...

امروز غروب در مراسم ازدواج منشی ام که دختر ارتشبد اویسی است شرکت کردم. از شوهر قبلی اش پسری دارد، خودش سی ساله است، اما خدا می داند چه جنجالی بر سر این ازدواج برآید. با وجود این دختر خوبی است، و خیلی هم زیباست. زیبایی زن رفتارهایی را مجاز می دارد که در غیر آنصورت ممکن بود ما را برنجاند...

شنبه، ۲۸ بهمن

ملاقاتی با رئیس دانشگاه پهلوی و با عبدالمجید مجیدی، مدیرعامل جدید سازمان برنامه داشتم. دولت در اصل ۲۵ میلیون دلار از بودجه سال آینده را به توسعه دانشگاه اختصاص داده بود، اما حالا معلوم می شود که فقط ۹ میلیون دلار موجود است. به گفته مجیدی، در عوض قرار است سرمایه گذاری نظامی ۳۰۰ درصد افزایش یابد و هزینه های فعلی دو برابر شود که جمعاً بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار از بودجه می شود. از من تقاضا کرد وضع را به شاه گزارش دهم. مجبور شدم جواب دهم که این وظیفه نخست وزیر است، نه من. مجیدی گفت، "ولی نخست وزیر می ترسد واقعیتها را به زبان بیاورد. خیال دارد مسؤولیت را به من حواله کند و اصرار دارد که من به سن موریتس

بروم و شخصاً گزارش دهم. عقلم به جایی نمی رسد که چکار کنم." باز هم از خود سلب مسؤولیت کردم و گفتم که شاه خوشش نمی آید من در این جور کارها دخالت کنم. با نو میدی دفتر مرا ترک کرد.

بعد از نهار دکتر هامر رئیس شرکت نفت اکسیدنتال به دیدنم آمد. مذاکرات اخیرش را در تهران و سن موریتس تشریح کرد و پیشنهاد کرد که ما قرار داد سه جانبه ای را امضاء کنیم؛ ایران از سرخس به روسیه گاز تحویل دهد و روسیه معادل همین مقدار گاز را از سبیری به آلاسکا تحویل دهد. آمریکاییها هم از لحاظ مالی عملیات را تأمین کنند و به ما دلار بپردازند.

یکشنبه، ۲۹ بهمن

...سفیر آمریکا برای خدا حافظی به دیدنم آمد. عکس امضاء شده ای از شاه را به او دادم. بطور کلی نسبت به نتایج مذاکرات مربوط به نفت خوشبین است... منشی ام به دیدنم آمد. او که همین دو هفته پیش ازدواج کرده است حالا نظر مرا درباره طلاق گرفتن می خواهد. عجب اوضاعیست!

شنبه، ۱۳ اسفند

...شهبانو ساعت ده شب وارد شد، دیرتر از آنچه انتظار می رفت چون خلبانش را مجبور کرده بود در رم توقف کند تا بتواند با مهمانانش، پادشاه و ملکه یونان، نهار صرف کند. در فرودگاه خیلی با نخست وزیر گرم گرفت - که تقریباً دم یکایک اطرافیان او را دیده - و او را به شام دعوت کرد. من آنقدرها مورد مرحمت ایشان قرار نگرفتم، به همان دلایل معمول و واضح...!

دوشنبه، ۲۲ اسفند

امروز روز تولد والا حضرت فرحناز است. وقتی در سن موریتس بودم گفتگو تلفنی اش را شنیدم که در آن پدرش را واداشت قول دهد برای تولدش به تهران برگردد. شاه به قولش وفا کرد و امروز ساعت ۵ عصر وارد شد...

یکشنبه، ۲۶ فروردین

شرفیابی. چند تلگراف را برای امضاء به حضور شاه تقدیم کردم. یکی از آنها خطاب به حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه بود که برای تولد شاه تلگراف تبریک فرستاده بود. این نکته را به شاه تذکر دادم اما با وجود این تلگرام را امضاء کرد و اظهار داشت: "نباید تعجب کنید. ما در جریان مذاکراتی، جهت ایجاد روابط سیاسی با سوریه هستیم؛ در این میان باید دلخوریهای بی اهمیت را نادیده بگیریم. گذشته از همه چیز، ما که مثل آنها عقده حقارت نداریم..."

دوشنبه، ۲۷ فروردین

شرفیابی... شاه به من تذکر داد که تلگراف به پرزیدنت اسد باید در رادیو خوانده شود... ضمناً به من دستور داد هلمز سفیر آمریکا را احضار کنم، و درباره کمبود قطعات یدکی برای فانتومهایمان شکایت کنم...
با سفیر در منزل ملاقات کردم. نظر مرا درباره اشخاصی که می توانست آزادانه در ایران ملاقات کند بدون اینکه موجب نارضایتی شاه شود، جویا شد. پاسخ دادم ایران یک کشور دیکتاتوری نیست و خارجیها

آزادند با هرکس که دلشان می خواهد معاشرت کنند. در پاسخ سوآلی که چندی پیش کرده بودم، به من گفت که پرزیدنت نیکسون در واقع نامزد جایزه صلح نوبل است...

سه شنبه، ۲۸ فروردین

شرفیابی. مکالمه با مزه ای را که دیشب در ضیافتی در سفارت پاکستان داشتم تعریف کردم. سفیر مصر نزد من آمد و اظهار امیدواری کرد که ما از اسرائیل جهت شرکت در بازیهای قریب الوقوع آسیایی دعوت به عمل نیاوریم، در غیراینصورت کشورهای عربی مجبور می شوند که شرکت نکنند. برای اینکه از دادن پاسخ مستقیم ظفره بروم، جواب دادم که ما انتظار داشتیم خیلی پیش از شروع بازیها عربها اسرائیل را از صفحه روزگار محو کنند. سفیر که بخوبی به مسخره بودن ماهیت چنین قضیه ای آگاه بود یکی از آن خنده های معروفش را سرداد. شاه خوشش آمد، اما گفت، "با وجود این باید به او می گفتید که ما مطلقاً قدرتی در ارسال این دعوتنامه ها نداریم. آنها توسط فدراسیونهای بین المللی ورزشی ارسال می شوند." من اشاره کردم که دلم نمی خواست به هیچ وجه خودم را درگیر بحث درباره جزئیات بکنم...

چهارشنبه، ۲۹ فروردین

امروز صبح شاه، در پی تقدیم استوار نامه توسط اولین سفیر آلمان شرقی، گرفتارتر از آن بود که مرا به حضور پذیرد. در عوض گزارشهایی را که فکر می کردم مهم هستند، همراه با یادداشتی که نمایندگان کنسرسیوم وارد تهران شده اند و تقاضای شرفیابی دارند، به حضور فرستادم. شاه تلفن کرد که

بگوید بعد از ناهار آنها را به حضور می‌پذیرد، و بعد اضافه کرد: "چون بچه‌های خوبی شده‌اند، اجازه دارید ضیافتی برایشان ترتیب دهید."

سرشام اعلیحضرتین درباره آینده محیط زیست بحث کردند. شهبانو عقیده داشت که زیباییهای طبیعی ایران باید به هر قیمتی محافظت شود. برعکس، شاه گفت که کشور نیاز به توسعه سریع دارد و در این روند بالطبع خساراتی وارد خواهد آمد. در مقابل آن هزارها هکتار زمین هم جنگلکاری شده‌است. شهبانو گفت، "پس تکلیف عظمت طبیعی کویرها چه می‌شود؟ زیبایی آنها را نادیده می‌گیرید؟" شاه به شوخی گفت "کاری می‌کنم که شما نایب السلطنه کلیه کویرهای ایران شوید." اما شهبانو از میدان در نرفت و اظهار داشت: "این آقایان را دوروبرمان می‌بینید؟ همگی با حرفهای من موافق هستند، اما هیچکدام جرأت ابراز عقیده ندارند." در این موقع من شعری از سعدی را به این مضمون خواندم:

خلاف رأی سلطان رأی جستن به خون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این نباید گفتمی آنچ ماه و پروین

شهبانو از این لطیفه گوئی خوشش آمد، اما ابداً مطمئن نیستم که شاه هم با او در این مورد شریک باشد.

پنجشنبه، ۳۰ فروردین

شرفیابی... درباره هلمز سفیر جدید آمریکا صحبت کردیم. شاه گفت، "به نظر انتخاب خوبی می‌آید. قبلاً او را دیده‌ام؛ خیلی علاقه دارد به ما

نزدیک شود و هر خدمتی از دستش برمی‌آید انجام دهد."

وقتی به دفترم برگشتم والاحضرت اشرف تلفن کرد، و درباره نشان لژیون دونور که پمپیدو به او وعده داده بود پرس و جو کرد. گفتم: "شایسته نیست که خود را مدیون پمپیدو کنید. یک نشان فرانسوی چه اهمیتی برای شما دارد؟ چرا ارزش خودتان را پایین می‌آورید؟" به محض اینکه تلفن را گذاشت به شاه تلفن کردم و موضوع را گزارش دادم. گفتم، "خوب کردید، خیلی خیلی خوب کردید."

شنبه، اول اردیبهشت

شرفیابی. با وجود این که امروز تعطیل مذهبی است، یعنی تولد پیغمبر (ص) است، ما کار کردیم. انتظار داشتم بخاطر موفقیت مذاکرات نفت شاه را سرحال بینم، اما برعکس از فرط عصبانیت برافروخته بود. چند وقت پیش به دولت دستور داده بود اجازه دهد کشاورزان قیمت چغندر را بالا ببرند، و برای جبران زیان تصفیه‌های شکر، ۲ درصد تخفیف در پرداخت مالیات بر تولیدات تصفیه‌خانه‌ها را مجاز دارد. قیمت چغندر بالا رفته‌است و تخفیف مالیاتی سال دیگر منظور خواهد شد. شاه گفت، "اما حالا شنیده‌ام که ص... با مدیریت شرکتهای تولید شکر تماس گرفته و ۴ میلیون دلار (رشوه) خواسته تا امتیازات مالیاتی را تسریع کند. باید دستور العملی به دولت صادر کنید و به آنها دستور دهید که هر شرکتی را که موافقت کرده این کمیسیون را بپردازد تحت تعقیب قرار دهد و باید شدیداً مجازات شوند. همینطور هم به ص... تذکر بدهید که اگر طمعش را کم نکند از مملکت بیرون می‌اندازمش." تازه آنوقت بود که از مذاکرات مربوط به نفت ابراز رضایت کرد...

یکشنبه، ۲ اردیبهشت

شرفیابی. گزارش دادم که دستورات دیروزش را اجرا کردم اما کشف کرده‌ام که ص... در این معامله تنها نبوده‌است. شاه گفت، "بهتان چه گفتم؟ همه لاشخورها را دور خودش جمع کرده." از ذکر نامهای دو همدست ص...، امیر هوشنگ دولو و یک وزیر کابینه، خودداری کردم، او هم اصراری نکرد که جزئیات را بداند. برای همین است که مطمئنم از پیش خبر دارد. فقط باید صبر کنیم و ببینیم چه عکس‌العملی نشان می‌دهد...

سه‌شنبه، ۴ اردیبهشت

شرفیابی. آبا ابان، وزیر خارجه اسرائیل، قرار است برای یک شرفیابی پنهانی جمعه دیگر وارد شود. گزارش دادم که خواسته مرا ببیند، اما شاه این پیشنهاد را رد کرد و آن را "کاملاً غیر ضروری" خواند. همانطور که قبلاً هم گفته‌ام ناسپاسی از خصایل پادشاهان است...
بعد از ناهار در جلسه انجمن پژوهشگران و روشنفکران^۱ حاضر شدم که به دستور خود شاه به منظور ارزیابی پیشرفت انقلاب سفید ایجاد شده‌است. خدا می‌داند قرار است چه نقشی برای خودش پیدا کند. چه خوب بود اگر اعضایش یاد می‌گرفتند چطور با هم کار کنند، یا جرأت ابراز عقیده

۱. به پیشنهاد شاه در دهمین سالگرد انقلاب سفید تعدادی از دانشگاهیان این گروه را به منظور مطالعه و بحث درباره جنبه‌های مختلف اصلاحات اجتماعی کشور تشکیل دادند. نه شاه و نه هویدا این گروه را جدی نگرفتند.

داشته باشند. آنوقت شاید بتواند تا حدودی مثرتر واقع شود...

چهارشنبه، ۵ اردیبهشت

شرفیابی. گزارش دادم که وزیر خارجه اسپانیا مرا به ضیافت در سفارتشان ضمن سفر قریب الوقوعش به ایران دعوت کرده‌است؛ آنرا بپذیرم؟ شاه پاسخ داد، "طبق تشریفات عمل کنید." نفهمیدم که بالأخره این معنای بله بود یا نه، اما فکر کردم بهتر است پافشاری نکنم. مطمئن نیستم که شاه از این که من آشکارا در امور سیاسی دخالت کنم خوشش بیاید. بطور کلی سعی می‌کنم مطابق میل او رفتار کنم و فقط در غیر اینصورت تنها وقتی با ناراحت کردن او خطر می‌کنم که فکر کنم به نفع خودش یا مصالح مملکتی است.
امروز بعد از ظهر ملاقات دو ساعته‌ای با سردبیر نیوزویک داشتم. هنگام بحث درباره سادات او اظهار نظر تکان دهنده‌ای بدین مضمون کرد که مصریها قصد داشتند اسرائیل را به عملیات خصمانه‌ای تحریک کنند تا افکار جهانی را برضد آن کشور برانگیزند. ظاهراً کیسینجر به طور خصوصی به او گفته که دولت آمریکا با توجه به جناح طرفدار اسرائیل در کنگره نمی‌تواند برای عربها کاری کند. تنها چیزی که می‌تواند این وضع را تغییر دهد این است که اسرائیل واکنش شدیدی نشان دهد و سبب شود که عربها جریان نفت را بر روی غرب ببندند. حتی یک دوره کوتاه بدون نفت، دست امریکاییها را باز خواهد گذاشت تا اسرائیل را برای آغاز سیاست معتدلتر تحت فشار قرار دهند. به عبارت دیگر ظاهراً کیسینجر و سادات هم عقیده هستند. به گفته چینیها، مصر آماده‌است که ظرف دو تا سه ماه آینده به اسرائیل حمله کند. پاسخ من به همه اینها این بود که بگویم رژیم می‌که در جنگ شکست بخورد هیچ جایی برای

مانور دادن ندارد. من نمی توانم فکر کنم سادات اینقدر احمق باشد که دست به چنین خطری بزنند...

پنجشنبه، ۶ اردیبهشت

شرفیابی... گزارش ملاقاتم را با سردبیر نیوزویک دادم. شاه اظهار داشت؛ "پس غرزدنهای زکی یمانی وزیر نفت سعودی مستقیماً به تحریک آمریکایی هاست."

شنبه، ۸ اردیبهشت

... در ضیافت ناهار شاه به افتخار مولائی عبدالله شرکت کردم. موضوع صحبت فقط کودتای نافرجام سال گذشته مراکش بود. بعداً، مولائی عبدالله به من اطلاع داد که شاه به او توصیه کرده بود با ارتشبد نصیری و خود من مذاکره کند...

چندین دعوت رسمی را رد کردم تا بتوانم در سفارت انگلیس با دوست قدیمی ام دنیس رایت شام بخورم. قبلاً صراحتاً از سفیر انگلیس خواسته بودم که کس دیگری را دعوت نکند...

یکشنبه، ۹ اردیبهشت

شرفیابی. از شاه پرسیدم مایل است چه لحنی در پاسخ نامه ملک حسن پادشاه مراکش بکار برده شود؟ گفت، "نامه را به کلیات محدود کنید. آدم جرأت ندارد کار دیگری بکند، ما که نمی دانیم این جور آدمها چه خیالی در سردارند."

در ضیافت ناهار به افتخار ولیعهد بحرین شرکت کردم. درباره بیانیه شاه به انجمن پژوهشگران و روشنفکران بحث کردیم... شاه به نخست وزیر گفته است که این انجمن مفید است چون توجه نسل جوان را منحرف می کند. ظاهراً تا جایی که به شاه مربوط می شود این نهایت مفید بودن آنست...

در پی آن با مولائی عبدالله و ارتشبد نصیری ملاقات کردم. نگرانیهای عمده مولائی عبدالله از این قرار است:

- اوضاع در مراکش انفجار آمیز است. ملک حسن از شاه انتظار دارد که از رژیم کنونی حمایت کند.

- ارتباط مستقیم بین ملک حسن و شاه الزامی است. یافتن رابطی از میان ارتشیان یا سازمانهای امنیتی مراکش، که افسران کلاً غیر قابل اعتمادند، امکان ندارد.

- ملک حسن مردی با حسن نیت است که خیلی آسان به اطرافیانش اعتماد می کند؛ مثالی از این مورد ژنرال اوقفیر است، که مولائی عبدالله می گوید در موقعیتهای مختلف درباره او به ملک حسن هشدار داده بود.

- محور همکاری بین رباط، ریاض و تهران باید مجدداً فعال شود. چیزی که در این بحثها بیش از همه تعجب مرا برانگیخت این بود که ظاهراً مولائی عبدالله خودش را رهبر مراکش می پندارد.

شیخ حماد، ولیعهد بحرین، ساعت شش امروز عصر به دیدنم آمد. تحصیل کرده سندرست، بالیاقت و مطلع است و فقط بیست و سه سال دارد. بعداً شام میهمان او بودم. نخست وزیر بد مستی درآورد و حداقل پنج یا شش بار به سلامتی سفیر آمریکا نوشید. چاپلوسی احمقانه ای که چون در برابر آن همه مقامات خارجی صورت گرفت خوشی نداشت.

دوشنبه، ۱۰ اردیبهشت

شرفیابی. گفتگوهایم را با مولائی عبدالله گزارش دادم. شاه اظهار داشت "آقائی که کوس رسوایی اش از ملک حسن هم پیشی گرفته. با وجود این به او بگویند امشب با من شام بخورد."

... بعد درباره میهمانی شام ولیعهد (بحرین) سؤال کرد. بدمستی نخست وزیر و رفتار ناشایسته اش را بدون اینکه وارد جزئیات بشوم تعریف کردم. ضمناً اظهارات سفیر آمریکا به خودم را، که در ستایش از شاه افراط کرده بود و حتی اظهار داشته بود که شاه باید سرمشقی در نحوه حکومت برای ولیعهد بحرین و سلطان قابوس پادشاه عمان، و در واقع همه حکام امارات باشد، برای او بازگو کردم. شاه پرسید، "کجای این تملق است؟" باید بگویم این واکنش مرا غافلگیر کرد. شاه ادامه داد که "دیروز اعضای دانشکده ستاد آمریکا دقیقاً همین حرف را به من زدند؛ سفیر هم آنجا بود و همه حرفها را شنید." ...

چهارشنبه، ۱۲ اردیبهشت

شرفیابی. درباره واترگیت صحبت کردیم. شاه اظهار داشت که نظام انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا کلاً براساس حقه بازی است. گفت که "تجارت‌های کلان همیشه حرف آخر را در انتخاب نامزدها می زنند، چه در کنوانسیون دموکراتها و چه در کنوانسیون جمهوریخواهان. اما ظاهراً حالا دارند چیزی را که معمولاً به عنوان آرتیست بازیهای انتخاباتی تلقی می شد، به صورت یک رسوایی در می آورند." ...

... شاه به من اطلاع داد که در سفر قریب الوقوعش به جنوب ایران دولو در

التزام رکاب خواهد بود، با اینکه سه روز پیش کاملاً برعکسش را گفته بود. من که نمی فهمم چطور کسی به زیرکی شاه می تواند چنین افرادی را که این قدر به حیثیت او لطمه می زنند تحمل کند. اما خوب، تاریخ ایران مملو از شیادانی مثل دولو است، مردانی که ظاهراً هیچگونه شایستگی ندارند ولی با وجود این مقرب درگاهند...

پنجشنبه ۱۳ اردیبهشت

شرفیابی کوتاه صبح. شاه نامه ها و تلگرافهای متعددی را امضاء کرد از جمله تلگرافی که به اسرائیلیها بیست و پنجمین سالگرد تأسیس کشورشان را تبریک می گفت... بعد از نهار به شیراز عزیمت کردیم...

شنبه، ۱۵ اردیبهشت

بعد از آن به بندرعباس پرواز کردیم، که چند ساعتی را زیر آفتاب سوزان گذراندیم و از تأسیسات نیروی دریایی دیدن کردیم. سر نهار خواست که بازدیدش از بیمارستان شیر و خورشید سرخ لغو شود. بعداً توضیح داد که بیمارستان به نام همسر دومش، ملکه سابق ثریا، نامگذاری شده و نگران است که اگر علاقه ای به آن نشان دهد شهبانو برداشت غلطی کند. هیچکس نمی تواند مشکلات ازدواج را نادیده بگیرد، چه شاه باشد و چه گدا. بعد از ظهر به کیش عزیمت کردیم...

یکشنبه، ۱۶ اردیبهشت

بعد از بیدار شدن با کشتی به جزیره ابو موسی رفتیم تا عملیات دریایی را مشاهده کنیم، که عبارت بود از یک سری مانورهای سریع توسط ناوگان دریایی که توپ و موشک شلیک می کرد. هیچیک از توپها به هدف اصابت نکرد، که باعث خشم شاه و فحاشی او به فرمانده نیروی دریایی شد. نهایت سعی خودم را کردم که او را آرام کنم و یادآوری کردم که نیروی دریایی هنوز بی تجربه است و زمان لازم دارد تا پیشرفت کند، اما او گوشش بدهکار نبود. اشاره کردم که موشکهای سی کیلر با بُرد فقط ۲۴ کیلومتر صرفاً جنگ افزارهای تمرینی هستند، که خیلی با آنهایی که در یک درگیری واقعی به کار برده می شود تفاوت دارد. شاه گفت، "موشکها را فراموش کنید. توپها هستند که مرا دلسرد می کنند؛ آنها به هدفهای ثابت شلیک می شوند، آنهم در زمان صلح و بدون هیچگونه فشاری روی توپچی ها. اینها افرادی هستند که من در برنامه ریزی سیاست خارجی ام، و خطر کردن رویارویی با قدرتهای خارجی باید به آنها متکی باشم؛ و آنوقت خودتان می بینید چه دار و دسته ناشایسته ای از کار در آمده اند. تکلیف من با اینها چیست؟" همه رضایت خاطری که ظرف چند روز گذشته احساس کردم بخاطر این واقعه بکلی از بین رفت. شاه آنقدر ناراحت شد که تنها شام خورد؛ عصبی و مکدر. با وجود این آدم منصفی است و به من دستور داد بازدید فردا را از پایگاه دریایی بوشهر لغو کنم. گفت، "اولاً، این کار را برای تنبیهشان می کنم. اما ضمناً غیر منطقی است که حالا به آنجا بروم، چون امکان دارد در مورد هر نوع عملیاتی که اجرا کنند پیشداوری کنم." ... در عوض به شیراز بازگشتیم.

دوشنبه، ۱۷ اردیبهشت

دکتر فلاح امروز صبح شرفیاب شد تا درباره مذاکرات با شرکت های نفتی گزارش دهد... شرفیابی خودم بعد از آن بود. شاه گفت "به نیروی دریایی اطلاع بدهید که با عملیاتشان بیشتر از این نمی توانستند اسباب نارضایتی ما را فراهم آورند. من مخصوصاً افسران جوانتر را به فرماندهی ارتقاء دادم چون انتظار داشتم دل به کار دهند، اما حالا فقط نتیجه را نگاه کنید!" من خاطر نشان کردم که وقتی به دریادار رمزی عطایی، فرمانده نیروی دریایی گفتم که تصمیم گرفته شد بازدید امروز به بوشهر لغو شود کاملاً خود را باخت. او اشاره کرده بود که فقط شش ماه است در این مقام بوده و حداقل به همین زمان نیاز دارد تا سروسامانی به اوضاع دهد. شاه از این می ترسد که ارتقای سریع در میان افسران هم درجه انضباط را به کلی برهم زده باشد.^۱

پنجشنبه، ۲۰ اردیبهشت

شرفیابی کوتاه. پیش نویس سخنرانی شاه را در ضیافت شام به افتخار بوتو، که قرار است امروز بعد از ظهر وارد شود، تقدیم کردم. شاه خواستار متنی شده بود که از مهمانان خیلی تعریف کند... نامه ای از برادرش، شاهپور عبدالرضا، را که از پاریس فرستاده بود به من نشان داد. والاحضرت و همسرش توسط ملکه هلند به شام دعوت شده بودند. اما غذا به قدری مختصر بوده که آنها با حالت ضعف ناشی از گرسنگی به خانه برگشته بودند. خانواده سلطنتی

۱. چند ماه پیش به فرمان شاه کلیه افسران ارشد نیروی دریایی بازنشسته شده و افراد جوانتر جای آنها را گرفته بودند.

هلند همانقدر که ثروتمند است خسیس است...

جمعه، ۲۱ اردیبهشت

...ضیافت شام در کاخ گلستان که بوتو به افتخار شاه برپا کرد... بعداً سفیر شوروی نزد من آمد تا شکایت کند که والا حضرت شمس دعوت به روسیه از جانب صلیب سرخ شوروی را رد کرده است.^۱ پاسخ دادم که دعوت می‌بایست از جانب رئیس جمهور شوروی به عمل می‌آمد چون والا حضرت خواهر شاه است. سفیر قول داد که ببیند چه می‌شود کرد... آنوقت به مقاله‌ای در نیویورک تایمز به قلم سایروس سالزبرگر اشاره کرد، که به گفته آن شاه قصد دارد در صورت بروز بحران در اوضاع بلوچستان مداخله کند. در واقع این موضوع گمراه کننده است؛ هدف واقعی شاه جلوگیری از سرایت اغتشاش به بلوچستان ایران است. به سفیر گفتم، همانطور که شاه با صراحت به کاسیگین اظهار کرده است، ما هر کار در قدرتمان است می‌کنیم تا از تجزیه پاکستان جلوگیری کنیم. سفیر پاسخ داد خود را با پاکستان در یک کفه نگذارید. "ایران کشوری قدرتمند و متکی به خود است، در صورتیکه پاکستانی‌ها جماعت کاملاً متفاوتی هستند..."

شنبه، ۲۲ اردیبهشت

شرفیابی... بوتو اعلام آمادگی کرده است تا وارد مذاکرات مستقیم با

۱. شمس ریاست عالیہ جمعیت شیر و خورشید سرخ را که نام سابق جمعیت هلال احمر بود، برعهده داشت.

بنگلادش شود، با اینکه پاکستان هنوز آن کشور را به رسمیت نشناخته است. بر همین اساس، شاه پیشنهاد کرده که پاکستان کنفرانسی با حضور هند و پاکستان برگزار کند، تا اختلافات فی‌مابین را بررسی کرده، و کسی چه می‌داند، شاید هم حتی بتوانند مشکلات را حل نمایند. شاه گفت، "بوتو این پیشنهاد را پذیرفته است. باید با سفیر انگلیس تماس بگیرید. به او بگویید که زمان آن فرا رسیده که دولتش به عنوان میانجی عمل کند. آنها باید در راه انداختن این کنفرانس نقشی بازی کنند." ... بعد اظهار تعجب کرد که روزنامه‌های صبح ذکری از سخنرانی او سرشام به میان نیاورده‌اند. توضیح دادم که نسخه آن بعد از اینکه روزنامه‌ها زیر چاپ رفته بودند به دست آنها رسیده است روزنامه‌های عصر آن را چاپ خواهند کرد.

پیام شاه را به سفیر انگلیس ابلاغ کردم، که ادعا کرد برای دولت او صحیح نبود که مداخله کند چون پاکستان و هند همین حالا هم با یکدیگر در تماس مستقیم هستند. ضمناً خاطر نشان کرد که بنگلادشی‌ها تا زمانی که پاکستان آنها را از نظر دیپلماتیک به رسمیت نشناسد و از جمله با اسکان مجدد آوارگان بیهاری موافقت نکند، از هرگونه مذاکراتی با این کشور خودداری می‌کنند...

این گفتگو را سرشام گزارش دادم. شاه گفت، "فوراً به او تلفن کنید و به او بگویید اگر دولت خودش مایل نیست درگیر شود، باید بتواند طرف سومی را متقاعد کنند که عهده دار راه انداختن این کنفرانس شود..."

بوتو به شیراز عزیمت کرده ولی فردا برمی‌گردد. هویدا از سفر سه هفته‌ای به هلند و تونس بازگشته است. چه مرد خوشبختی است که می‌تواند بدون کوچکترین نگرانی به سیروسیاخت پردازد.

یکشنبه، ۲۳ اردیبهشت

شرفیابی. نامه‌ای از کنت راش، معاون وزیر امور خارجه آمریکا را، که از شاه بخاطر اعطای شرفیابی هنگام شرکتش در کنفرانس منطقه‌ای سفرای آمریکا در تهران تشکر می‌کرد، تقدیم کردم. شاه گفت، "از لحن نامه‌اش تقریباً چنین پیدا است که حرامزاده مغرور خودش را هم تراز من می‌داند..."

پنجشنبه، ۲۷ اردیبهشت

شرفیابی... گزارش دادم که روزنامه‌های انگلیسی و فرانسه زبان داخلی مصاحبه شاه را با نیوزویک چاپ کرده‌اند. قرار بود ترجمه فارسی آن امشب منتشر شود اما ظاهراً شاه انتشار آن را ممنوع کرده است. حالا روزنامه‌ها با نگرانی منتظر دستورند. شاه گفت، "همینطور است، می‌خواهم ترجمه فارسی را بررسی کنم." واضح است که می‌خواهد آن را سانسور کند. شاه مصاحبه‌ها با [نشریات خارجی] را خیلی جدی می‌گیرد. سه ماه پیش اعلام کرد که دیگر با آنها مصاحبه نخواهد کرد چون در دسرشان بیشتر از فایده‌شان است. فقط پس از اینکه هویدا به لندن مسافرت کرد و حسابی در روزنامه‌های آنجا مطرح شد، شاه تغییر عقیده داد و موافقت کرد با نیوزویک مصاحبه کند، بیشتر هم برای اینکه نخست وزیرش را سرجایش بنشانند. البته این نکته را به من اذعان نکرده، اما خوب می‌دانم اوضاع از چه قرار است...

پس از ناهار در مراسم اعطای مدالی از جانب انجمن زنان ایتالیا به شهبانو شرکت کردم. توجه خاصی به من مبذول داشتند و شخصاً کراواتم را برای عکس دسته جمعی مرتب کردند. خیلی لطف کردند بطوری که مرا کاملاً

غافلگیر کرد...

پس از آن یک مهمانی خصوصی در خانه خودم برای همسر سفیر آمریکا و چند دوست آمریکایی برگزار کردم. این آدمها این همه وقت صرف شکایت کردن از فساد در ایران کرده‌اند ولی حالا از اینکه کثافت کاریهایی خودشان بر ملا شود به وحشت افتاده‌اند.

جمعه، ۲۸ اردیبهشت

...نامه‌ای از ایندیرا گاندی، نخست وزیر هند، را تقدیم کردم. او درباره ملاقاتش با اسدالله رشیدیان^۱ و گفتگویشان درباره روابط با پاکستان نوشته است. همانطور که به شاه هم اظهار داشتم، خیلی تعجب می‌کنم که بینم رشیدیان در کارهایی که مربوط به او نمی‌شود فضولی می‌کند. شاه گفت، "ابتداً اینطور نیست. او به دستور مستقیم من عمل می‌کند. باید پاسخی آماده کنید که مستقیماً به دستش داده شود. این نوع کانالهای غیررسمی منافع زیادی در بردارند، که حداقلش اینست که برای وزارت خارجه خودمان ناشناخته‌اند." از اینکه می‌بینم شاه به اشخاص غیر قابل اعتمادی مثل رشیدیان اعتماد می‌کند حیرت کردم، اما فکر کردم بهتر است حرفی نزنم.

۱. اسدالله رشیدیان و برادر بزرگترش سیف الله از مأموران شناخته شده اینتلجنس سرویس انگلیس در ایران بودند. آنها نقش عمده‌ای در به راه انداختن اوباشی داشتند که موجب سرنگونی دولت مصدق در ۱۳۳۲ شدند، اما در ظاهر فقط خود را بازرگانی موفق نشان می‌دادند. با توجه به سابقه همکاری علم با برادران رشیدیان در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد، این اظهار نظر اسدالله علم عجیب و حتی نعل وارونه به نظر می‌رسد.

چهارشنبه، ۲ خرداد

در التزام رکاب شاه و تعداد زیادی مقامات دولتی به مشهد عزیمت کردیم. مثل همیشه مستقیماً به زیارت حرم مطهر رفتیم...

سرناهار درباره کارهای عمرانی مملکت و برنامه‌های جاه طلبانه شاه صحبت کردیم. قرار است تولید فولادمان به ۱۵ میلیون تن در سال ظرف دهه آینده برسد. قرار است در سرتاسر سواحل خلیج فارس راه آهن کشیده شود. شاه می‌خواهد نیروگاههای برق اتمی بسازد، می‌خواهد که از منابع گاز طبیعی ما بهره‌برداری شود، و غیره و غیره...

دکتر فلاح امروز عصر تلفن کرد تا درباره مذاکرات موفقیت آمیزش با اعضاء مختلف کنسرسیوم گزارش دهد. قرارداد امضاء شده در ۱۹۵۴ از درجه اعتبار ساقط است و یک قرارداد بیست ساله برای تأمین نفت با کنسرسیوم از طریق شرکت ملی نفت ایران جایگزین آن می‌شود.

پنجشنبه، ۳ خرداد

عزیمت به سرخس، شاه از منابع جدید گاز و طرح عظیم توسعه کشاورزی بازدید کرد...

سرناهار تلگرافی دریافت کرد، که اعلام می‌داشت قرار داد نفت به طور غیررسمی امضاء شده است. تلگراف را به دکتر اقبال داد. این اولین باری است که اقبال در جریان رویدادهای اخیر قرار می‌گیرد، به رغم اینکه به حسب ظاهر او رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران است. شاه اظهار داشت که قرارداد ما کلیه کشورهای تولیدکننده دیگر را وادار به پیروی می‌کند... اما ابراز شگفتی کرد که قرار داد جدید تابحال شور و شوق زیادی

برنینگیخته است و ادامه داد، "شاید باید انتظارش هم می‌رفت. ما خیلی سعی نکرده‌ایم که مردم را آگاه نگه داریم و به آنها این احساس را القاء کنیم که در امر مبارزه با شرکتها سهمیم و شریکند." من که عقلم به جایی قد نمی‌دهد که بفهمم چرا پادشاه تا بحال این نکته خطیر را ندیده گرفته است...

[شاه و علم روز جمعه ۴ خرداد به تهران بازگشتند.]

شنبه، ۵ خرداد

شرفیابی. از جمله کارهای عقب افتاده، باید تقاضایی را هم از طرف خانواده سلطنتی انگلستان گزارش می‌کردم. پرنس فیلیپ مایل است به عضویت هیئت مدیره انجمن سوارکاری شاهنشاهی ایران انتخاب شود. شاه کیف کرد، و گفت، "در روزگار گذشته برای یک سیاستمدار ایرانی فاجعه بود که نامش در فهرست میهمانان یک میهمانی کوکتل سفارت انگلیس از قلم بیفتد. حالا ظاهراً حکایت گهی پشت بر زین گهی زین به پشت است. تقاضایی از خانواده سلطنتی انگلیس در میان چیزهای بی اهمیت بایگانی می‌شود."

سپس دستور داد سفیر انگلیس را احضار کنم و ابراز تعجب کنم که وزیر خارجه هند ظاهراً در سفر اخیرش به بغداد درباره امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند با عراقیها گفتگو کرده است. آیا هندیها قصد دارند ایران را با تشکیل محور دهلی - بغداد تهدید کنند؟ یا اینکه صرفاً دارند به بیانیه مشترک ما با پاکستان، که هنگام سفر بوتو صادر شد، واکنش نشان می‌دهند؟ ماکرراً تمایل خودمان را به ایفای نقش میانجی بین هند و پاکستان، و در واقع حل کلیه اختلافات منطقه‌ای، ابراز کرده‌ایم. آیا هندیها توسط مسکو تحریک شده‌اند؟ شاه مایل است کلیه این مطالب را با سرآلک داگلاس - هیوم وزیر خارجه

انگلیس، در سفر قریب الوقوعش به تهران مورد بحث قرار دهد، و ضمناً دورنمای وسیعتری را برای امارات خلیج فارس، عربستان سعودی و عراق تجسس کند. من باید به سفیر اطمینان می‌دادم که هیچیک از این امور به معنای مشکلی در مناسبات انگلیس و ایران نیست. ما از وضع فعلی روابطمان کمال رضایت را داریم و صرفاً به تحکیم آن علاقه مندیم...

یکشنبه، ۶ خرداد

شرفیابی... هنگام بازگشت به دفترم، گزارشهایی دریافت کردم که حاکی از شورش در نیروی دریایی یونان، به طرفداری از پادشاه تبعیدی و علیه [حکومت] سرهنگان، بود. ظاهراً گروهی از دریاداران بازنشسته سعی کردند کنترل چند ناوشکن نیروی دریایی را به دست بگیرند با این هدف که یکی از جزایر اژه را اشغال کنند و بعد سرهنگان را وادار به دست کشیدن از قدرت کنند. شاه در جریان اوضاع قرار گرفت. امروز بعد از ظهر تلفنی از سفیرمان در رم داشتم که مدعی بود پادشاه یونان - که در تبعید در رم به سر می‌برد، لیکن رسماً خلع نشده است - سعی کرده با شاه تماس بگیرد و چون در این کار موفق نشده اینک سفیر را کاملاً کلافه کرده است. فوراً گزارش را تلفنی به عرض شاه رساندم. جواب داد که خودش در جریان اوضاع هست اما ترجیح می‌دهد با پادشاه صحبت نکند. گفت "آن احمق بیچاره نمی‌داند که تلفنش تحت کنترل است."

...بعداً در منزل والاحضرت اشرف با هم ملاقات کردیم و شاه به من دستور داد که سفیر آمریکا را احضار کنم. "به او بگویید که پادشاه یونان نگران این است که مبادا آشوب فعلی ساختگی بوده و هدف از آن مخلوع کردن او باشد.

آیا آمریکاییها آگاهند که در صورت برافتادن سلطنت یونان با چه چیزی روبرو خواهند شد؟ آیا می‌خواهند یک ایتالیای دیگر یا عراق دوم روی دستشان بیفتد؟ سفیر آمریکا باید فوراً با نیکسون تماس بگیرد و نگرانیهای مرا تشریح کند..."

...سفیر در اسرع وقت به دیدنم آمد. تازه از سفری به تبریز بازگشته‌است و خبر جدیدی از اوضاع یونان ندارد. با وجود این قول داد پیام شاه را به نیکسون برساند. ساعت یازده شب دوباره به شاه ملحق شدم و حرفهای سفیر را گزارش دادم و اشاره کردم که چقدر کنجکاو بود که منبع اطلاعات ما را بداند. شاه به تندی گفت، "اما من که قبلاً به شما گفتم. پادشاه یونان شخصاً با من صحبت کرده‌است." و حال آن که شاه سر شب با تأکید، عدم تمایلش را به صحبت کردن با پادشاه ابراز کرده بود. گفتم، "اعلیحضرت قبلاً این را به من نفرموده بودند." پاسخ داد، "چرا، گفته بودم." من گفتم خودتان را ناراحت نکنید، مهم نیست. باید فوراً با سفیر آمریکا تماس بگیرم و او را در جریان بگذارم.

دوشنبه، ۷ خرداد

شرفیابی. مدتی دربارهٔ وقایع یونان صحبت کردیم. من اشاره کردم که این وقایع برای پادشاه فاجعه آمیز خواهد بود. و پیش بینی کردم که سرنوشت مشابهی در انتظار ملک حسن است. ملک حسن اصرار داشت که ما ارتشبد نصیری را به مراکش بفرستیم با این وجود سه روز است که تیمسار آنجا [در رباط] است و هیچگونه کوششی از جانب پادشاه برای به حضور پذیرفتن او نشده‌است.

شرفیابی دوم بعد از ناهار... پیش از آن شاه کامیل شمعون، رئیس جمهور اسبق لبنان را به حضور پذیرفته بود. او پیامی از جانشینش، سلیمان فرنجه آورده بود، که تقاضای کمک نظامی می کرد. شاه به من گفت، "سفیر آمریکا را احضار کنید و از او پرسید آیا کشورش حاضر است یک گردان توپخانه ۱۵۵ میلی متری با برد دور در اختیار ما بگذارد تا آن را به لبنان بدهیم و آیا می توانیم ۳ هواپیمای اف - ۵ برای آنها بفرستیم؟" من یادآوری کردم که سفیر لبنان هم قبلاً خواستار تأمین مهمات شده است، اما ما در وضعی نیستیم که به آنها کمک کنیم چون آنها به فرانسویها متکی هستند در حالی که سیستم تسلیحاتی ما آمریکایی است...

سفیر آمریکا به خانه من آمد تا تقاضای ما را دریافت کند. گفت که "اگر شاه فرمان دهد، من هرکاری که از دستم برآید انجام خواهم داد تا موافقت واشینگتن را جلب کنم..."

سه شنبه، ۸ خرداد

...برای تودیع با اعلیحضرتین که عازم مسافرتی به یوگسلاوی، رومانی و بلغارستان بودند به فرودگاه رفتم... گزارشی را که توسط سفیر آمریکا درباره وضع یونان تهیه شده بود تقدیم کردم. سند مهمی که تلویحاً می گوید برای تغییر مسیر حوادث کاری نمی توان کرد. شاه آن را به دقت خواند و اظهار داشت؛ "ناخشنودی مرا از بی تفاوتی دولتش به سرنوشت سلطنت یونان [به سفیر آمریکا] ابلاغ کنید..."

جمعه، ۱۱ خرداد

سرهنگ پاپادوپولس، رئیس شورای نظامی یونان، یونان را جمهوری اعلام کرده است. اعلامیه غیره منتظره نبود اما با وجود این من، هم از برچیده شدن سلطنت و هم بخاطر حمایت تقریباً ما فوق تصویری که آمریکاییها از خود نشان دادند متأثرم...

شنبه، ۱۲ خرداد

...در ضیافت سفارت انگلیس به مناسبت تولد ملکه الیزابت شرکت کردم. بیش از دهسال است که من در این مراسم آفتابی نشده ام، اما امسال شاه به من دستور داد که خودی نشان دهم، چون لرد مونت باتن و دوک گلاستر هر دو در مراسم تولد ایشان در سفارتمان در لندن شرکت کردند...

به سفیر آمریکا برخوردیم که به من گفت لبنانیها تقاضای کمک نظامی از واشینگتن کرده اند، مشابه تقاضایی که از شاه کرده اند. آنان بویژه خواهان هواپیمای اسکای هاک، نوع آ. ۴ - ب. هستند. سفیر از من اجازه خواست تا بررسی کند که آیا دولت بیروت تقاضاهای خود را با تقاضاهای ارائه شده توسط شمعون هماهنگ کرده است؟ آنگاه مرا در جریان آخرین جنایت تروریستی نهاد: قتل سرهنگ ها کینز، یکی از مستشاران نظامی آمریکا در تهران...

پنجشنبه، ۱۷ خرداد

ملاقات صبح زود با سفیر انگلیس. او مطالبی را که سر آلک داگلاس - هیوم مایلیست در طول دیدار قریب الوقوعش مورد بحث قرار دهد، تشریح

کرد؛ روابط هند و پاکستان و هند و عراق، وضع امارات متحده عربی، روابط ما با عربستان سعودی، امنیت خلیج فارس و مفهوم دفاع جمعی... که به عقیده سفیر اعمال آن با در نظر داشتن دورویی سیاسی عربها دشوار خواهد بود. انگلیسیها روابط رسمی دیپلماتیک با عراق ندارند، اما با وجود این گزارشهایی از طریق سفارت فرانسه در بغداد دریافت کرده‌اند حاکی از اینکه ایران باب مذاکرات پنهانی را با عراقیها گشوده‌است. سرآلک مایل است بداند که آیا این شایعه واقعیت دارد یا خیر. من به شدت آن را تکذیب کردم... او گفتگوی ما را با یک مطلب خصوصی خاتمه داد. گفت، "دولت متبوع من و نخست وزیرم مشتاقانه خواهان انعقاد قرار داد تانکهای چیفتن هستند که نوید ایجاد اشتغال و درآمد زیادی را برای انگلستان می‌دهد. لیکن، نمی‌توانم از این فکر خودداری کنم که، با توجه به هزینه سنگین نگهداری تانکها و کمبود شما در زمینه تکنیسین‌های ماهر، ۸۰۰ تانک احتمالاً بیشتر از آنست که ایران بتواند از عهده‌اش برآید. علاوه بر آن خود تانکها هم مناسب سرزمین کوهستانی و باتلاقی، نظیر مناطق غربی و جنوب غربی ایران نیستند. من ابداً مایل نیستم این معامله به قیمت به مخاطره افکندن روابط عالی فیما بین دو کشورمان سرگیرد." صراحت او شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد و پیشنهاد کردم که بهتر است او این نظریات را شخصاً به عرض شاه برساند. موافقت کرد که این کار را بکند...

بعد، برای استقبال از اعلیحضرتین در بازگشتشان از اروپای شرقی به فرودگاه رفتم.

شرفیابی دو ساعت طول کشید. رویدادهای مختلف را گزارش دادم، و اشاره کردم که دیدار قریب الوقوع شاه از آمریکا باید باشکوه و تشریفات هر

چه تمامتر صورت گیرد. ادامه دادم، "به سفیر آمریکا پیشنهاد کردم که شاید بی‌مناسبت نباشد که رئیس جمهورشان در آخرین شب اقامت اعلیحضرتین در ضیافتی در سفارت ما شرکت کند. شاه به تندی گفت، "این مزخرفات بی‌مناسبت نباشد،" یعنی چه؟ چرا آن را در لفافه می‌گذارید. نیکسون ناچار است شرکت کند، و بحثی هم ندارد. البته که حق کاملاً با ایشان است. چندین بار به موضوع برگشت و مرا بخاطر ضعفم سرزنش کرد. خوشبختانه توانستم نامه‌ای را از یک خانم جوان جذاب به او بدهم که تا حدی دلش را به دست آورد...

شنبه، ۱۹ خرداد

...شاه ساعت یازده و نیم امروز صبح وزیر خارجه انگلیس را به حضور پذیرفت و گفتگویشان دو ساعت طول کشید. من بعد از آن در باغ کاخ به آنها ملحق شدم تا آنها را به ناهاری که قرار بود شهبانو و لیدی هیوم هم در آن حضور داشته‌باشند همراهی کنم. شاه به انگلیسی با من صحبت کرد و گفت: "انصاری وزیر اقتصاد در ایتالیاست، اما باید فوراً با او تماس بگیرید و بپرسید چرا سفرش را به لندن لغو کرده‌است. به من گفته شده که او چون نخست وزیر انگلیس ناهاری به افتخار او ترتیب نداده‌است از رفتن خودداری می‌کند. انصاری باید به این اتهام پاسخ دهد، و بهانه‌اش هر چه باشد، سفرش باید انجام شود" هنگام صرف مشروب کوکتل پیش از ناهار، هیوم اعتراف کرد که او خبر رفتار وزیر را به شاه گزارش داده‌است، چون می‌ترسد سبب تیرگی روابط انگلیس شود. هنگام ناهار موفق شدم با انصاری تماس بگیرم و او را مجبور کنم که تغییر عقیده دهد. او مدعی شد که عدم تمایلش بخاطر وقت کمی بوده که به بحث درباره‌ی امور اقتصادی اختصاص داده شده‌است و ربطی به

رنجیدگی بخاطر کم محلی‌های تشریفاتی نداشته‌است. وقتی موضوع را سر میز ناهار گزارش دادم، شاه خوشحال شد و انگلیسیها هم بوضوح تحت تأثیر کارآیی دربار ما قرار گرفتند. من سمت چپ شهبانو و سرآلک به عنوان میهمان اصلی سمت راست ایشان نشسته بود. شهبانو نجوا کنان به من گفت، "مرد بیچاره دارد پیر می‌شود. خیلی هاف هاف می‌کند، بخصوص وقتی می‌نوشد..."

یکشنبه، ۲۰ خرداد

سفير مراکش امروز صبح به دیدنم آمد. ملک حسن مایل است وزیر دربارش را به تهران بفرستد تا به حضور شاه شرفیاب شود. شاه هم این درخواست را پذیرفت. وقتی به سفير تلفن کردم تا به او خبر دهم، گفت: "شما چقدر خوشبخت هستید که پادشاهی دارید که به او دسترسی مستقیم دارید، و به شما اجازه می‌دهد که فرامینش را بدون تأخیر ابلاغ کنید." آنشب در منزل، تلفنی از شاه داشتم که از نحوه پوشش خبری سفر هیوم شکایت داشت. "روزنامه‌های عصر را نگاه کنید. حرامزاده‌ها عکسی را چاپ کرده‌اند که در آن به نظر می‌آید من دارم به مردم که لعنتی تعظیم می‌کنم. به افراد مسؤول باید چنان درسی داده شود که هیچوقت فراموش نکنند." تحقیقات متعاقب من فاش کرد که چندی پیش شاه ممنوع کرده بود که روزنامه‌ها عکسهای سفرای خارجی را در حال تعظیم کردن هنگام تقدیم استوار نامه‌هایشان چاپ کنند. در نتیجه، وقتی نوبت هیوم شد، عکسی که چاپ کردند عکسی بود که آن را تا حدودی مناسب تشخیص دادند. با وجود این من چاره‌ای نداشتم جز اینکه دستور دهم همه افراد مسؤول، از جمله

سردبیر اطلاعات و رئیس کانون خبرنگاران عکاس، دستگیر شوند. خواهیم دید که آیا این کار بجایی می‌رسد یا نه، اما در این ضمن از خودم به خاطر چنین اقدامات خشنی منزجرم...

دوشنبه، ۲۱ خرداد

...شام میهمان سفير روسیه در اقامتگاه تابستانی‌اش بودم... از اینکه بلبلان برای ما آواز نمی‌خواندند گلایه کردم. او توضیح داد که دیگر فصل آواز خوانی بلبلان واقعی گذشته‌است، اما با وجود این او راه چاره‌اش را می‌دانست. در اینجا یک نوار آواز بلبلانی را که خودش ضبط کرده بود گذاشت. خیلی به دلم نشست که مردی با چنین ظاهر خشنی، این همه وقت صرف ضبط آواز پرنده‌ای کند. دنیای پیرامون ما چقدر در حال تغییر است. شورویها هم خشونت قدیمشان را دور انداخته‌اند و شکل و شمایل انسانی، مثل بقیه ما پیدا کرده‌اند به ما می‌توانیم بدون مترجم گفتگو کنیم، یا درست تر بگوییم، بدون آدمهای کا.گ.ب. که خودشان را به جای مترجم جا می‌زنند.

سه شنبه، ۲۲ خرداد

شرفیابی. دختری به نام گک... این شایعه را در تهران سرزبانها انداخته که شاه عاشق دلخسته اوست. این را گزارش دادم، و اشاره کردم که تعجب می‌کنم که اعلیحضرت عکس العمل نشان نمی‌دهند. شاه گفت، "دختره احمق، البته باید بگوییم که چندبار او را دیده‌ام، و همینطور شنیده‌ام که چه چیزهایی می‌گوید و شایعات به طور خطرناکی دارند به گوش شهبانو می‌رسند. به او هشدار بدهید که اگر این خاله زنک بازیها را کنار نگذارد، به پشت میله‌های

زندان خواهد افتاد." سپس ادامه داد، "راستی، دربارهٔ مسافرت من به آمریکا، به راجرز گفته‌ام که برایم کاملاً بی تفاوت است که به عنوان سفر دولتی تلقی شود یا صرفاً سفر رسمی." با توجه به جنجالی که همین چند روز پیش به راه انداخت از این موضوع خیلی ناراحت شدم. اشاره کردم که مسافرت مصادف می‌شود با دورهٔ جدید ریاست جمهوری نیکسون و به عقیدهٔ من کاملاً موجه است که به آن اهمیت داده‌شود و نیکسون ناچار شود که از سفارت ما دیدن کند...

چهارشنبه، ۲۳ خرداد

الینگورث کاردار انگلیس امروز صبح به دیدنم آمد و نامه‌ای را که سفیرش قبل از رفتن به مرخصی نوشته بود، آورد:

هنگامی که سرآلک داگلاس - هیوم در ۹ ژوئن به حضور اعلیحضرت رسید، اعلیحضرت به احتمال صدور اعلامیه‌ای توسط ایران و سایر دولتهای خلیج فارس اشاره کردند که از قدرتهای بزرگ بخواهند از دخالت در منطقه خودداری کنند. بعد از اینکه سرآلک پرسیده بود که این امر در عملیات بریتانیا، مثلاً در عمان، چه تأثیری می‌گذارد، اعلیحضرت فرموده بودند که در صورتیکه پرسنل توسط عمان استخدام شوند، هیچگونه تأثیری نمی‌گذارد.

سرآلک از من خواسته است که به شما بنویسم و بپرسم آیا می‌توانید مطالب زیر را به عرض اعلیحضرت برسانید. بسیاری از پرسنل بریتانیایی در حال خدمت در عمان و امارات متحد عربی، البته، افسرانی هستند که بصورت قراردادی وابسته به

نیروهای محلی در دولتهای مربوطه می‌باشند. لیکن، هم در امارات متحد عربی و هم در عمان، بعضی عناصر نیروهای بریتانیایی هستند که مستقیماً در برابر دولت علیاحضرت در پادشاهی انگلستان مسؤول می‌باشند. به عنوان مثال، یک گروه مستشار نظامی در ارتباط با آموزش به امارات متحد عربی، و سازماندهی دیدارهای نیروهای مسلح بریتانیا از این جزیره در شارجه مستقر است.

ضمناً علاوه بر پرسنل نیروی هوایی سلطنتی و ارتش بریتانیا که در ارتباط با عملیات و محافظت فرودگاه در سلاله خدمت می‌کنند. افسرانی نیز از نیروی هوایی سلطنتی در مصیره هستند که پایگاه سوخت‌گیری را اداره می‌کنند.

اطمینان دارم که اعلیحضرت از وجود این پرسنل آگاه بوده و با ما هم عقیده هستند که آنان نقش حیاتی و مؤثری را در محافظت عمان و خلیج سفلی بازی می‌کنند. لیکن، سرآلک مایلند که من در این باره به شما توضیح دهم تا سوء تفاهمی دربارهٔ وضعیت این پرسنل پیش نیاید.

هنگام شرفیابی این مطالب را به عرض رساندم. شاه اظهار داشت که هیچ مسئله‌ای در مورد نیروهای بریتانیایی مستقر در عمان در شرق تنگه هرمز وجود ندارد. لیکن، در مورد نیروهای آنها در محدودهٔ خلیج فارس، انگلیسیها می‌توانند از مثال آرمیش مگ^۱ پیروی کنند، و اعلام کنند که

۱. ARMISH - MAAG، مخفف گروه کمک مستشاران نظامی نیروهای مسلح ایالات

نفراتشان صرفاً مستشار، و فاقد هر نوع پایگاه مستقر متعلق به خود می‌باشند. این امر با سیاست اعلام شده شاه که قدرتهای بزرگ باید خلیج فارس را تخلیه کنند هماهنگی دارد...

سپس روزنامه‌های مختلفی را تقدیم کردم که عکسهایی را چاپ کرده بودند که هیوم را در حال تعظیم کردن به شاه نشان می‌داد. اشاره کردم که عکاسان توقیف شده کاملاً بی‌تقصیرند و باید فوراً آزاد شوند. خوشحال شدم که شاه با این موضوع موافقت کرد...

سرشام شاه علیه [روزنامه] واشینگتن پست و مقاله‌اش درباره تروریسم بدو بیراه می‌گفت. مقاله ادعا می‌کرد که تروریسم صرفاً نتیجه نحوه حکومت خودکامه شاه است، اظهار می‌داشت که تقاضاهای تروریستها به هیچ وجه نامعقول نیست. من گفتم، "از واشینگتن پست چه انتظاری می‌توانید داشته‌باشید؟ این روزنامه درباره واترگیت سعی دارد از گاه، کوهی بسازد. ما باید کلاً آنها را نادیده بگیریم." شاه در تأیید سری تکان داد.

چهارشنبه، ۳۰ خرداد

شرفیابی... سفیر آلمان تقاضا کرده که شاه رئیس هیئت مدیره مانسمان را به حضور بپذیرد. مانسمان شرکتی است که امیدوار است قراردادی برای ساخت کارخانه‌ای جهت تولید لوله‌های صنعتی در اینجا نصیبش شود. شاه گفت، "شرفیابی لازم ندارد. به سفیر بگویید که من دیگر به پروژه‌های کمتر از ۵۰۰ میلیون دلار علاقه‌ای ندارم..."

پنجشنبه، ۳۱ خرداد

شرفیابی... نخست وزیر پیشنهاد می‌کند که ما کار ساختمان بیمارستانی را برای مسلمانان شیعه در لبنان به تأخیر بیندازیم، تا منصور قدر سفیر جدیدمان در لبنان فرصت یابد پیشنهادها را مطالعه کند. شاه فریاد زد، "مزخرف می‌گوید. هیچ سفیری حق دخالت در برنامه‌هایی را که من خودم تأیید کرده‌ام ندارد. به آنها بگویید بدون هیچگونه تأخیر بیشتر دست به کار شوند..."

جمعه، اول تیر

...نخست وزیر سیاستمداری به نام ناصر عامری را به مقام رهبری حزب مردم منصوب کرده‌است. در ایران جناح مخالف بدین ترتیب بوجود می‌آید، یعنی اینکه رهبری‌اش در مشورت با حزب دولتی، به قول خود رقیب، انتخاب می‌شود. البته که انتصاب به شکل دیگری به خورد مردم داده می‌شود...

شنبه، ۲ تیر

...سرشام موضوع صحبت در باره رقیق القلب بودن رضاشاه فقید بود، که حتی بخاطر بچه‌هایش گریه می‌کرد. والا حضرت شمس تعریف می‌کرد، که وقتی دختر بچه‌ای بود، در حالت خشم نزد پدرش رفته و گفته بود که ای کاش "مرده بود." چشمان پیرمرد از اشک پر شده بود. از شمس پرسید: "چرا دلت می‌خواهد بمیری؟ من ترجیح می‌دهم خودم بمیرم و تو را این قدر غصه دار نبینم." شاه که رقت قلب پدرش را ابداً به ارث نبرده‌است، آشکارا از این

داستان دلخور شد، اما من به نجاتش آمدم و گفتم که هیچ رهبری در دنیای امروز نباید تا این حد احساساتی باشد.

دوشنبه، ۴ تیر

...با خبرنگاران [روزنامه‌های] دیلی تلگراف و گاردین مصاحبه کردم. مصاحبه سه ساعت طول کشید و خیلی خسته‌ام کرد... خبرنگار دیلی-تلگراف پرسید چرا ما آنقدر سعی در سرکوب آزادی بیان و ابراز عقاید داریم. پاسخ دادم حالا که انقلاب سفید به مردم امکان داده به کلیه اهدافشان دست یابند دیگر چیزی برای گفتن یا ابراز عقیده ندارند. این پاسخ شرم آوری بود، که تماماً یادآور شعارهای رژیمهای کمونیستی است. اما آخر چه چیز دیگری می‌توانستم بگویم؟

چهارشنبه، ۶ تیر

شرفیابی کوتاه. برنامه‌نهایی سفر شاه را به ایالات متحده آمریکا تقدیم کردم و متذکر شدم که نیکسون موافقت کرده‌است در سفارت ما شام بخورد. احساس کردم که شاه از این موضوع خوشش آمد...

امروز بعدازظهر ملک حسین، به همراه همسرش ملکه عالیه و بچه‌هایش از دو همسر سابق، وارد تهران شد. در اینجا شاه و شهبانو به آنها ملحق شدند و همگی به سواحل دریای خزر عزیمت کردند.

یکشنبه، ۱۰ تیر

ملاقات با مدیرعامل شرکت نفت اشلند که پیشنهاد می‌کند با همکاری

مشترک شرکت ملی نفت ایران به بازارهای جهانی نفت صادر کند. درآمد ما از این عملیات در دهسال آینده به ما امکان می‌دهد که تأسیسات نفتی اشلند را در خاک آمریکا بخریم. حرکتی است بی‌سابقه، اما چون دکتر فلاح مبتکر این پیشنهاد است، دکتر اقبال با آن مخالفت می‌ورزد.

بعد از ناهار با کاردار انگلیس ملاقات کردم. اظهار داشت که وزارت خارجه‌اش مشغول بررسی وضع مستشاران آمریکائی در ایران است تا ببیند آیا می‌توان موقعیت مشابهی به نیروهای انگلیسی مستقر در خلیج فارس اعطاء کرد... آنوقت از تصمیم دولت ما برای خرید تانکهای اسکورپیون ابراز خشنودی کرد... در ارتباط با رهبری جدید حزب مردم از من پرسید که آیا عقیده خاصی در این باره دارم. من پاسخ دادم که او آمده‌است تا درباره روابط انگلیس و ایران گفتگو کند، نه اینکه در امور داخلی ما دخالت کند. این گفته، او را از خجالت سرخ کرد. از تندی خودم متأسف شدم، اما دیگر کار از کار گذشته بود. صرفاً بخاطر تغییر موضوع پرسید که آیا درباره سفر قریب الوقوع بوتو به هند اطلاع دارم؟ و من مدتی از این در و آن در صحبت کردم تا غرور جریحه دار شده او را التیام دهم.

دوشنبه، ۱۱ تیر

به نوشهر پرواز کردم و از ظهر تا دو بعدازظهر در حضور شاه بودم. از جمله مسائل مطرح شده، سفر قریب الوقوع پادشاه یونان به ایران بود. گفتم، "اگر من به جای او بودم، از خیر این سفر می‌گذشتم." شاه از من خواست منظورم را تشریح کنم، من هم یادآوری کردم که سرهنگان هستند که در واقع بر یونان حکومت می‌کنند و ما با آنها روابط دیپلماتیک داریم. اعلیحضرت

کنستانتین دشمن مسلم آنهاست." شاه گفت، "گور پدرشان کرده." یکساعت برای ناهار دیر رسیدیم. شهبانو ما را بخاطر تأخیر سرزنش کرد اما شاه گوشش بدهکار نبود و به او گفت کارهای زیادی بود که باید به آنها رسیدگی می شد. ملک حسین هم منتظر نگه داشته شده بود، اما ظاهراً به روی خودش نیاورد، و وقتی شاه به سنگینی بار کارش اشاره کرد، در تأیید سری تکان داد.

سرنهار درباره آخرین رویدادهای عراق صحبت کردیم. همین دیروز رئیس سازمان امنیت عراق وزرای دفاع و کشور را به خانه اش دعوت کرده و سعی کرده بود آنها را تحت نظر قرار دهد. زد و خوردی روی داده بود، که در آن وزیر دفاع کشته شده بود و رئیس سازمان امنیت مجبور شده بود از خانه خودش فرار کند. در پی آن محاصره و دستگیر شده بود. شاه و ملک حسین خیلی هم از این رویدادها بدشان نیامده بود.

وقتی ناهار را جمع می کردند، شاه از من خواست به کاردار انگلیس اطلاع دهم که او مایل است روابط نظامی مان را با لردکارینگتون وزیر دفاع بریتانیا، در طول سفر قریب الوقوعش از ایران، مورد بحث قرار دهد. مهمتر از همه مایل بود درباره سیستمهای جدید تسلیحاتی، مانند کاربرد تکنولوژی لیزری در توپهای تانک، ساختمان کارخانه جدید اسلحه سازی نزدیک اصفهان و خرید یک فروند رزمناو گفتگو کند.

شاه گفت، "به کاردار و همینطور به سفیر آمریکا بگویید که ارتش ملک حسین جز روحیه چیز دیگری برای جنگیدن ندارد. سوریه ۲۰۰۰۰ تانک دارد، علاوه بر جنگنده های میگ روسی. در عوض اردن هیچ چیز ندارد. چرا آمریکاییها و سعودیها کاری برای نجات او نمی کنند؟ اگر سعودیها

عقل داشتند ۲۰۰ میلیون دلار به حسین می دادند بجای اینکه ده برابر این مبلغ را صرف دفاع از خودشان بکنند. این کار خیلی بیشتر به نفع امنیتشان است تا هر کاری که ملک فیصل از جانب خودش انجام دهد."

همراه ملکه اردن به تهران عزیمت کردیم که بعداً شام را میهمان من بود...

سه شنبه، ۱۹ تیر

اعلیحضرتین همراه با میهمانان اردنی شان وارد فرودگاه تهران شدند و در آنجا با آنها خداحافظی کردند. ملک حسین به لندن پرواز کرد و همسرش در یک هواپیمای اردنی عازم عمان شد. نخست وزیر اردن، رئیس ستاد و رئیس سازمان امنیت آنها با هواپیمای پادشاه وارد شدند، تا در معیت او به لندن بروند... ملک حسین از آنها استقبال کرد و آنها را در آغوش گرفت، اما هیچیک از آنها دستش را نبوسید.^۱ شاه نامه ای از خانم گاندی را به من داد که به گمانم از طریق رشیدیان ارسال شده بود. در این نامه خانم گاندی دعوت به دیدار از ایران را پذیرفته و در عوض پیشنهاد می کرد که شاه به هند برود. از اینکه در کمال آرامش به من دستور داد که پاسخ مناسبی آماده کنم و خواست که امکان بازدید وزیر خارجه هند از ایران را بررسی کنم، تعجب کردم. بعد به بحث درباره دیدار جاری رئیس تشریفات فرانسه پرداختیم، که به تهران آمده بود تا مقدمات توقف پرزیدنت پمپیدو در تهران در راه بازگشتش از پکن را مهیا سازد. شاه بطور غیر مستقیم احساساتش را نسبت به فرانسویها

۱. مقامات ایرانی می باید دست شاه را می بوسیدند.

بروز داد، و اظهار داشت: "نیازی نیست خیلی به این مرد که فرانسوی احترام بگذاریم. من به فرودگاه نخواهم رفت. در عوض شما باید او را به کاخ همراهی کنید. ما با هم شام خواهیم خورد و بعد شما او را به هواپیمایش برگردانید. اگر با این ترتیبات موافق نیست آزاد است که مستقیماً از پکن به پاریس برود."

به عزری، نماینده اسرائیل در تهران، نشان درجه دوّم تاج اعطاء شده است. شاه به من دستور داد که تاریخ فرمان همراه نشان را به پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل تغییر دهم. والا حضرت اشرف و چند نفر دیگر ناهار میهمان من بودند. او قصد دارد همه ثروتش را به یک مؤسسه خیریه ببخشد. ناهار بخوبی برگزار شد و فرصت داشتیم جزئیات مختلف این پیشنهاد را بررسی کنیم...

سه شنبه، ۲۶ تیر

شرفیابی. یک روز سیاه: در افغانستان کودتا شده است. سردار داوودخان، نخست وزیر اسبق، عموزاده پادشاه و شوهر خواهر وی، توطئه ای را علیه برادر همسرش رهبری کرده است. در چه دنیای کثیفی زندگی می کنیم. ظاهراً این شورش تا حالا به قیمت جان عبدالولی خان، داماد پادشاه و فرمانده پادگان کابل تمام شده که از دوستان خوب من بود.

این خبر ضربه سنگینی برای شاه بود، بخصوص که داوود، با اینکه خودش از ملاکان متمول است، آشکارا طرفدار روسیه است... او نخست وزیر و حاکم مطلق افغانستان در پانزده سال گذشته بوده، و با وجود این ادعا می کند که این کودتا برای اعطای آزادی به مردم است... اگر بخاطر موقعیت

ارتش افغانستان نبود، می توانستیم قضایا را زیر سیلی در کنیم اما کلیه افسران ارتش در روسیه شوروی آموزش دیده اند و بدون شک با شستشوی مغزی مارکسیست شده اند. البته این امر با توجه به فقر مادی و عقب افتادگی افغانستان چندان جای تعجبی هم ندارد. طولی نخواهد کشید که خود داوود هم قربانی یک کودتای نظامی خواهد شد، و ما با وضعیتی مواجه می شویم که کمتر از وضعی که در عراق با آن روبرو هستیم، فاجعه آمیز نخواهد بود.

در این ضمن داوود در افغانستان رژیم جمهوری برقرار کرده است. من به عرض شاه رساندم که اگر پادشاه مخلوع که اینک در ایتالیاست، ابتکار عمل را به دست می گرفت و به غرب افغانستان عزیمت می کرد، ما در وضعی قرار می گرفتیم که می توانستیم هرگونه کمک مورد نیاز را به او بدهیم. اگر فقط او بتواند قبایل را پشت سر خود داشته باشد ما می توانیم داوود را بدون نیاز به اعزام حتی یک واحد نظامی سرنگون کنیم. شاه پاسخ داد، "متأسفانه پادشاه جربزه چنین کارهایی را ندارد. ما فقط باید حوصله کنیم و ببینیم چه پیش می آید." به عقیده من ممکن است چنین حوصله ای به مرگ ما منجر شود.

... سرآلک داگلاس - هیوم با من تماس گرفته، و می پرسد که هنگام توقف قریب الوقوع شاه در لندن در راه سفر به آمریکا از او چه انتظاری داریم. من پاسخ دادم که اقامت در لندن غیررسمی است اما ژست خوبی خواهد بود که سرآلک به فرودگاه برود و شخصاً از شاه استقبال کند. مرد نازنین با این کار موافقت کرد. در عوض، وقتی به شاه گفتم که چه تصمیمی گرفته شده است ناراحت شد، و شکایت کرد که من نمی باید هرگز از انگلیسیها چنین خواهشی را می کردم. اما من ابداً مطمئن نیستم که ناراحتی اش صمیمانه باشد، و بهر صورت من فقط کاری را کردم که فکر می کردم درست است. شاه

استحقاق آن را دارد که با او در کمال احترام رفتار شود، بخصوص پس از ضربه رویدادهای اخیر در افغانستان.

چهارشنبه، ۲۷ تیر

شرفیابی. ظاهراً داوود توانسته است تا حدودی نظم را در افغانستان برقرار کند. در این ضمن ما با پادشاه تماس برقرار کرده ایم که ادعا می کند در حال حاضر ترجیح می دهد منتظر سیر رویدادها شود - چه مزخرفاتی! هنوز معلوم نیست که عبدالولی خان واقعاً کشته شده باشد. ما غیر از گزارشهای ساواک منبع دیگری نداریم...

جمعه، ۲۹ تیر

شرفیابی و در پی آن ناهار با شاه. افشار، سفیرمان در لندن، گزارش می دهد که در پی تصمیم هیوم، نخست وزیر بریتانیا هم مایل است که شاه را ضمن توقف کوتاهش ملاقات کند. شاه گفت، "لابد بعدش هم خواهید گفت که پمپیدو و کابینه فرانسه هم تقاضای مشابهی کرده اند. ترا بخدا کاری نکنید که مشوق این پیشنهادها باشید." اما در واقع، من از قبل ترتیب این کارها را داده ام و حالا باید پیه آن را به تنم بمالم که مبادا رضایت خاطر ملوکانه جلب نشود. شاه آدم گوشت تلخی است و از این لحاظ کار کردن با او دشوار است. هر کاری هم که برای جلب رضایت او انجام دهید، هیچوقت نمی توانید مطمئن باشید که خوش آمدنش صمیمانه است، یا اینکه عصبانیتش صرفاً نقش بازی کردن است. در چنین شرایطی سعی در پیش بینی امور غیر قابل پیش بینی دست کمی از یک کابوس ندارد.

شنبه، ۳۰ تیر

...سفرای ونزوئلا و یمن شمالی استوار نامه هایشان را تقدیم کردند. همینکه سفیر یمن وارد شد، شاه به طرف من برگشت و زمزمه کنان گفت: "مردکه وحشی را نگاه کنید. فکر می کنید گلوی چند نفر را بریده است؟" ... وزیر خارجه خودمان خلعتبری در شرفیابی یکساعته وزیر امور خارجه هند به حضور شاه دعوت نشده بود. بعداً سرناهار، مذاکرات حول امور اقتصادی می چرخید... شام در کاخ ملکه مادر. دوباره خانم دیبا مزخرف گویی درباره شایعه ازدواج اعلیحضرت را شروع کرد. ... کم کم داشت حالم را بهم می زد و متأسفانه باید بگویم خیلی بدجور زدم توی ذوقش...

یکشنبه، ۳۱ تیر

شرفیابی. کار زیادی نبود چون قرار بود شاه چند ساعت دیگر عازم لندن شود... در ارتباط با افغانستان من اظهار داشتم که، اگر بخاطر ضعف نفس پادشاه نبود، ما می توانستیم راه حلی برای اوضاع پیدا کنیم. در حال حاضر من معتقدم که مادر به رسمیت شناختن رژیم داوود زیادی عجله کردیم. شاه گفت، "ما که نمی توانستیم یک تنه کاری بکنیم." ... ظاهراً او اطمینانی ندارد که ما بتوانیم روی کمک انگلستان و آمریکا در برابر روسیه حساب کنیم... سخن پراکنی های دیشب خانم دیبا را گزارش دادم و گفتم با اینکه یک بار هم از طلاق سخنی به میان نیاورد، اما حرف خیلی مهمی بدین مفهوم زد که دخترش تجمل پرست نیست که تلویحاً معنایش این است که جدایی از شاه

سبب نمی‌شود که شهبانو از لحاظ مادی سختی بکشد. شاه گفت، "مزخرف می‌گوید." بعد از بحث بسیار توافق کردیم که باید در اسرع وقت برای این دختره لعنتی گک... که این شایعات را سرزبانها انداخته شوهری دست و پا کرد. چون چیز مهم دیگری نبود که گزارش دهم نامه‌ای را خطاب به شاه از دخترک جوان زیبایی تقدیم کردم. خیلی سرحال آمد، و اجازه داد پیام او را بخوانم، و مدتی در این باره با هم صحبت کردیم. بعد پیشنهاد کرد که گفتگویمان را با صرف چای ادامه دهیم. در این لحظه شهبانو تلفن کرد. نگران رفتن به فرودگاه بود و پرسید که چرا اینقدر طول داده بودیم. شاه پاسخ داد، "داشتیم درباره مسائل مملکتی بحث می‌کردیم."

اعلیحضرتین ساعت یک و نیم امروز بعد از ظهر عزیمت کردند...

جمعه، ۵ مرداد

... با کمال خوشحالی فهمیدم که عبدالولی خان از کودتا جان سالم به در برده است...

قرار بود ظهر به پاریس عزیمت کنم. سعی کردم در راه فرودگاه به اخبار رادیو گوش دهم اما تنها چیزی که پخش می‌کردند تلگرافهای تملق‌آمیز، حاکی از شادی عمومی به مناسبت پیروزی نفتی ایران بود، بنابراین آن را خاموش کردم. باور کردنی نیست که چقدر آسان می‌شود با این نوع تبلیغات ساختگی حتی بزرگترین موفقیتها را هم لوث کرد. راننده من آدم هوشیاری است و فوراً فهمید که چقدر عصبانی شده بودم. گفت، "بله آقا، این

موضوع نفت موفقیت بزرگی است، شکی ندارم، اما مردم چطور باید از این موضوع خوشحال شوند وقتی گوشت و مواد غذایی قابلی در مغازه‌ها پیدا نمی‌شود؟ به لطف شما آقا، و البته باید بگویم با دوندگی بسیار از طرف خودم، بالاخره موفق شدم از شهرداری جواز ساختمان خانه‌ای را بگیرم. بعد از همه دوندگیها، تازه معلوم می‌شود که نمی‌توانم بهیچ قیمتی سیمان بخرم." حرفهایش خلقم را بکلی تنگ کرد. آیا هویدا می‌داند دارد چه غلطی می‌کند؟ آیا عمداً قصد خراب کردن این مملکت را دارد؟

یکشنبه، ۷ مرداد

اعلیحضرتین امروز صبح، در راه بازگشت از سفرشان به آمریکا، وارد پاریس شدند، و مورد استقبال پی‌یر مسمر، نخست وزیر، و گارد احترام قرار گرفتند. پیش از آن یک ساعت با نخست وزیر فرانسه صحبت کرده بودم. او یک گلیست دو آتسه و مردی با صداقت است...

به محض اینکه هواپیما به زمین نشست من رفتم توی هواپیما تا شخصاً عرض ادب کنم. شاه با لحن سردی از من پرسید که این مسخره بازیهای بیرون برای چیست؟ در لحنش اثری از شماتت نبود، و من پاسخ دادم که خودشان می‌توانند جوابش را خوب حدس بزنند. "اعلیحضرت شخصیت مهمی هستند و این مردم خودشان را موظف می‌دانند که احترام شما را به جا بیاورند." آنوقت مسمر شاه را تا سفارتمان همراهی کرد. در دو طرف سرتاسر مسیر به شهر پلیس ایستاده بود، با توجه به اینکه این یک دیدار غیر رسمی است، رفتار احترام آمیز فوق‌العاده‌ای است. البته معاونم امیر متقی، که کلیه ترتیبات را داده، سهم به سزائی در این امر دارد، هر چند من جرأت نمی‌کنم توهم شاه را

در این خصوص که همه این تشریفات و احترامات را اقدامی از جانب خود فرانسویها تلقی می‌کند، ضایع کنم...

امروز بعد از ظهر با شاه و بچه‌هایش سه ساعت در جنگل بولونی قدم زدیم... پرسیدم سفر به آمریکا چطور بود؟ پاسخ داد، "عالی. آمریکاییها هر چه می‌خواستیم به من دادند و قول دادند از هر کس که من توصیه کنم پشتیبانی کنند..."

در رستوران "کلوزری د لیل" غذا خوردیم. شبی عالی، که به بذله‌گویی اعلیحضرتین و خود من گذشت...

دوشنبه، ۸ مرداد

نخست وزیر و وزیر خارجه فرانسه امروز صبح به سفارت آمدند و، با همان تشریفات دیروز، اعلیحضرتین را به فرودگاه همراهی کردند. شاه قبل از عزیمت با تلویزیون فرانسه مصاحبه کرد. از او پرسیده شد آیا ارتش نقش خیلی مهمی در ایران بازی می‌کند، او پاسخ داد که کشور ما کشور بزرگ و متحولی است که نیازی به توجیه کردن خود در برابر دنیای خارج ندارد. ما هر کاری که لازم بدانیم برای اعتلای کشورمان خواهیم کرد. پاسخی عالی بود، و کلمه به کلمه توسط فرانسویها پخش شد. به محض اینکه شاه پرواز کرد، من دست به کار سوار کردن بچه‌هایش در هواپیماشان به آمریکا شدم.

شاه امروز وارد تهران شد و مورد استقبال جمعیت کثیری قرار گرفت. کلیه وکلای مجلس جهت استقبال در فرودگاه حاضر بودند. چه اتلاف وقتی. فکر می‌کنند چه کسی را مسخره کرده‌اند؟ قطعاً نه عامه مردم ایران را که خوب می‌دانند چطور چنین جمعیت‌هایی به اصطلاح، خود به خود، اجتماع می‌کنند؛ و

نه وسایل ارتباط جمعی خارجی را که نسبت به چنین رویدادهایی بی تفاوت هستند. اگر منظور این بود که از شاه در بازگشت از سفرش به آمریکا استقبال شود، باید بگویم که قبلاً هم به آنجا سفر کرده بود، بدون اینکه نیازی داشته باشد با چنین مسخره‌بازی‌هایی روبه‌رو شود. از سوی دیگر، اگر منظور جشن گرفتن پیروزی مادر مذاکرات نفت است، که مجلس قبلاً هر چه توانسته راجع به این موضوع خاص تملق‌گویی کرده است. وزیر دارایی چند روز پیش به من گفته بود که حتی یک نفر از وکلای مجلس هم مفاد مفصل قرار داد نفت را مورد بحث قرار نداده بود؛ فقط به حدی از آن تمجید کردند که صداهاشان گرفت، و چیزی نمانده بود چهار دست و پا روی زمین بخزند و زانو بزنند. عجب ملت بدبختی هستیم ما. این بازیهای روابط عمومی فعلی تنها تأثیرش برانگیختن خصومت بیشتر علیه ماست، آنهم در اوج گرمای تابستان... خیلی ناراحتم از اینکه می‌بینم یکی از بزرگترین دستاوردهای شاه این قدر کم ارج شده است... لازم به گفتن نیست که این تئاتر توسط هویدا به راه انداخته شده، که مثل همیشه سعی دارد شاه را از همه جا بی‌خبر نگه دارد. من که ابداً نمی‌فهمم چطور موجود زبونی مثل هویدا می‌تواند چنین نفوذی بر فردی با درایت چون شاه داشته باشد.

[مدت سه هفته آینده علم همراه با خانواده‌اش در فرانسه

بود، و در ۲۵ مرداد به تهران بازگشت. در این ضمن شاه

تعطیلات را در سواحل دریای خزر به سر می‌برد.]

شنبه، ۲۷ مرداد

به فرودگاه رفتم. ابتدا شهبانو وارد شد و کمی بعد شاه هم در پی او

وارد شد. شهبانو طبق معمول مرا تحویل نگرفت، اما شاه ابراز مرحمت کرد، و از من دعوت کرد که در هلی کوپتر تا کاخ همراه ایشان باشم. بسیار نگران رویدادهای بلوچستان است. افغانها روز به روز متجاوز ترمی شوند و از سفارت ما در کابل استفاده کرده اند تا پیامی به پاکستانی ها بفرستند به آنها هشدار دهند که افغانستان دیگر چشمانش را به روی وضع رقت بار بلوچ هایی که در آن سمت مرز پاکستان زندگی می کنند نمی بندد. شاه گفت، "مطمئنم که روسها و شاید هم هندی ها در این اتمام حجت دست دارند." پاسخ دادم که بدون شک نظر اعلیحضرت صحیح است، "اما چرا ما پیش از اینکه وارد مذاکره با آنها شویم موضع خود را مستحکم نمی کنیم، چرا زور را با زور پاسخ نمی دهیم؟ چرا اعلیحضرت اجازه نمی دهند که من جنوب افغانستان را بر ضد رژیم کابل بشورانم؟ خیلی راحت می شود این کار را کرد، و در حال حاضر ما باید از کلیه ورقهای برنده استفاده کنیم. پادشاه افغانستان از ما حمایت می کند و فقط باید حمایت پاکستان، انگلیس و آمریکا را جلب کرد. از همان اول من هشدار داده ام که ساکت نشستن ما را به کجا می کشاند. شاه پاسخ داد، "به نظر می رسد اقداماتی که شما پیشنهاد می کنید به صلاح باشد. در اسرع وقت یک نقشه عملیاتی برای ارائه آماده کنید..."

یکشنبه، ۲۸ مرداد

شاه را در بازگشتش به نوشهر بدرقه کردم. اظهار داشت "باید خبر بدی را به شما بدهم. چندین واحد چریکی تعلیم دیده توسط عراقی ها به بلوچستان ایران نفوذ کرده اند. می خواهم که این افراد دستگیر، محاکمه و اعدام شوند." عرض کردم که اوضاع تحت کنترل است، هر چند که ما باید سریعاً وارد عمل

شویم. در مورد پیشنهاد درباره افغانستان، قول دادم که در نوشهر به دیدارشان بروم و گزارش دهم...

سرهنگ پاپادوپولس به عنوان رئیس جمهوری جدید یونان سوگند خورده است... وعده داده است که به سانسور مطبوعات خاتمه دهد و ظرف دوازده ماه آینده انتخابات آزاد برگزار کند. در این ضمن اعلیحضرت کنستانتین میهمان همیشگی ماست، و از هواپیمای اختصاصی شاه طوری استفاده می کند مثل اینکه مال خودش است. شاه هرگونه اظهار نظر مرا در مورد اینکه حضور پادشاه در اینجا نامطلوب است رد می کند... اما خود پادشاه، با اینکه احمق است، باید بهتر از این بداند که ما را در مخمصه می گذارد. متأسفانه هم احمق است و هم خسیس، و از سخاوت ما سوء استفاده می کند. به عنوان مثال، سال گذشته، حتی پیش از اینکه خلع شود، او و خانواده اش در سن موریتس میهمان شاه بودند؛ ما مجبور شدیم حتی صورتحساب آرایشگاهشان را که به حساب ما گذاشته بودند بپردازیم.

دوشنبه، ۲۹ مرداد

ملاقاتی در منزلم با رئیس ساواک و رؤسای مختلف قبایل بلوچستان. دستور دستگیری چریکها را صادر کردم، اما تردید دارم که این کافی باشد و بنابراین تصمیم گرفتم عملیات را از پایگاهی در چاه بهار اداره کنم...
کاردار انگلیس به دیدنم آمد تا از طرف ملکه الیزابت که قرار است در راه بازگشت از استرالیا در تهران توقف کند ابراز تشکر کند. شاه از ملکه دعوت کرده با او در فرودگاه ناهار صرف کند. از این پیشنهاد که در غیبت من وقتی که در خارج بودم صورت گرفته دلخور شدم. شاه نمی باید به دیدن او

برود، بلکه ملکه باید به کاخ آورده می شد و آنجا افتخار ناهار خوردن با شاه نصیبش می شد. اما حالا دیگر برای تغییر برنامه خیلی دیر شده است.

چهارشنبه، ۳۱ مرداد

عزیمت به نوشهر... شرفیابی ام خیلی طولانی شد، تقریباً دو ساعت طول کشید. حدود ظهر صلاح دانستم که به شاه یادآوری کنم که دکتر اقبال بیرون منتظر نگه داشته شده است. اگر بیش از این طول دهیم مرد بیچاره از بی احترامی ای که نسبت به او شده سخته می کند... شاه به خنده گفت، "حق با شماست. بگویند بیاید تو، اما شما باید با من ناهار بخورید و بعداً بحثمان را از سر می گیریم."

وقت زیادی را صرف بلوچستان و افغانستان و اقدامات مختلفی که انجام داده بودیم کردیم. من خاطر نشان کردم که ما با مشکل زیادی از جانب تعدادی چریک تعلیم دیده عراق مواجه نشده ایم. اما من نگران نفوذ افغانستان در سکنه بلوچ پاکستان هستم. به محض اینکه مشکل خودمان را با چریکها حل کنیم باید درسی به افغانها بدهیم که فراموش نکنند. شاه گفت، "اما آنها می توانند روی کمک مسکو حساب کنند." خوب، که چی. روسها که نمی توانند سرباز بفرستند. کار ما هر قدر هم که دشوار باشد، دیگر نمی توانیم کنار بایستیم و دشمنانمان را به حال خودشان بگذاریم." بعد یادآوری کردم که حمایت ما از مصطفی بارزانی در کردستان تلویحاً مورد تأیید انگلیسیها و آمریکاییها قرار گرفته بود. "شاه گفت، "همینطور است، اما پیشنهاد می کنید مادر افغانستان دقیقاً چه کنیم؟" من توضیح دادم که برانگیختن شورشی در مناطق غربی افغانستان کار نسبتاً ساده ای است. بعد باید پادشاه را دوباره به

مردمش بقبولانیم. در اینجا شاه حرفم را قطع کرد و گفت که پادشاه بی رگ و بی حال است. "مردک نمی تواند دست به اقدام قاطع بزند. حتی علاقه ندارد با سفیر ما در رم صحبت کند، به رغم اینکه چندبار در برقرار کردن تماس تلاش شده است." من اشاره کردم که پادشاه اینک عملاً زندانی نخست وزیر اسبقش نور احمد اعتمادی، سفیر فعلی افغانستان در ایتالیا است، که به او هم نمی شود ذره ای اعتماد کرد. در چنین شرایطی تعجبی ندارد که پادشاه از هرگونه تماس با سفارت ما در رم احتراز می کند. ما باید از در دیگری وارد شویم. به عنوان مثال، دکتر خانلری نویسنده، شدیداً مورد احترام پادشاه و افغانها به طور کلی است. می توانیم او را به اروپا بفرستیم تا به عنوان واسطه عمل کند. در مرحله اول می تواند فقط به پادشاه پیشنهاد کمک مالی بدهد. اما وقتی مدیون ما شد، ممکن است در مورد بازگشت به افغانستان تغییر عقیده دهد، بخصوص اگر ما انگلیسیها و آمریکاییها را مجاب کنیم که فشار بیشتری وارد بیاورند... شاه با این نقشه موافقت کرد.

همینطور هم نقشه من درباره قلع و قمع چریکها را نیز پذیرفت. گفت، "مهمتر از همه این است که سریعاً اقدام شود. وضع فعلی ابداً قابل قبول نیست." پاسخ دادم عجله کار شیطان است، اما به امید خدا مسئله را در اسرع وقت حل خواهیم کرد.

آنوقت پرسیدم چرا ما تلگراف تبریک برای رئیس جمهور جدید یونان نفرستاده ایم. شاه پاسخ داد که چطور می توانست چنین پیامی بفرستد وقتی اعلیحضرت کنستانتین به عنوان میهمان او اینجا اقامت دارد؟... گفتم، دقیقاً به همین دلیل است که من توصیه می کنم میهمان نوازی تان را محدود کنید. او مفت خوری بیش نیست." شاه به این حرف خندید و گفت "اقرار کنید

که شما به طور کلی از او خوشتان نمی آید." ...
گفتم، همانطور که پمپیدو نخست وزیرش را به استقبال اعلیحضرت در پاریس فرستاد، شما هم حتماً صلاح است که وقتی پمپیدو در بازگشت از چین اینجا توقف می کند، نخست وزیر را به استقبالش بفرستید. شاه پاسخ داد "اما آخر دو وضعیت کاملاً متفاوتند. وقتی من وارد شدم پمپیدو در پاریس نبود. بنابراین دلیلی نمی بینیم که نخست وزیرمان را به استقبال او به فرودگاه بفرستیم." از این حرف تعجب کردم و پرسیدم آیا پیشنهاد می کند که خودش به استقبال مردک فرانسوی برود. پاسخ داد، "البته که نه." ... در اینجا صلاح دیدم که موضوع را به حال خودش بگذارم. شاه از پمپیدو بخاطر اینکه در جشنهای شاهنشاهی شرکت نکرد، دلخور است. من معتقدم که ما باید حداقل گارد احترامی برای مرد بیچاره ترتیب دهیم، اما حالا موقع عنوان کردن موضوع نبود.

اشاره کردم که خیلی بد شد که موافقت کردند در فرودگاه با ملکه انگلیس ناهار بخورند، بجای اینکه او را به کاخ بیاورند. ظاهراً از این موضوع ناراحت شد، تأیید کرد که باید فکر بیشتری صرف این ترتیبات می کردند، اما اذعان کرد که حالا برای تغییر برنامه خیلی دیر شده است. گفت، "با وجود این لزومی ندارد گارد احترام برایش ترتیب داد."

شنبه، ۳ شهریور

اعلیحضرتین امروز بعد از ظهر از نوشهر مراجعت کردند. اولین کلمات شاه به من این بود که آیا از کناره گیری پادشاه افغانستان خبر داشتیم: او به داوودخان سوگند وفاداری خورده و سلطنت را به نفع جمهوری جدید لغو

کرده است. از قبل این خبر را داشتم، و همانطور که به شاه گفتم، بیشترش تقصیر خودمان است. ما باید قبول می کردیم پادشاه را از لحاظ مالی تأمین کنیم، بجای اینکه او را با یک گله وابستگانش در اروپا به حال خودش رها سازیم... گفتگوی ما با ورود وزیر خارجه قطع شد، که گزارش داد شاهزاده محمد نعیم، برادر داوود، مایل است به ایران سفر کند تا درباره اوضاع بلوچستان و پشتوستان گفتگو کند. شاه گفت، "گور پدرش کرده. او نمی تواند با من هم از این آرتیست بازیهای بکند که با پاکستان کرده است." ...

پنجشنبه، ۸ شهریور

در معیت اعلیحضرتین به شیراز رفتم تا در جشن هنر شرکت کنیم. تمام مدت پرواز کنار شاه نشستیم. درباره مطالب مختلف گزارش دادم و اخبار روزنامه ها را به او نشان دادم که شایعه های مربوط به ازدواج مجدد او را به کلی تکذیب می کردند. از من خواست که این را به شهبانو که در طول پرواز دور از ما نشسته بود نشان دهم.

قرار است پادشاه نپال توقف کوتاهی در تهران بکند. پیشنهاد کردم که بجای اینکه او را به کاخ سعدآباد دعوت کنیم، بهتر است که در فرودگاه به او ناهار بدهیم - باید مواظب باشیم که بین پادشاهانی که به اینجا می آیند تبعیض قائل نشویم. شاه گفت، "کاملاً درست است. اداره تشریفات ما پر از احمقهایی است که از این ظرافتهای تشریفاتی چیزی سرشان نمی شود." ضمناً موافقت کرد که برای پمپیدو گارد احترامی تدارک ببینیم...

در باله ای در تخت جمشید شرکت کردیم - قطعه جذابی با اجرای موریس بژار براساس شعری از سعدی.

شنبه، ۱۰ شهریور

شرفیابی کوتاه... به گفته شاه، اینک شهبانو متقاعد شده که دختری که شایع بود قرار است با او ازدواج کند، در واقع با ارتشبد خاتمی، فرمانده نیروی هوایی، رابطه دارد. به عقیده شهبانو عادلانه نیست که او و شاه این شایعه‌ها را تحمل کنند، صرفاً به خاطر اینکه آبروی تیمسار حفظ شود. در واقع، درست است که شاه دختر مورد بحث را چندبار ملاقات کرده است، اما بعداً دیده شد که با اتومبیلها و هلی کوپترهای دولت این سو و آن سو می‌رود، در حالی که در این مرحله معشوقه خاتمی بوده، نه شاه. با وجود این مردم نتیجه گرفته‌اند که او و شاه نامزد شده‌اند. دختر بسیار زیبایی است، اما از خودراضی و شدیداً جاه طلب. این شایعات را به خودش گرفته، و کاری برای جلوگیری از آنها نمی‌کند.

دوشنبه، ۱۲ شهریور

...برای استقبال از پادشاه نپال، سر راهش به کنفرانس کشورهای غیر متعهد در الجزایر به فرودگاه رفتم. اعلیحضرتین کمی بعد به ما ملحق شدند. سر ناهار که طبق توافق در فرودگاه پذیرایی شد، من از پادشاه پرسیدم تعریف او از غیر متعهد چیست. جوانک بیچاره از سوال من سخت جا خورد. آنوقت شهبانو گفت که چقدر مایل بود به نپال سفر کند تا هیپی‌ها را ببیند. پادشاه خیلی از این حرف خوشش نیامد، اما به غیر از این همه چیز به خوبی برگزار شد...

سه شنبه، ۱۳ شهریور

...شرفیابی. روزنامه لوموند مقاله‌ای منتشر و اظهار نظر کرده که اگر اوضاع افغانستان از این بدتر شود، هرات و ایالات غربی می‌توانند با ایران متحد شوند. شاه گفت، "ما فقط باید صبر کنیم و ببینیم." پاسخ دادم، "درست است که صبوری صفت نیکوئی است، اما ممکن است کار ما را به جاهای باریک بکشاند." آنوقت شاه از کمبود اطلاعات ما درباره اهداف قدرتهای بزرگ شکایت کرد و افزود، "انگلیسیها خیلی ضعیف تر از گذشته هستند، اما به هیچ وجه بدون نفوذ نیستند. می‌دانم که چطور عراق را از نزدیک کنترل می‌کنند... و این موضوع ظاهراً در مورد روابطشان با هند هم صدق می‌کند... در حال حاضر شکایتی از آنها نداریم. به نظر می‌رسد علاقه‌شان به همکاری با ما، و تقریباً اتکاء به ما، صمیمانه است. با وجود این هیچوقت نمی‌توانید به یک انگلیسی اعتماد کنید که راز دلش را با شما در میان گذارد."...

بحث به رفتار پادشاه افغانستان کشانده شد، و شاه تکرار کرد که مردک به هیچ درد ما نمی‌خورد. بعد از مدتی که به فکر فرو رفت، افزود، "ببینید می‌توانید ترتیب فرار عبدالولی خان را از کابل بدهید." پاسخ دادم که جوانب را بررسی می‌کنم، اما با توجه به اینکه او تقریباً دیوار به دیوار اقامتگاه داوود زندانی است. نمی‌شود او را مثل موسولینی از نوک کوهی دور افتاده فرار داد! با وجود این اگر نتوانیم خطر فرستادن یک گروه نجات را تقبل کنیم،

۱. بعد از این که بنیتو موسولینی در ۱۹۴۳ سرنگون شد در هتلی برفراز یک کوه زندانی شد لیکن چتربازان آلمانی او را نجات دادند.

شاید هنوز ممکن باشد به زندانبانانش رشوه داد.

چهارشنبه، ۱۴ شهریور

سفر جدید لهستان استوارنامه‌اش را در کاخ سفید سعدآباد تقدیم کرد. آدم سنگین وزنی است و با نفس نفس زدنهای بسیار با سختی از پلکان در ورودی سعدآباد به تالار شرفیابی بالا رفت. اتفاقاً شاه چند دقیقه زود رسید و دستور داد فوراً سفیر را وارد کنند. من اظهار داشتم اگر به مرد بیچاره فرصت نفس تازه کردن ندهیم ممکن است سگته کند، اما شاه تحمل تأخیر نداشت. خوشبختانه سفیر از این مراسم جان سالم به در برد.

به فرودگاه رفتم تا از والاحضرتها، که از سفرشان به اروپا و آمریکا باز می‌گشتند استقبال کنم. نخست وزیر و رؤسای مجلسین هم حضور داشتند، و حتی اعلیحضرتین هم بدون برنامه قبلی وارد شدند. دیداری پراحساس بود.

شنبه، ۱۷ شهریور

در حال حاضر برای کنفرانس سالیانه آموزش در رامسر به سر می‌برم... همسر در معیت شهبانو برای برنامه پایانی جشن هنر به شیراز رفته است... کنفرانس امروز صبح در حضور شاه و نخست وزیر و وزرای مختلف و اساتید دانشگاهها افتتاح شد. معاونم، دکتر محمد باهری، دستور جلسه را با یک گزارش یک ساعته شروع کرد. هر سال، به دستور شاه، بررسی جامعی را درباره آموزش عالی و دانشگاهها تدوین می‌کند، و این بار عملکردش به ویژه قابل تحسین بود... با اشاره به رفتار کلی دانشجویان، اظهار داشت که به رغم دسترسی آنها به تعداد زیادی بورسهای تحصیلی و سایر مزایا، به کلی نسبت به

پیشرفتهای کشور بی‌علاقه هستند. نکته‌ای مهم، که مطمئن می‌توان علت آن را در ندادن هرگونه نقشی چه در دانشگاهها و چه در امور سیاسی مملکت به آنها جستجو کرد. قبول دارم، که ممکن است چندتایی بازیچه دست دشمنان ما در خارج قرار گرفته باشند، اما این موضوع به هیچ وجه نمی‌تواند بی‌تفاوتی کل جامعه دانشجویی، را نسبت به ما توجیه کند: باور کردنی نیست که همه مردم ایران، از زن و مرد و بچه، خرابکار شده باشند. فقط اگر می‌توانستیم این مسئله را ریشه کن کنیم، آنوقت ممکن است بتوانیم واقعاً خودمان را مهمترین قدرت خاور نزدیک و میانه بشماریم... این یک فاجعه است که دولت ما باید این قدر مسامحه کار باشد... بی‌تفاوتی آن و، گاه، تعرضاتش نسبت به مردم مرا به یاد رفتاری می‌اندازد که ممکن است یک ارتش اشغالگر با ملتی شکست خورده در جنگ داشته باشد. در کلیه سطوح، از انتخابات مجلس گرفته تا انتخابات محلی و انجمن شهر، دولت آزادی را از مردم سلب کرده، و اراده خود را تحمیل کرده و نامزدهای خود را از صندوقها بیرون می‌آورد مثل اینکه رأی دهندگان کوچکترین حقی در این مورد ندارند. حالا که این همه مدت نسبت به خواستهای ملت کر و کور بوده‌ایم، نباید تعجب کنیم که ملت هم با همان بی‌تفاوتی نسبت به ما رفتار کند.

من به تدریج به شاه قبولانده‌ام که پیشرفتهای مادی به خودی خود هرگز کافی نیست. به تازگی اشاره کرده‌است که انتخابات آینده آزادانه برگزار می‌شود، با اینکه، آنطور که من می‌بینم، برای چنین کاری ما باید نخست از شر دولت فعلی خلاص شویم و دولت موقتی را نصب کنیم تا بر انتخابات عمومی نظارت کند.

یکشنبه، ۱۸ شهریور

... با نخست وزیر ناهار خوردم، و شاه را به حال خود گذاشتم. او هم حق دارد گاهی اوقات با خود خلوت کند، با اینکه خیلی زود از تنهایی حوصله اش سر می رود. حتی وقتی مصاحبی هم داشته باشد، همینطور است، مهم نیست طرف چقدر زیبا باشد، دیر یا زود از او خسته می شود. فقط کار است که همه توجه اش را به خود جلب می کند...

شرفیابی نیم ساعته امروز عصر... درباره دستگیری دو چریک بلوچ صحبت کردیم، که با مسلسل و مهماتشان غافلگیر شده بودند... من پیشنهاد کردم که شاه آنها را عفو کند و او هم موافقت کرد، به شرط اینکه مرتکب قتل نشده باشند... کمی بعد از آن، چون نمی خواستم دیگر مزاحم اوقاتش شوم، او را ترک کردم...

دوشنبه، ۱۹ شهریور

کنفرانس آموزشی امروز صبح خاتمه یافت... به تهران بازگشتم... که شاه نمایشگاه بین المللی پاییزی را افتتاح کرد...

سه شنبه، ۲۰ شهریور

شرفیابی... تا همین اواخر شاه عادت داشت دو هفته یک بار گزارشهای حضوری نمایندگان سیا و ایتلیجنس سرویس بریتانیا را دریافت کند. اما حالا هفته هاست که به آنها اجازه شرفیابی نداده و آنها مانده اند که چه کنند. شاه اظهار داشت، "دیگر نمی توانم وقتم را صرف گوش دادن به مهملاتی بکنم که به من تحویل می دهند. انتظار دارند مطالبی را که چیزی

بیشتر از متن اخبار رادیویی نیستند به عنوان گزارشهای اطلاعاتی بپذیرم." من اظهار کردم که این کمی مبالغه آمیز است، اما او سر حرف خودش بود. "هر وقت چیز قابلی برای گزارش کردن دارند، آنوقت می پذیرمشان. تا آنوقت باید کلیه مطالبشان را به شما ارائه دهند. از بین آن دو، به پذیرفتن مأموران آمریکایی تمایل بیشتری دارم، با اینکه انگلیسیها بالأخره فهمیده اند که دیگر به نفعشان نیست ما را از همه جایی خبر نگه دارند."

چهارشنبه، ۲۱ شهریور

شرفیابی... گزارش دادم که چنانچه بخواهیم چریکها را از پا در آوریم باید یک نیروی بلوچ دیگر را تجهیز کنیم. رویارویی با آنها صرفاً در یک جبهه ما را به جایی نمی رساند. شاه پرسید، "پس ژاندارمری چی؟" پاسخ دادم که آنها مشتی ابله اند، که به درد یک جنگ واقعی نمی خورند، شاه اجازه داد که نیروی بلوچ دیگری را بفرستم.

صحبت به مسائل خانوادگی کشانده شد، و شاه گفت، "به خواهرم اشرف بگویند که یا می تواند تا دلش می خواهد خود را وقف امور خیریه کند و از این مسخره بازیهای تبلیغاتی برای خودش دست بردارد، که در این صورت من آماده ام از او حمایت کنم، یا اینکه به همین کارهایش ادامه دهد، و پای مرا به وسط نکشاند. اصلاً از کارهای او سر در نمی آورم... خواهرم شمس مقداری از زمینهایش را فروخته و زندگی پر تجملی برای خودش براه انداخته است. مجلل ترین کاخها را دارد و مرفه ترین زندگی را می کند، با وجود این کسی از او دلگیر نیست چون کاملاً در مورد خواستههایش صداقت داشته است." قول دادم که شخصاً با والا حضرت اشرف صحبت کنم.

بعد از ناهار ملاقاتی با شاهدخت شهنواز داشتم. او و شوهرش تازه دارند به حماقتهای گذشته‌شان تأسف می‌خورند...

شام در مهردشت، در کاخ والا حضرت شمس. میهمانی بزرگ به مناسبت بیست یکمین سال تولد دخترش شهرآزاد. کاخ جدید والا حضرت در نظر من بیشتر شبیه یک کازینوست تا خانه. اما در عوض دخترش هم بسیار متین است و هم زیبا.

پنجشنبه، ۲۲ شهریور

امروز صبح تعدادی بلوچ را پذیرفتم که مأمور ردیابی چریکها شده‌اند. به چند تا از آنها به عنوان پاداش برای عملیات آدم‌یابی موفقشان اتومبیل هدیه دادم.

شرفیابی... در جشن دربار به مناسبت ولادت حضرت ولی عصر (عج) شرکت کردم. معمولاً از شرکت در چنین جشنهای مذهبی خودداری می‌کنم... اما امروز رفتم تا حساب خودم را از بهاییهایی که گفته می‌شود نیمی از دولت فعلی از میان پیروان فرقه‌شان هستند جدا کنم. این دسته بندیها و باندها بازیها فقط مردم را به جان هم می‌اندازد. به عنوان مثال، قابل تأسف است که پزشک شخصی شاه دکتر ایادی، باید از اعضای شناخته شده این فرقه باشد. این کار وجهه شاه را نزد روحانیون پایین می‌آورد...

سفیر چین دعوتی برای دیدار شاه از چین به من داده، که چوئن لای نخست وزیر آن را امضاء کرده است. پکن خوب می‌داند که شاه انتظار دارد پیش از اینکه او سفر متقابلی به چین بکند چوئن لای از ایران دیدار کند، اما آنها تظاهر می‌کنند که چوئن لای درگیر کنگره خلق چین - کنگره‌ای متفاوت

از حزب کمونیست - است و گرفتار تر از آنکه بتواند سفر کند...

شنبه، ۲۴ شهریور

...سرشام موضوع صحبت کمبود بعضی از کالاهای اساسی بود، که شاه عقیده دارد مردم باید یاد بگیرند بدون آنها زندگی کنند. در اینجا شهبانو حرف ما را قطع کرد، و گفت که او و شاه تنها کسانی در دربار یا در دولت هستند که به این گفته عمل می‌کنند، چون عمداً خوردن شکر را کنار گذاشته‌اند.

من با حرف ایشان کاملاً موافق بودم اما زبانم را نگه داشتم. شاه هم چیزی نگفت...

یکشنبه، ۲۵ شهریور

شرفیابی. به مناسبت سی و سومین سالگرد جلوس شاه تبریک عرض کردم. شاه گفت، "فکرش را بکنید که از آن موقع چه مصائبی را پشت سر گذاشته‌ایم." من تأیید کردم و خاطر نشان کردم که اوضاع در آخرین جنگ جهانی چقدر دشوار بود، اما شاه این را تکذیب کرد. گفت، "سالهای جنگ واقعاً آنقدرها هم مشکل نبود، چون ما راهی جز تسلیم محض نداشتیم. خیر، بدترین سالهای سلطنت من وقتی بود که مصدق نخست وزیر شد. مصدق به هیچ چیز راضی نمی‌شد و هر روز صبح من با این احساس از خواب بیدار می‌شدم که امروز آخرین روز سلطنتم است. و هر شب با تحمل بی‌شرمانه‌ترین اهانتها نسبت به خودم در مطبوعات به رختخواب می‌رفتم..."

پمپیدو در حال حاضر در پکن است، قرار است در راه بازگشت به فرانسه اینجا توقف کند. نسخه‌ای از سخنرانی‌ای را که قصد دارد در طول

توقفش اینجا ایراد کند برای ما فرستاده. مملو است از بیانات ستایش آمیز درباره شاه که به من دستور داده پاسخ مشابهی تهیه کنم، و در آن بر شباهتهای بین پمپیدو، شاه و دوگل تأکید نمایم...

امشب به دیدار والا حضرت اشرف رفتم. نگران بود که بداند چه کار کرده بود که موجب ناخشنودی شاه شده است. به او گفتم که مقصر کسی غیر از خودش نیست...

دوشنبه، ۲۶ شهریور

شرفیابی... شاه اظهار داشت "رادیو و تلویزیون دولتی ما به دست خرابکاران افتاده است. شما و ارتشبد نصیری رئیس ساواک باید این سازمان را از سر تا ته پاکسازی کنید..."

از شاه اجازه خواستم بنیاد علم را در بیرجند تأسیس کنم. چون قسمتی از وصیت نامه ام است. او بعد از درنگ بسیار اجازه داد. اگر ایش مرا به تعجب انداخت، و به این نتیجه رسیده ام که با تمام روشن بینی و خوش قلبی، دوست ندارد کسی روی دستش بلند شود.

پمپیدو امروز بعد از ظهر وارد شد... و من او را با هلی کوپتر تا سعدآباد همراهی کردم. بعد از شام، وقتی سخنرانی ها تمام شد، یک ساعت و نیم را با شاه تنها گذراندم. در راه برگشت به فرودگاه غیر از تعریف از وسعت دید شاه حرف دیگری نزد...

سه شنبه، ۲۷ شهریور

شرفیابی... مجادله ای را که دیشب با والا حضرت شمس داشتم گزارش

دادم. چند ساعت مانده به عزیمتش به مسکو طبق برنامه، به من تلفن کرد که بگویند مسافرت باید لغو شود چون وضع مزاجی اش بهم ریخته است. من هم بدون تعارف به ایشان گفتم که مسافرت باید به هر قیمتی انجام شود. اگر واقعاً مریضند، بیمارستانهای روسیه ایشان را مداوا خواهند کرد. روبربایستی را کنار گذاشتم و پافشاری کردم. تنها اظهار نظر شاه این بود که "کار خوبی کردید."

بعد گفتم که جای تأسف است که شهبانو شخصاً از پمپیدو استقبال کردند. "جسارتاً باید عرض کنم که ژستی غیر ضروری بود. شاه پاسخ داد که فرانسویها همیشه وقتی شهبانو به فرانسه می رود سنگ تمام می گذرانند، اما با وجود این من تکرار کردم که لزومی نداشت ایشان شخصاً بروند..."

چهارشنبه، ۲۸ شهریور

صبح زود ملاقات با سفیر انگلیس، که اخیراً از مرخصی ده هفته ای به انگلستان بازگشته است. درباره سفر قریب الوقوع لرد کارینگتون، وزیر دفاع انگلیس، گفتگو کردیم. پیشنهاد کرد در صورت امکان شاهنشاه موافقت کنند که با او ناهار صرف کنند. اما من گفتم که حتی در مورد وزرای امور خارجه این افتخاری است که شاه کمتر به کسی می دهد... مختصراً درباره اوضاع افغانستان صحبت کردیم. انگلیسیها عقیده دارند که بی لیاقتی پادشاه علت اصلی کودتا بوده است. ظاهراً تعدادی از رهبران افغانستان فکر حرکت مشابهی را در سرداشتند، اما نتوانسته بودند روی جانشین پادشاه به توافق برسند...

شرفیابی... به گفته شاه گفتگویش با پمپیدو بیشتر درباره روابط با چین

وروسها بود. به پمپیدو در چین گفته شده بود که روسها خیال پیشروی به سوی دریای عمان را از طریق افغانستان و بلوچستان در سر می پروراندند... پمپیدو قصد دارد خود را نامزد انتخاب مجدد به مقام ریاست جمهوری فرانسه بنماید، حتی اگر فقط به این خاطر باشد که فرانسه از فاجعه رئیس جمهور شدن میتران نجات دهد...

شنبه، ۳۱ شهریور

امروز صبح زود سفیر انگلیس را به همراه کاردارشان در کابل، که اینجا آمده است تا اوضاع افغانستان را برای ما تشریح کند، پذیرفتم... ظاهراً افغانها عقیده دارند ترس ما از نفوذ روسیه در کشورشان بی اساس است. آنها مثل همیشه علاقه دارند پیوندهای دولتی خود را با ایران حفظ کنند، بهمین علت هم هست که محمد غازی، داماد داوود را به عنوان سفیر در تهران منصوب کرده اند. او فرد قابل اعتمادی است، که قبلاً نسبت به سلطنت افغانستان وفادار بوده و در ترغیب پادشاه به برقراری روابط نزدیکتر با غرب نقشی مهمی داشته است. همسرش دختر داوود، عمداً در مراسم رسمی در کابل، در کنار پدرش، شرکت کرده تا علاقه آنها را به ایجاد روابط دوستانه با ایران نشان دهد...

سفیر انگلیس پرسید که آیا کمک ما به پاکستان جنبه نظامی دارد، یا اینکه صرفاً به منظور کمک به قربانیان سیل اخیر است. من پاسخ دادم که هر دو است. ما ناگزیریم هرکاری از دستان برمی آید انجام دهیم تا از تجزیه پاکستان جلوگیری کنیم. ما هیچ کوششی نکرده ایم که این موضوع را از هند پنهان کنیم، که در هر صورت کاملاً آگاه است که تدارکات نظامی ما در

صورت بروز مخاصمات مجدد هند و پاکستان از اهمیت چندانی برخوردار نیست...

شرفیابی. ملاقاتم را با سفیر انگلیس گزارش دادم... شاه گفت، "به او بگویید که در مورد پاکستان، هلی کوپترهای ما با آرم ایران پرواز می کنند، و خلبانها دستور دارند یونیفورم ایرانی بپوشند. ما چیزی برای مخفی کردن نداریم. دخالت ما به درخواست پاکستان است و هدف از آن صرفاً دفاع از حاکمیت آنست. ما طوری عمل کرده ایم که بقیه دنیا از این موضوع با خبر باشند بخصوص هندیها..."

یکشنبه، ۱ مهر

شرفیابی. شاه خیلی بد خلق بود... اظهار داشت، "باز هم آن دختره لعنتی است. یک زن روزنامه نگار ترک با خانواده اش مصاحبه کرده است. آنها ادعا می کنند، با اینکه شایعات ازدواج بی اساس است، اما دخترشان بدون شک معشوقه من است. شما را به خدا در اسرع وقت به این موضوع رسیدگی کنید. باید به افراد مسؤل این کار درسی داده شود."

بزرگ علوی، که یکی از رهبران به نام حزب توده است، اجازه خواسته به ایران بازگردد و سالهای آخر عمرش را اینجا بگذراند. شاه گفت، "می تواند بیاید. با اینکه خدا می داند سزاوارش هست یا نه. او یکی دیگر از آن آدمهایی است که انگلیسیها به او تعلیمات کمونیستی دادند..."

دوشنبه، ۲ مهر

... شرفیابی ... نامه ای از سفیرمان در مراکش را تقدیم کردم:

[سفیر گزارش می‌دهد که ملاقات محرمانه‌ای که با ملک حسن داشته که خیلی تعجب می‌کند که هنوز پاسخی به نامه‌ای که سه ماه پیش توسط ارتشبد نصیری برای شاه فرستاده، دریافت نکرده است. هم ژنرال مولائی حفیض وزیر دربار، و هم ملک حسن، هر دو گمان می‌کنند که سردی اخیر شاه می‌تواند به تحریک مولائی عبدالله، برادر پادشاه، باشد.]

شاه یادش نمی‌آید با نامه ملک حسن چه کرده، و به من دستور داد دنبال آن بگردم...

گزارش دادم که آیت الله خوانساری خیلی از دستور اخیر وزیر آموزش پرورش، که پوشیدن چادر را برای دختران در دبیرستانهای به اصطلاح اسلامی ممنوع کرده بود، عصبانی است. و اشاره کردم که، به عنوان شخصیت برجسته‌ای در جامعه علمای شیعه، حق دارد که ناراحت باشد. شاه پاسخ داد، "درست می‌گوئید، اما بدون چنین اقداماتی، تبلیغاتچیهای چپ بوق و کرنا را به دست می‌گیرند. ما این دستور را لغو نمی‌کنیم حتی اگر منجر به تعطیل شدن مدارس شود. این اولین بار نیست که آخوندها از اصلاحات اجتماعی ما انتقاد کرده‌اند."

پنجشنبه، ۵ مهر

... شرفیابی... افزایش قیمت زیاد مواد غذایی را گزارش کردم. قیمت گوشت نسبت به همین چند روز پیش ۴۰ درصد افزایش یافته است. شاه خیلی از این موضوع عصبانی شد. گفت، "چه انتظاری دارید؟ گوشت کمیاب است بنابراین قیمتش بالا می‌رود." من پاسخ دادم، "اما چرا باید کمبود داشته باشیم؟ به عنوان

چاکر اعلیحضرت وظیفه دارم به عرض برسانم که مردم ناراضی اند." بدون شک عوامل بین‌المللی تا حدودی مسؤول افزایش قیمتها هستند، اما تقصیر اصلی به گردن دولت است، بخصوص شورای اصناف که کاری غیر از سوء استفاده از اختیاراتی که به آن داده شده است ندارد." شاه به تندی گفت، "مهمل نگوئید. شما بیرون گود ایستاده‌اید، و خبر از هیچ چیز ندارید." من پاسخ دادم، "بدون شک اعلیحضرت صحیح می‌فرمایند. اما واقعیت این است که مردم ناراضی اند، و به نظر من، این می‌تواند خطر جدی در برداشته باشد. لیکن اعلیحضرت آزادند که هرطور صلاح می‌دانند عمل کنند." سعی نکرد پاسخی دهم...

سرشام صحبت درباره ریشه کن کردن بیسوادی بود. به گفته والا حضرت اشرف، به رغم این همه مدارس جدید و ایجاد سپاه دانش، ولی رشد سریع جمعیت برای ما بدین معناست که ما هنوز ۸ میلیون شهروند داریم که حتی نمی‌توانند اسمشان را امضاء کنند. با توجه به جو شرفیابی امروز صبح، صلاح دیدم که ساکت بمانم. بهر صورت واقعاً نیازی به دخالت من نبود. خواهر شاه می‌داند چطور مقصودش را بیان کند.

دوشنبه، ۹ مهر

شرفیابی. گزارشی از سفیرمان در مراکش را تقدیم کردم. [سفیر می‌نویسد که مولائی عبدالله سخنان نیشداری درباره برادرش ملک حسن می‌زند و این که روابط بین آن دو به شدت متشنج است.]

شاه مجدداً اظهار داشت که مطلقاً نمی‌توانست دلیلی ببیند که چرا

آمریکاییها باید سعی به سرنگونی ملک حسن کرده باشند... ادامه داد با وجود این حتی در ایران، ظاهراً امینی را تنها امیدشان می دانستند، و او را از هر لحاظ حمایت کردند. همینطور هم، هیچ دلیلی برای سرنگون کردن نگویدین دیم در ویتنام ندارند... حداقل ملک حسن می تواند نفس راحتی بکشد که آمریکاییها زیر آب راک و ل حرام زاده را زده اند!...

سه شنبه ۱۰ مهر

شرفیابی... شاه اظهار داشت: "به نخست وزیر گفته ام که دختران دانش آموز دبیرستانهای به اصطلاح اسلامی اجازه ندارند در مدرسه چادر به سربکنند. بیرون از مدرسه هرکار دلشان می خواهد بکنند..."

چهارشنبه، ۱۱ مهر

شرفیابی. شاه گفت، "هنوز همه چریکها را دستگیر نکرده اند. چرا این رئیس قبیله بلوچ شما نقشه اش را عملی نمی سازد؟" من به او اطمینان دادم که اگر کمی حوصله به خرج دهیم، به زودی نقشه با موفقیت تکمیل می شود. شاه پاسخ داد، "چهل و هشت ساعت به شما فرصت می دهم که کار را تمام کنید." یکبار دیگر به او اطمینان دادم که کار تمام است و خواهش کردم این قدر عجله نکند. او تکرار کرد، "چهل و هشت ساعت، حرف آخرم است." شاه همیشه از

۱. استوارت راکول، سفیر آمریکا در مراکش، و در اوایل دهه ۱۹۶۰ وزیر مختار سفارت آمریکا در تهران، از حامیان وفادار نخست وزیر حسنعلی منصور، که نه در میان ایرانیان و نه کادر سفارت آمریکا محبوبیتی نداشت.

این نوع التیماتومها می دهد و از شما انتظار دارد که آنها را در کمال تواضع بپذیرید. آنوقت شما و او کارتان را درست مثل قبل ادامه می دهید.

شنبه، ۱۴ مهر

... مخاصمات علنی بین مصر، سوریه و اسرائیل در گرفته است. تا این خبر را شنیدم تلفن کردم و اولین کسی بودم که خبر را به شاه دادم. او دستور داد که رئیس ستاد و فرماندهان ارتش را به سعدآباد احضار کنم...

یکشنبه، ۱۵ مهر

شرفیابی. موضوع صحبت جنگ اعراب و اسرائیل بود... گزارشی از سفیرمان در رم را که ملاقاتش را با پادشاه افغانستان توصیف می کرد، تقدیم کردم.

[سفیر می نویسد که در ۱۳ اکتبر به اقامتگاه محقر پادشاه، که

از مرکز رم با ماشین یک ساعت فاصله داشت، رفته بود... دیده

بود که پادشاه، دخترش والاحضرت بلقیس و جمعاً بیست و دو

عضو خانواده سلطنتی تنها در پنج اتاق زندگی می کنند. به رغم

این که هیچ خدمتکاری هم در کار نبود، فقط آنقدر پول

داشتند که مخارج خودشان را برای دو ماه دیگر تأمین کنند.

پادشاه امیدوار بود که پس از آن مخارجش توسط ایران،

عربستان سعودی و کویت پرداخت شود.]

به عرض رساندم که اعلیحضرت می توانند ماهانه ۱۰۰۰۰۰ دلار بپردازند، چون بعید بود که کویت یا سعودیها به تقاضای پادشاه جواب مثبت دهند...

چنانچه لازم باشد پادشاه خانه‌ای بخرد، ممکن است مجبور شویم از آنها کمک بخواهیم، اما حتی در آن صورت هم ترجیح دارد که اعلیحضرت کلیه مخارج را بدون کمک تأمین کند. شاه موافقت کرد، و به من دستور داد که این تصمیم را به اطلاع پادشاه افغانستان برسانم...

با اشاره به پخش برنامه‌ای در بی‌بی‌سی، اظهار داشت، "حرامزاده‌ها در کمال وقاحت می‌گویند که "احتمال انقلاب" در ایران کاهش یافته‌است چون با این همه سلاح‌های جدیدی که ما خریده‌ایم، ارتش می‌تواند هرگونه قیامی را سرکوب کند. منظورشان از احتمال انقلاب چیست؟ کشاورزان و کارگران ما راضی‌تر از آن هستند که هرگز به فکر انقلابی شدن بیفتند." همانطور هم از مقاله‌ای در تایمز مالی، که مشکلات ما را در ارتباط با تورم تشریح می‌کند، عصبانی است...

در ارتباط با جنگ اعراب و اسرائیل، کیسینجر با پیام شفاهی به شاه اطلاع داده که بدون توجه به وضعیت واقعی نظامی، آمریکاییها حداکثر تلاششان را می‌کنند تا براساس وضع پیش از جنگ بر سر آتش بس توافق شود. اما چنانچه این امر با شکست مواجه شود، آنان قصد دارند و جهت بین‌المللی خود را با حمایت همه جانبه از اسرائیلیها نجات دهند.

دوشنبه، ۱۶ مهر

شرفیابی گزارش دادم که ظاهراً پیشرفت اسرائیلیها کمتر از حد انتظار است. شاه گفت، "این موضوع رسماً تأیید نشده‌است، و هر اتفاقی بیفتد، می‌توانید کاملاً مطمئن باشید که اسرائیل بازنده بیرون نمی‌آید. آمریکاییها زمین و زمان را برهم می‌زنند تا از این کار جلوگیری کنند. آنها مصمم هستند

که اسرائیل را مانند چماقی برای تنبیه عربها نگه دارند."... برنامه بی‌بی‌سی کماکان فکر او را به خود مشغول داشته‌است. از این تعجب می‌کنم، چون مطمئناً ما در وضعیتی هستیم که بتوانیم انتقادات آنها را، هر چند گستاخانه باشد، نادیده بگیریم. این امر را صریحاً با او مطرح کردم، و گفتم که باید نسبت به این موضوع خوشبین‌تر باشد. پاسخ داد، "کی گفته که من خوشبین نیستم. کوچکترین اهمیتی به انتقادهایشان نمی‌دهم. اما این اواخر به نظر می‌رسد که حرامزاده‌ها نسبت به ما تفاهم بیشتری نشان می‌دهند. حالا این تغییر جهت ناگهانی از کجا آب می‌خورد؟ از حالا به بعد باید در ارتباطات با آنها خیلی سرد باشید..."

امروز بعد از ظهر نوار برنامه پانورامای بی‌بی‌سی را که این همه جنجال برانگیخته است برایم نشان دادند. یادداشتهایی برداشتم و قصد دارم فردا راجع به آن با شاه صحبت کنم...

سه شنبه، ۱۷ مهر

شرفیابی خاطر نشان کردم که به نظر من برنامه بطور کلی خوب درست شده بود و من نمی‌توانستم چیزی در آن ببینم که عمداً خشم اعلیحضرت را برانگیزد... پاسخ داد، "اما تفسیرهایش شرم آور بود. در جاهای دیگر پدرشان را در می‌آورم؛ از لحاظ تجاری، آنجاست که می‌توانم تحت فشار قرارشان دهم. فکر می‌کنید پمپیدو، اگر بخاطر فشار تجاری نبود که ما بهشان تحمیل کردیم، آنقدر دلش می‌خواست که به دیدن ما بیاید؟ ما روابط تجاری مان را با فرانسه کم کردیم، مطالعات آنها را در مورد پروژه متروی تهران لغو کردیم و آنوقت افتادند به دست و پا."

با اشاره به جنگ اعراب و اسرائیل، شاه گفت که دست کم گرفتن عربها اشتباه است. "آنها به مقدار فراوان اسلحه دارند، از جمله موشکهای روسی سام که علیه هواپیماهای اسرائیلی کارآیی خود را ثابت کرده‌اند. من گفتم، با وجود این، پیروزی مسلماً عاید کسی می‌شود که اعتقاداتش محکم تر باشد، نه آن کس که اسلحه‌اش بیشتر باشد."

چهارشنبه، ۱۸ مهر

شرفیابی. شاه گفت: "ممکن است اسرائیلیها شجاع باشند ولی هیچ شانس ندارند که بتوانند دفاع مصریها را در هم بشکنند - یعنی دیواری آهنین از تانک. از این گذشته موشکهای سام آزادی عملیات را از نیروی هوائی آنها سلب کرده است..."

... سرشام اظهار نمودم که پادشاه یونان هرگز نمی‌بایست ۴ میلیون دلاری را که جمهوری جدید به عنوان غرامت در ازای املاک مصادره شده‌اش پیشنهاد کرده است می‌پذیرفت. شاه گفت: "چرا نه؟ املاک متعلق به او بود و آنها آن را گرفتند." من توضیح دادم که پادشاه یونان با پذیرفتن غرامت نشان داد که واقعاً انتظار ندارد به یونان برگردد.

پنجشنبه، ۱۹ مهر

شرفیابی. شاه گفت، آمریکاییها و انگلیسیها حالا اذعان می‌کنند که در این قضاوت که عربها توانایی جنگیدن را ندارند اشتباه کرده‌اند. من همیشه این را می‌دانستم، و در فرصتهای متعدد تلاش کردم که به آنها هشدار دهم. هیچ کس گوش نکرد..."

ملاقاتی را که شب گذشته با سفیر انگلیس داشتم گزارش دادم. ظاهراً سفیر انگلیس در چند روز گذشته تمایلی به تماس با من نداشته است چون احساس می‌کرده از چیزی دلخورم. می‌گویند که هر وقت من عصبانی هستم نشانه این است که شاه مکدر است. در این طور مواقع بهتر است از من حذر کرد. لیکن دیروز او سلوین لوید را در شرفیابی به حضور شاه همراهی کرد که آنها را با لبخندی گشاده پذیرفت. سفیر فوراً فهمیده بود که روحیه من هم بهتر شده است. این حرفها خیلی برای شاه جالب بود، و پرسید سفیر چه می‌خواست. پاسخ دادم اولاً مایل بود اخبار جنگ اعراب و اسرائیل را بدهد. ثانیاً مرا به شامی برای ملاقات با سلوین لوید دعوت کرد، که من دعوت را رد کردم. ثالثاً از من خواست که برای گفتگوی مفصل تری با یکدیگر ملاقات کنیم، اما من جواب دادم که تا هفته دیگر برای پذیرفتن او وقت ندارم. شاه گفت، "شما هم بعضی وقتها مبالغه می‌کنید. اگر می‌خواهد بگذارید به دیدنتان بیاید..."

اسرائیلیها ادعا می‌کنند که جبهه سوریه را شکافته‌اند و به سوی دمشق پیش می‌روند. شاید هم حقیقت داشته‌باشد، چون سفیر شوروی امروز بعد از ظهر تلفن کرد و خواستار شرفیابی فوری شد. شاه ساعت شش و نیم امروز عصر او را پذیرفت...

جمعه، ۲۰ مهر

شرفیابی ... مدتی درباره آخرین افزایش بهای نفت صحبت کردیم که در آمد

ما را یک شبه دو برابر کرده و به میزان سرسام آوری بالا برده است...

... یک سلسله گزارشهای محرمانه انگلیسی و آمریکائی را درباره روند جنگ مرور کردیم. ظاهراً جبهه سوریه مقاومت می کند و اسرائیلیها سروقت تسویه حساب با مصریها رفته اند...

شنبه، ۲۱ مهر

شرفیابی. شاه گفت، "پنجشنبه گذشته سفیر شوروی اجازه خواست که هواپیماهایشان در راه بغداد و دمشق از قلمرو هوائی ایران عبور کنند. وقتی این تقاضا را رد کردم، خواست که حداقل به ایروفلوت اجازه داده شود که قطعات یدکی به بغداد حمل کند. چون ایروفلوت یک خط هوایی غیر نظامی است، من با این تقاضا موافقت کردم. حالا در این فکرم که آیا باید به آمریکاییها اطلاع بدهم یا نه." پاسخ دادم که اگر او آمریکاییها را دوست تلقی می کند قطعاً باید به آنها اطلاع داده شود. در غیر این صورت، این موضوع حاکی از تغییر اساسی در سیاست خارجی ماست. به من چراغ سبز داد که سفیر آمریکا را مطلع سازم، و افزود، "به او بگویید که آنها می باید نوعی راه حل برای این جنگ لعنتی پیدا کنند. سستی آمریکاییها یا احتمالاً ناتوانی آنهاست که ما را دچار این مخمصه کرده است. ضمناً موافقت کرده ام که هواپیماهای باری در اختیار عربستان سعودی قرار دهم که خلبانان خودمان آنها را هدایت می کنند. این هواپیماها اکیداً برای استفاده داخلی هستند. با توجه به اینکه سعودیها مسلمانان هم کیش ما هستند، این کمترین کاری است که می توانستم بکنم، بخصوص که مدتهاست علاقه داشته ام دوستی مان را تحکیم بخشم. اگر چیز دیگری هم بخواهند با کمال میل در اختیارشان می گذارم..."

یکشنبه، ۲۲ مهر

امروز صبح با سفیر انگلیس ملاقات کردم. درباره نفت و جنگ صحبت کردیم. به عقیده او باید به عربها فهماند که به مخاطره انداختن جریان نفت شمشیر دولبه ای است. صدمه زیادی به آمریکاییها نمی رساند، اما اثرات وخیمی بر کشورهای اروپایی خواهد گذاشت، که بسیاری، شاید هم اکثراً، اساساً طرفدار عربها هستند. از من خواست که این موضوع را با شاه مطرح کنم. ... شرفیابی. ملاقاتهایم را با سفرای انگلیس و آمریکا گزارش دادم. در ارتباط با نظریات سفیر انگلیس درباره نفت اعراب، شاه خاطر نشان کرد که خود او هم دقیقاً همین نکته را در مصاحبه اخیرش با روزنامه اچپیشن گازت مطرح کرده است. به من دستور داد که نسخه هایش را برای هر دو سفیر بفرستم...

دوشنبه، ۲۳ مهر

به فرودگاه رفتم تا شهبانو را که عازم سفری به فرانسه بود تا در آنجا نشان کورون سیویک به وی اهداء شود، بدرقه کنم. شرفیابی. بوتو فردا وارد می شود و من برنامه سفرش را تقدیم کردم. نامه ای از سفیرمان در رم را تقدیم کردم، که ملاقات دیگری را با پادشاه افغانستان شرح می داد. سفیر گزارش می دهد که پادشاه به داوود نامه نوشته است. چنانچه افغانها موافقت کنند به او حقوقی بپردازند، دیگر نیازی به کمک ایران نخواهد داشت. شاه دستور داد، ضمن اینکه پادشاه منتظر جواب کابل است، مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ دلار دیگر موقتاً به او پرداخت شود و ضمناً به او اطمینان داده شود که ما کمال احتیاط را در این باره مراعات خواهیم کرد...

بعداً سفیر آمریکا نامه‌ای را به من داد، که دیدگاه اصلی دولت او را در قبال جنگ روشن می‌کرد. ضمناً از من خواست مراتب قدردانی عمیق واشینگتن را از شجاعت شاه در مجاز نداشتن دسترسی نظامی به قلمرو هوایی ایران به ایشان اطلاع دهم...

از او پرسیدم روسها از چه مسیری برای حمل تجهیزات نظامی استفاده می‌کنند. او خیلی مطمئن نبود، اما فکر می‌کند که مستقیماً در امتداد مرز ما با ترکیه پرواز می‌کنند...

شرفیابی کوتاه. اسرائیلیها از طریق آمریکاییها سوال کرده‌اند که آیا امکان دارد چریکهای کرد در داخل عراق دست به حمله‌ای بزنند. سفیر آمریکا عقیده دارد این عمل نسنجیده‌ای است چون کردها برای عملیات فراتر از کوهستانهای خودشان کاملاً نامجهزند. شاه گفت، "به او بگویید کاملاً موافقم، و در هر صورت، میل ندارم که به کردها برچسب نوکری اسرائیل و آمریکا بخورد." شاه از طریق گزارشهای نیروی هوایی متقاعد شده‌است که حتی یک هواپیمای روسی در پرواز به سوریه یا عراق به حریم هوایی ما تجاوز نکرده‌است. باید مسیر دیگری را برای رساندن تدارکات پیدا کرده‌باشند...

سفیر پاکستان پیشنهاد کرده‌است که چون شاه و بوتو دوستان شخصی هستند شاه در فرودگاه از بوتو استقبال کند. شاه گفت، "مزخرف می‌گوید." من هم توضیح دادم که پیشاپیش پیشنهاد را رد کرده‌بودم. اظهار داشت، "البته اگر واکنش دیگری نشان داده‌بودید تعجب می‌کردم."
بعد با هلی کوپتر به فرودگاه رفتم و درست همزمان با بوتو رسیدم. او را به مهمانسرای کاخ سعدآباد همراهی کردم...

به کاخ بازگشتم. بوتو روزه‌دار است که خیلی موجب تعجب شاه شد. من دستور داشتم به عنوان ابراز احترام شخصاً بوتو را از اقامتگاهش به کاخ همراهی کنم. در آنجا تا ساعت ۱/۳۰ بعد از ظهر به مذاکره با شاه پرداخت. در این فاصله من فرصت یافتم با عزیز احمد، وزیر امور خارجه پاکستان، و سایر مقامات همراه رئیس جمهور گفتگو کنم...

بوتو شام را میهمان من بود و به خواهش او سفیر آمریکا را هم دعوت کردم. تعجب کردم که دیدم بوتو مقدار زیادی شراب و ویسکی نوشید وقتی از او پرسیدم این کار با روزه‌اش چطور سازگاری دارد، پاسخ داد، "امروز روزه گرفتم، و فردا هم مجدداً روزه خواهم گرفت. اما شبها، خوب شبها موضوع کاملاً فرق می‌کند."

چهارشنبه، ۲۵ مهر

...امروز صبح زود با نماینده جدید اسرائیل در تهران ملاقات کردم. او درباره خسارت وارده به نیروی هوایی کشورش از جانب موشکهای سام ۶ روسی که چنان سبک‌اند که روی شانه یک نفر حمل می‌شوند، اظهاراتی کرد. به طور کلی، این اولین باری است که می‌شنوم یک اسرائیلی در مورد وضعیت کشورش ابراز نگرانی کند. دیشب سرشام سفیر آمریکا به من گفت که اسرائیل ۱۰۵ هواپیما از دست داده‌است. آنها جنگ را با فقط ۴۰۰ هواپیما آغاز کردند، با اینکه البته عربها ادعا می‌کنند که ۶۰۰ هواپیما یا رقم نامعقول مشابهی را سرنگون کرده‌اند...

عربها هم اکنون اعلام کرده‌اند که صادرات نفتشان را به آمریکا و هر کشور دیگری که از اسرائیل حمایت کرده‌است تا ۵ درصد کاهش می‌دهند...

پنجشنبه، ۲۶ مهر

با سفیر انگلیس ملاقات کردم که به من اطلاع داد بزودی به واشینگتن مأموریت خواهد یافت. گفت که چقدر از ترک ایران متأسف خواهد شد، با اینکه من به صمیمیت این گفته شک دارم. به دستور شاه، به او گفتم که ما به زودی بهای نفتمان را به سطح نیجریه و ونزوئلا بالا خواهیم برد. از او پرسیدم، "چطور است که دولت شما قیمت گذاری نیجریه و ونزوئلا را پذیرفته است، اما به محض اینکه ما تصمیم می‌گیریم خودمان را به آنها برسانیم، سروکله شما با نامه التماس آمیزی از نخست وزیرتان اینجا پیدا می‌شود؟" ... سفیر معتقد است که شغل واشینگتن را مدیون آشنایی دراز مدتش با کیسینجر است - آنها به اتفاق در دانشگاه جنگ انگلیس بودند و با طرز فکر یکدیگر آشنا هستند...

سفیر آمریکا امروز غروب به خانه‌ام آمد تا اذعان کند که اطلاعاتش در مورد عبور هواپیماهای روسی در امتداد مرز با ترکیه درست نبوده‌است. ضمناً ارقام تلفات عربها و اسرائیل را هم داد... او پیک بهای نفت را دو برابر کرده‌است... در پی ۵ درصد کاهش ماهانه صدور نفت به ایالات متحده، عربستان سعودی تصمیم گرفته‌است این کاهش را به ده درصد برساند، درحالیکه قرار است ابوظبی جریان را کلاً متوقف کند. اسرائیلیها اینک در جبهه خود با مصر پیشروی کرده‌اند.

یکشنبه، ۲۹ مهر

...امروز بعدازظهر ملاقات با گروهی از دیپلماتهای کشورهای اسلامی. سفرای مراکش و مصر و کویت و عربستان سعودی و لبنان به دیدارم آمدند تا از عدم حمایت ما از نهضت عربها شکایت کنند. من آن را تکذیب کردم، و به آنها کمکهای گذشته‌مان را یادآوری کردم، و اضافه کردم، که اگر قرار است کسی شکایت کند، این ما هستیم. رفتار عربها همیشه غیردوستانه بوده‌است، دائماً در مورد جزایر داد سخن می‌دهند، یا درباره به - اصطلاح "خلیج عربی" حرف می‌زنند، ضمن اینکه رئیس جمهور الجزایر از کنفرانس اخیر کشورهای غیرمتعهد برای حملات سخت لفظی به ایران استفاده کرده‌است... آنوقت همراه با سفرای به اقامتگاه خانم دیبا رفتیم تا در ضیافت افطار به مناسبت پایان ماه رمضان شرکت کنیم...

دوشنبه، ۳۰ مهر

...شرفیابی. پیامی از کیسینجر را تقدیم کردم، که شاه را از قطعنامه مشترک آمریکا - شوروی به شورای امنیت سازمان ملل آگاه می‌ساخت. قطعنامه خواهان پایان فوری جنگ فعلی و مذاکرات در جهت حل نهایی مسئله اعراب و اسرائیل بود...

صورت غذای نهار فردا را که به افتخار ملکه انگلستان برگزار می‌شد، تقدیم کردم. شاه تقریباً همه چیز را عوض کرد، و به عنوان مثال اصرار داشت که ملکه از خاویار بدش می‌آید و به جای آن باید با پاته جگر غاز پذیرایی شود...

شب به فرودگاه رفتم تا از شهبانو در بازگشت از سفر اروپا استقبال

کنم... نخست وزیر که در پاریس با او بود شهبانو را همراهی می کرد. به رغم بحران اخیر، ظاهراً ابداً ناراحت نیست که شهبانو را در سفری که اصولاً چیزی بیش از یک هفته گردش نبوده است همراهی کند. با اینکه از جنگ اعراب و اسرائیل به عنوان بهانه استفاده کرده تا سفر رسمی اش را به مجارستان لغو کند...

سه شنبه، ۱ آبان

شرفیابی... الیزابت ملکه انگلستان کمی پیش از ظهر وارد شد و یک ساعتی پیش از نهار به گفتگو دربارهٔ اوضاع بین المللی با شاه پرداخت: جنگ، امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند، سفر قریب الوقوع شاه به استرالیا و غیره. بطور کلی به نظر می رسد که کاملاً در جریان رویدادها قرار دارد... هم اکنون از استرالیا بازگشته و از سفرش راضی است، با اینکه از ۶۰ میلیون لیره ای که صرف ساختمان اپرای سیدنی شده است انتقاد می کند... بطور خصوصی به من گفت که از اینکه دولت انگلیس تقاضای اسرائیل را برای قطعات یدکی و سایر تجهیزات رد کرده است احساس شرم می کند...

پنجشنبه، ۳ آبان

... به دیدن اپرای کارمن در تالار رودکی رفتم. همه دنیا از خبر اینکه روسها با تقاضای سادات حاکی از ارسال سرباز برای نظارت بر آتش بس موافقت کرده اند، تکان خورده است. آمریکاییها با آماده باش دادن کامل به نیروهای مختلفشان واکنش نشان داده اند، هر چند کیسینجر خواستار احتراز از درگیری بین ابرقدرتها شده است... شاه وقتی وارد شد خیلی نگران بود و به من

دستور داد از دیدن اپرا صرف نظر کنم و مراقب رویدادها باشم... دیری نپایید که مسکو اعلام کرد دیگر علاقه ای به ارسال نفرات ندارد. همگی نفس راحتی کشیدیم، از جمله شاه که اظهار داشت اگر بخاطر سرعت واکنش آمریکاییها نبود روسها هرگز عقب نشینی نمی کردند... در واقع، تقریباً یک هفته است که انگلیسیها دارند به ما هشدار می دهند که روسها در فکر یک چنین مداخله نظامی ای بودند.

یکشنبه، ۶ آبان

مراسم سلام به مناسبت عید فطر... رئیس مجلس سخنرانی ای ایراد کرد، و در آن همبستگی ایران را با برادران عربمان که در حال حاضر درگیر جنگ هستند ابراز کرد. شاه خیلی از این بیانات عصبانی شد، و زمزمه کنان به رئیس بیچاره مجلس گفت، "گور پدر برادران مسلمان. آنها بزرگترین دشمنان ما هستند." بعداً به طور خصوصی به من گفت که چقدر از این سنگ همبستگی اسلامی به سینه زدن حرص می خورد. گفت، "خودتان می دانید که من مسلمانم، حتی مسلمان متعصبی هم هستم. اما این موضوع عقیده مرا دربارهٔ عربها تغییر نمی دهد..."

یکشنبه، ۱۳ آبان

شرفیابی... پرسیدم چرا میرفندرسکی^۱ از سمت قائم مقام وزارت امور

۱. سفیر سابق ایران در اتحاد جماهیر شوروی و بعدها وزیر خارجه حکومت کوتاه مدت بختیار در آشفتگی پیش از انقلاب (۳۰ دسامبر ۱۹۷۸ - ۱۲ فوریه ۱۹۷۹)

خارجه برکنار شده است. شاه گفت، "به روسها گفته است که می توانند هواپیماهایشان را از طریق ایران پرواز دهند. بعد آمد نزد من تا اقداماتش را بر این اساس که ایران همیشه (پل پیروزی) بوده است توجیه کند. چطور می توانست این قدر احمق باشد. باید می دانست که این کار با همه چیزهایی که من در این مورد گفته ام مغایرت دارد..."

سفیر آمریکا نامه ای نوشته تا به اطلاع من برساند که قرار است یک نیروی عملیاتی شامل کشتی آمریکایی هنگاک و ناوشکنهای همراهش در ۶ نوامبر به یک محوطه تثبیت ردیابی در حدود ۱۸۰ مایلی جنوب شرقی مسقط منتقل شوند. نگران بود بدانند که شاه چه واکنشی به آن نشان می دهد. به عنوان مثال، اجازه می دهد که آمریکا از پایگاه هوایی بندرعباس استفاده کند، تا مأموریتهای دوربرد توسط هواپیماهای پی - ۲ آمریکایی انجام شود، و امکان پروازهای دوربرد را به هنگاک و بالعکس بوجود آورد. کشتی تقریباً مدت بیست روز حوالی بندرعباس خواهد بود. نهایتاً هم می خواست بدانند که آیا امکان فروش نفت سیاه به نیروی عملیاتی از طرف ما وجود دارد.

فوراً پیام را برای شاه فرستادم که مرا احضار کرد و خواست از سفیر بپرسم کشتیها چه مقدار سوخت نیاز دارند. ضمناً پیشنهاد کرد که بهتر بود اگر چنین سوختی مستقیماً، از طریق نیروی دریائی خودمان، به آنها رسانده شود. می توانند از بندرعباس استفاده کنند، اما فقط در صورتی که وانمود شود که منظور، آموزش خلبانان ایرانی برای پرواز کردن با هواپیمای پی - ۲ است که خودمان هم خریده ایم...

دوشنبه، ۱۴ آبان

...دوستم رسول پرویزی آخر وقت دیشب تلفن کرد، که بگوید بی بی سی در برنامه زبان فارسی اش سخت از خانواده من تجلیل کرده است. نمی توانم تصور کنم چرا، و با توجه به عمق بدگمانی شاه، نگرانم چطور این خبر را به او بدهم. در حال حاضر بخت با من است که شاه به من اعتماد دارد و به من بیش از هرکس دیگری مرحمت دارد، به همین جهت است که از خبر پرویزی دلخورم... دست آخر، موضوع را صریحاً در طول شرفیابی ام گزارش دادم، و اضافه کردم که پرویزی پیشنهاد می کند احمقی را که مسؤول چنین برنامه ای است پیدا کنیم. ابدأ مطمئن نیستم که این واکنش بدگمانی شاه را کاهش داده باشد...

بعداً سفیر سعودی را پذیرفتم که به گفته خودش خواهش کوچکی از من داشت، از این قرار که ما استفاده از حریم هوایی ایران را برای العال، خط هواپیمایی اسرائیل، ممنوع کنیم، و نیز صدور نفت از طریق لوله را به اسرائیل متوقف کنیم. گستاخی اش مرا به حیرت انداخت، و پاسخ دادم که این شرکتها بودند نه ما که از لوله برای صدور نفت به اسرائیل استفاده می کردند، و ما نمی توانیم پروازهای العال را ممنوع کنیم زیرا این کار به منزله اعلان جنگ به اسرائیل است. سفیر دنبال موضوع را نگرفت. صرفاً خاطر نشان کرد که او و همکاران عربش بعد از ظهر را صرف گفتگو با وزیر امور خارجه مان کرده بودند...

چهارشنبه، ۱۶ آبان

شرفیابی... سفیر سعودی دیروز به من گفت که ولیعهد کشورش مایل است به شکار هوبره در جنوب ایران پردازد. شاه گفت، "از مسافرت او استقبال می‌کنیم، اما هوبره پرنده محافظت شده‌ای است. محدودیت شکارش سبب نجات آن از نابودی شده‌است. خیال ندارم هر چه را که رشته شده‌است پنبه کنم." وضعیت کلی خاورمیانه را مورد بحث قرار دادیم، و درباره سفر کیسینجر به آفریقای شمالی و آسیا صحبت کردیم. قرار است جمعه آینده سر راه به خاور دور اینجا توقف کند...

جمعه، ۱۸ آبان

...امروز صبح به کاخ نیاوران رفتم. شاه وزیر امور خارجه مان خلعتبری را هنگام شرفیابی کیسینجر و سفیر آمریکا بیرون نگه داشت. نمی‌توانستم از دلسوزی برای مرد بیچاره خودداری کنم و از او دعوت کردم که به جوزف سیکو معاون وزیر خارجه آمریکا در دفترم ملحق شود و پیش از رفتن به ناهار در آنجا درباره خاورمیانه مذاکره کردیم. سیکو می‌گوید که مصر و اسرائیل بر سر یک فورمول ترک مخاصمه شش ماده‌ای، که قرار است امشب اعلام شود، موافقت کرده‌اند... ضمناً متذکر شد که اسرائیلیها چقدر از رضایت دادن به مساعی کیسینجر در دیپلماسی "رفت و آمد" اکراه داشتند. ظاهراً او و کیسینجر در سه روز گذشته کمتر از سه ساعت خوابیده بودند.

بعداً به شاه و دیگران برای صرف ناهار ملحق شدیم... کیسینجر یک

دنیا نسبت به گذشته فرق کرده. خیلی متین تر و دست کم به عقیده من، خیلی مغرورتر شده‌است. برداشت شخصی‌اش را درباره روسها، که آنها را هم زیرک و هم انعطاف پذیر تلقی می‌کند ابراز داشت. به عنوان مثال، روسها در مذاکراتشان درباره ویتنام، از کوبیدن مشتشان روی میز کوتاهی نکردند، اما به محض اینکه گفتگو برای صرف ناهار یا شام متوقف می‌شد، رفتار آنها مجدداً بسیار دوستانه می‌شد. بعداً معلوم شد که آنها تمام جریان را ضبط کرده بودند، تا نشان دهند چطور به شدت از منافع ویتنام دفاع کرده‌اند. تنها دور از میز مذاکره بود که می‌توانستند نوع معامله‌ای را که واقعاً خواهانش بودند افشاء کنند... ضمناً درباره میزان بالای تلفات اسرائیلیها، بخصوص در نیروی هوایی، بحث کردیم... کیسینجر معتقد است که این بار هیچیک از طرفین برنده مطلق نمی‌شوند، و این امر شانس صلح پایداری را تحت نظارت سازمان ملل افزایش می‌دهد.

کیسینجر و سفیر آمریکا کارآیی و خوشرویی مراد بر خورد با آنها و خواسته‌هایشان مورد تمجید قرار دادند. شاه در جواب گفت که کارآئی من نتیجه مستقیم امکان دسترسی ام به او در هر ساعت از شب و روز است. "اما در مورد خوشرویی، جز این هم نمی‌توان انتظار داشت چون او هرگز فرصت لذت بردن از شراب ناب و مصاحبت با خوبرویان را از دست نمی‌دهد."

بعداً قصد کردم که کیسینجر را تا فرودگاه همراهی کنم، اما شاه با اشاره سرش مرا باز داشت...

شنبه، ۱۹ آبان

در التزام رکاب شاه همراه با نخست‌وزیر به شیراز پرواز کردم. به

خواست شاه به آموزگار وزیر دارایی دستور داده بودم که برای بدرقه ما به فرودگاه بیاید. شاه میخواست نامه و پیام شخصی برای ملک فیصل را به او بدهد. لیکن نخست وزیر کوچکترین اطلاعی از این جریان نداشت، و طبیعتاً از آموزگار پرسید آنجا چه می‌کند. آموزگار هم به نوبه خود جواب داد که او چیزی بیش از نخست وزیر نمی‌داند. صرفاً از دستور شاه که توسط من ابلاغ شده بود پیروی کرده‌است. این موضوع نخست وزیر را سخت خجالت زده کرد. هرکس دیگر هم که به جای او بود همین احساس را می‌کرد. اما کاری از دست ما بر نمی‌آید. همان گونه که خدا یکی است، شاه هم یکی است. هر قدر زیر دستانش بیشتر تحقیر شوند، او بیشتر خوشش می‌آید...

بعد از ناهار شاه پالایشگاه جدید عظیمی را بیرون شیراز افتتاح کرد.

شنبه، ۲۶ آبان

شرفیابی... بوتو نامه‌ای به شاه نوشته، و پیشنهاد برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی را برای بحث درباره خاورمیانه، که ابتدا توسط تنکو عبدالرحمن، نخست وزیر اسبق مالزی و دبیرکل فعلی شورای اسلامی پیشنهاد شده بود، تکرار کرده‌است. شاه در پاسخش اشاره کرد که در شرایط فعلی، چنین اجلاسی احتمالاً بر آتش دامن می‌زند. به نظر من امکان ندارد بوتو مثل شاه از توافق اخیر شوروی و آمریکا مطلع باشد، وگرنه هرگز از فکر چنین کنفرانسی حمایت نمی‌کرد.

سه شنبه، ۲۹ آبان

شرفیابی. شاه از سخنرانی اخیر ناصر عامری دبیرکل حزب مردم، که

خواهان مراقبتهای بهداشتی و تحصیلات دانشگاهی رایگان است، سخت عصبانی است... شاه پرسید، چرا بچه‌های اعیان باید از پرداخت شهریه دانشگاه معاف باشند... از طرف دیگر، در بیاناتش خطاب به کنفرانس آموزشی در رامسر صراحتاً گفته‌است که کاملاً با بورسهای تحصیلی برای دانشجویان با استعداد، بدون توجه به وضعیت خانوادگی آنها موافق است. شکوه کنان گفت، "چرا این سیاستمداران لعنتی سعی نمی‌کنند نطقهای مرا بخوانند؟ و چرا سعی نمی‌کنند اصول اساسی را که در پی سیاستهای ما قرار دارد درک کنند؟" همه این حرفها درست، اما نقش یک رهبر جناح مخالف، اگر انتقاد از دولت و نوید راه‌حلهای بهتر برای حل مشکلات نباشد، چیست؟ طرز فکر فعلی این است که عامری باید خود را به "مخالفت سازنده" محدود کند، که فکر می‌کنم معنایش این است که او پایش را توی کفش کسی نکند... اگر جناح مخالف فقط برای ظاهر سازی است، من دلیلی برای ادامه آن نمی‌بینم...

در ضیافت شامی به افتخار پرنس هندریک، همسر ملکه دانمارک، شرکت کردم... شایعات مختلفی درباره این شخص شنیده‌ام، حالا که او را دیده‌ام، می‌توانم بخوبی باور کنم.

چهارشنبه، ۳۰ آبان

شرفیابی. گزارش دادم که به سفیر سعودی گفته‌ام که ولیعهدش اجازه خواهد یافت از همان مزایای اعضای خانواده سلطنتی خودمان در ارتباط با شکار در ایران استفاده کند. سفیر منظور مرا درک کرد - یعنی اینکه هوبره پرنده محافظت شده‌ای است و نمی‌بایست حداقل تا سه سال دیگر شکار شود. با وجود این اعتراف کرد که خود را به دردسر انداخته، چون او سبب شده

ولیعهد فکر کند اجازه بدون هیچ مشکلی داده خواهد شد. برای کمک به او، من به شاه وانمود کردم که در ابتدا وقتی از من استفسار شد، هیچ فکر نمی‌کردم که این شکار مطلقاً ممنوع است. اگر شاه اجازه دهد والا حضرت چند تا از این پرندگان را شکار کند، قال قضیه کنده خواهد شد. او پاسخ داد، "امکان ندارد. شما خودتان را توی این دردسر انداخته‌اید، حالا هم باید نزد سفیر اعتراف کنید که او را گمراه کرده‌اید..."

پنجشنبه، ۱ آذر

یک نقطه عطف به یادماندنی در تاریخ ما: روزی که شاه خطابه‌ای ایراد کرد که دست کمی از وصیت نامه سیاسی اش نداشت. دیشب سرشام به من اطلاع داد که امروز صبح برای جلسه هفتگی اش با فرماندهان عالی ارتش به کاخ جهان نما خواهد آمد و در عوض در کاخ نیاوران می‌ماند. جلسه باید در آنجا برگزار شود، و در پی آن جلسه دومی برگزار می‌شد که می‌باید، من، نخست وزیر، رؤسای مجلسین و رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی هم در آن شرکت کنیم...

ما رأس ساعت یازده ونیم امروز صبح به حضور پذیرفته شدیم. خیلی تعجب کردم که شهبانو هم به ما ملحق شد.

[متن بیانات ایراد شده توسط شاه که به وسیله علم خلاصه شده است.]

این جلسه را با حضور فرماندهان ارتش، نخست وزیر، رؤسای مجلسین، مقامات عالی دربار، و شهبانو برگزار می‌کنیم، تا بتوانیم بعضی مطالب خطیر و مهم را در برابر شما

مطرح کنیم. فقط خداوند است که ساعت مرگ ما را تعیین می‌کند، اما ما در دورانی زندگی می‌کنیم که تروریستها و خرابکاران هم ابزار مرگ را در دست دارند. هر لحظه ممکن است عمر من به سر آید. در صورت چنین رویدادی و تازمانی که ولیعهد به سن قانونی برسد، شهبانو و اعضای شورای سلطنت زمام امور را در دست خواهند گرفت. نیروهای مسلح همانطور که همیشه مطیع فرامین من بوده‌اند، مطیع فرامین شهبانو، و هنگامی که ولیعهد، یعنی شاه آینده، به سلطنت برسد، مطیع فرامین او خواهند بود. ممکن است فرامین آنها از جانب زن یا مردی جوانسال صادر شود، لیکن باید همان قدر محترم شمرده شود. امنیت زندگی همگی تان متکی بر این است...

امروز قصد داریم وظایف آتی هر یک از شما را گوشزد کنیم. هدفمان این است که به دشمنان داخلی و خارجی مان نشان دهیم که ما پیش بینی‌های لازم را برای کلیه رویدادها کرده‌ایم و توطئه‌های آنها را در منحرف کردن ما از مسیر هموار سیاستهایمان خواه به طور تصادفی یا با اعمال خشونت آمیز بیهوده‌است.

نخست باید درباره نیروهای مسلح صحبت کنیم که مهمترین وظیفه‌شان حفظ تمامیت این مملکت است. آنها مدافعان قانون اساسی، قانون اساسی‌ای که ما اعمال کرده‌ایم، می‌باشند. نقش آنها نه در صحنه سیاسی بلکه در وفاداری مطلق

به شاه یا به هرکسی است که وظایف شاه را طبق قانون اساسی برعهده دارد...

آنها باید نظام حاکم را محترم بشمارند. فرمانده کل قوا فرامینش را از طریق رئیس ستاد صادر می‌کند. در صورتی که رئیس مملکت با امور نظامی آشنایی داشته باشد، چنین اموری باید در اختیار شخص او قرار گیرد. در غیر این صورت، باید نخست با شورای فرماندهان ارتش یا تشکیلات مشابه مشاورین نظامی مشورت کند. با وجود این، رئیس مملکت باید حق نهایی تصمیم‌گیری را حفظ کند و هیچکس نباید حرفی برخلاف حرف او بزند. افراد نیروهای مسلح صرفاً می‌باید از فرامین او بی‌چون و چرا اطاعت کنند.

لیکن، چنانچه رئیس مملکت از اعمال امتیازات ویژه‌اش براساس قانون اساسی غفلت کند، ممکن است نیروهای مسلح ناگزیر شوند به او یادآوری کنند که صلاح مملکت و وظایف قانونی او مستلزم اعمال آن قدرتی است که من اعمال کرده و خواهم کرد. نیروهای مسلح نمی‌باید اجازه هیچ‌گونه تغییری را در نظام حاکم که این مملکت تا به حال براساس آن پیشرفت کرده‌است، بدهند...

هیچ فرماندهی آنقدر احمق نخواهد بود که به دنبال جاه طلبیهای خودخواهانه با سیاستمداران توطئه‌کننده تا زمانی که هر افسری اطاعت از شاه را فراتر از وفاداری به همقطاران قرار دهد، این مملکت در برابر هرگونه دیکتاتوری نظامی

ایمن خواهد بود...

دستاورد های دهه گذشته شهادت می‌دهند که هر هدفی که تعیین شده و هر پیروزی‌ای که به دست آمده، به خیر و صلاح این مملکت بوده‌است. خدا را به شهادت می‌گیرم که اگر مسیر بهتری در برابرم قرار داشت آن را انتخاب می‌کردم. قانون اساسی به پادشاه قدرت اجرایی تفویض کرده‌است... در کلیه سطوح، از شوراهای ده گرفته، تا شهر و استان، مردم ما باید بیاموزند که در وظایف سیاسی خود سهم بوده و در بنای سرنوشت و آینده خود شرکت کنند. احزاب سیاسی باید مردم را در این راستا هدایت کنند و نیروی خود را در دسته بندیها و باندبازیها تلف نکنند... قوه مجریه و قوه مقننه، باید به عنوان ستونهای دوگانه انقلاب سفید، مجزالیکن جدایی ناپذیر، عمل کنند...

از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم که به من فرصت عنایت فرماید که شاهد طلوع تمدن بزرگمان بوده و در افتخارات آن سهم باشیم. به منظور دستیابی به این مهم، فرامینی که، امروز به شما داده‌ام باید مو به مو اطاعت شود، نه فقط در طول عمر من، بلکه از آن پس نیز... فردی که این فرامین را صادر کرده و اینک در برابر شما ایستاده‌است شما و کشورتان را از سرخوردگیهای ۱۳۲۰ نجات داده و به سپیده دم عصر جدید بزرگی رسانده‌است و هیچگاه از اندیشیدن به آنچه که آن عصر پدید خواهد آورد باز نایستاده‌است.

وقتی سخنان شاه تمام شد، اتاق در سکوت محض فرو رفت. همه را گوئی که برق گرفته باشد نتوانستند کلمه‌ای بر زبان آورند. خودم چنان تحت تأثیر قرار گرفته بودم که نمی‌توانستم به هیچ چیز فکر کنم، جز اینکه نمی‌خواستم لحظه‌ای پس از مرگ شاه زندگی کنم. از خدا می‌خواهم که قبل از شاه محبوبم بمیرم.

بعداً شاه چند لحظه‌ای صرف صحبت با نخست وزیر، رؤسای مجلسین و خود من کرد. می‌خواست بداند بیاناتش به چه ترتیب باید به اطلاع مردم به طور کلی برسد. من شدیداً با این امر مخالفت کردم. امکان دارد سبب آشفته‌گی شود و خدا می‌داند به چه نوع سوء تفاهماتی دامن بزند. شاه با من موافق بود، و نظرش این بود که فقط لازم است رئیس کلی علنی شود و آن وقت هم فقط بطور غیرمستقیم، صرفاً بدین منظور که تصریح کند در امر جانشینی و مسائل مربوط به آن دیگر شبهه‌ای وجود ندارد...

شنبه، ۳ آذر در دیدار من با شاه گفتگوهای بسیار طولانی و مفصلی داشتیم. تقدیم استوارنامه توسط سفرای جدید مغولستان، بلغارستان و افغانستان. سفیر افغانستان داماد داوود و دیپلماتی بسیار زیرک است. نطق بسیار خوبی ایراد کرد و مجموعاً رفتارش بی‌نهایت متین بود. بیش از همه او بود که پادشاه را متقاعد به کناره‌گیری کرد...

یکشنبه، ۴ آذر در دیدار من با شاه گفتگوهای بسیار طولانی و مفصلی داشتیم. شرفیابی در مورد ترتیب پرداخت مستمری ۱۰۰،۰۰۰ دلاری پادشاه افغانستان از محل بودجه سری دولت صحبت کردیم. شاه اظهار داشت، "غیر

از خودتان و سفیرمان در رم، هیچکس در دولت نباید در این باره چیزی بداند."

نخست وزیر مغولستان وزن روسی‌اش برای نهار میهمان شاه بودند. گفتگوی ملال آوری سرگرفت، که بیشتر دور و بر خواص شیرمادیان و موضوعهای بی‌نمک دیگری از این قبیل چرخید...

دوشنبه، ۵ آذر

شرفیابی. شاه از مقاله‌ای در تایمز مالی که از عربها ستایش کرده و ما را مورد انتقاد ناحق قرار داده است سخت عصبانی است... در دیدار من با شاه به او اطلاع داده شده که نخست وزیر انتشار هرگونه خبری را درباره سفر قریب الوقوع شهردار ژوهانسبورگ به تهران ممنوع کرده است. شاه گفت، "به نخست وزیر بگویند در کارهایی که مربوط به او نیست دخالت نکنند."

متن سخنرانی دبیرکل حزب مردم را که در تبریز ایراد شده بود تقدیم کردم، که همه چیزهایی را که قبلاً درباره مراقبتهای بهداشتی و آموزش عالی رایگان گفته بود، پس گرفته است. شاه ابراز رضایت کرد...

سه شنبه، ۶ آذر

شرفیابی... گزارشی درباره تظاهراتی که در دانشکده کشاورزی تهران در گرفته بود، تقدیم کردم. شاه از این موضوع دلخور شد و عصبانی از اینکه دانشجویان باید اینقدر نسبت به پیشرفتهای بزرگ کشور بی‌علاقه باشند...

چهارشنبه، ۷ آذر

شرفیابی... نماینده اسرائیل در ایران از من خواست به شاه به خاطر مصاحبه‌ای که با روزنامه لبنانی الحوادث انجام داده تبریک بگویم.^۱ ضمناً خیلی علاقه داشت به حضور شاه شرفیاب شود. شاه گفت، "باشد برای بعد." در مورد این که چطور می‌شود نسخه‌ای از بیانات شاه را درباره جانشینی به امرای ارتش داد صحبت کردیم. من خاطر نشان کردم که در واقع او نیروهای مسلح را به عنوان آموزگاران شهبانو و ولیعهد منصوب کرده بود. او پاسخ داد، "دقیقاً چیزی است که در نظر داشتم." دستور داد نسخه‌ای از سخنرانی‌اش به افسران، از سرتیپ به بالا، نشان داده شود، که باید آن را امضاء کنند تا معلوم شود آن را رؤیت کرده‌اند. همین‌طور هم جانشینانشان باید چنین کنند... یکبار دیگر درباره آینده ابراز نگرانی کرد.

تظاهرات دانشکده کشاورزی سرشام مطرح شد و شاه از حق ناشناسی دانشجویان خونس به جوش آمد. شهبانو گفت، "ناراحت نشوید. همین بچه‌های خودمان را نگاه کنید. تصمیم گرفته‌اند به عنوان اعتراض به مقدار تکلیفی که به آنها داده می‌شود، فقط به نیمی از سوالات امتحاناتشان پاسخ دهند. شما فکر می‌کنید ما چه باید بکنیم؟ ارتش را به جنگشان بفرستیم؟"

۱. شاه اعلام کرد که استفاده از نفت به عنوان حربه‌ای هنگام جنگ قابل درک بود. "اما حالا که شما [عربها] آتش بس را بخاطر راه حل صلح آمیز پذیرفته‌اید، چرا به قطع جریان نفت ادامه داده و تولید را کاهش می‌دهید؟ بعد ادامه داد که دولت همیشه خواستار تحقق حقوق حقه مردم فلسطین بوده است، اما از دولتهای عرب که به ایران فشار می‌آوردند دفتر تجاری اسرائیل را در تهران ببندند، انتقاد کرد. او اظهار داشت که عربها چنین درخواستی را از ترکیه نمی‌کنند، در حالیکه ترکیه هم یک کشور اسلامی است."

خوب به هدف زده شد. یک بار دیگر باید ذکر از نفوذ متعادل کننده شهبانو به میان آورم. چقدر جای تأسف است که اطرافیانش غالباً او را گمراه می‌کنند...

جمعه، ۹ آذر

شرفیابی... گزارشی درباره سرموریس اولفید، رئیس ایستلیجنس سرویس انگلیس که قرار است بزودی برای شرفیابی به تهران بیاید، تقدیم و اشاره کردم که نامبرده متأهل نیست. شاه گفت، "چقدر خوشبخت است، که ما را به موضوع همیشگی زنان کشاند... شاه گفت، "من اطمینان دارم که مردان غیر متأهل از مردان متأهل بیشتر عمر می‌کنند. آنها عمرشان درازتر و موفق‌تر است چون از حداقل نیمی از نگرانیهایی که ما مردان زن دار دچار آن هستیم معافند." من پاسخ دادم، "مطمئناً مقصود اعلیحضرت سه چهارم است نه نصف" شاه در تأیید گفت، "کاملاً درست است. فقط فکر عدم آزادی را که ما مردان باید متحمل آن شویم بکنید."

دوشنبه، ۱۲ آذر

شرفیابی. گزارش ملاقات شب گذشته با سفیر آمریکا را در یک میهمانی دادم. نیروی عملیاتی آمریکا در اقیانوس هند به مقدار زیادی سوخت نیاز دارد - در حدود نیم میلیون بشکه در ماه - و من مجبور بودم که به سفیر بگویم که ما دیگر نمی‌توانیم آن را مانند شروع کار به قیمت داخلی تأمین کنیم، بلکه باید قیمت کامل بین‌المللی را محاسبه کنیم. این را با خوشرویی پذیرفت... ضمناً به او هشدار دادم چنانچه قرار است هواپیماهای آمریکایی از

اروپا به ناوگان ملحق شوند، باید به تعداد کم و به بهانه مانورهای مشترک نظامی با ایران باشد. در غیر این صورت، ما با اعتراضات موجه شورویها رو به رو می شویم که حتی ممکن است از هند بخواهند پایگاهی را در اختیار آنها بگذارند.

در پاسخ به سؤالات ما درباره اخبار فساد داخلی که به واشینگتن رسیده است، سفیر به کلی منکر آن شد که چنین گزارشهایی فرستاده شده است. شاه حرف مراقب کرد و گفت، "در آن صورت، چرا کیسینجر این موضوع را با اردشیر زاهدی [که اینک سفیر ایران در آمریکا بود] مطرح کرده است؟ من سعی نکردم پاسخ دهم..." شاه ادامه داد، "چه مزخرفاتی. رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور آمریکا متهم به فساد شده اند، درست همان اتهاماتی که علیه ما وارد می آورند. ببینم، قرار است ما چطوری فاسد باشیم؟ کلیه قراردادهای دفاعی در سطح دولت به دولت، و بر اساس خط مشی های مقرر توسط اداره فروش تسلیحات نظامی به خارجه، منعقد می شود. در مورد معاملات معمولی تجاری، هیچکس دنبال معامله ای نمی رود مگر اینکه نفعی در آن داشته باشد." جواب دادم لازم نیست این قدر به این شایعات توجه کنند... با این همه با صراحت گفتم که در واقع فساد در دولت وجود دارد، هر چند به طور محدود... گفتگوی دیگری را که دیشب داشتم گزارش کردم، این بار با جورج بال معاون پیشین وزارت خارجه آمریکا. او معتقد است که نیکسون باید کناره گیری کند و حزب جمهوریخواه بطور کلی مایل است او را از خود براند. آنها او را طوق لعنتی به دور کردن خود در مبارزات انتخاباتی

سال آینده می دانند.^۱ ضمناً عقیده داشت که آمریکا در وضعیتی است که می تواند اسرائیل را وادار به عقب نشینی از سرزمینهای اشغالی کند... نیکسون نمی تواند چنین ریسکی بکند. در عوض ما باید منتظر شویم تا جرالد فورد جای او را در کاخ سفید بگیرد، و آنوقت او و کیسینجر می توانند به اتفاق به این کار فیصله دهند.

ناآرامیهای بیشتری در دانشگاههای مختلف تهران بروز کرده است... شاه گفت، "تقریباً مطمئنم که این کار زیر سر روسهاست. به مسوولان بگویند که باید قاطعانه اقدام کنند."

سه شنبه، ۱۳ آذر

شرفیابی... پسر آیت الله میلانی در راه زیارت مکه دستگیر شده است. پلیس عراق او را به جرم حمل تریاک گرفته است. شاه گفت، "کاری کنید که آزاد شود. اما ضمناً شواهد کافی جمع آوری کنید که در آینده بتوانیم به یادش بیندازیم. این حضرات روحانیون خیلی زود همه چیز از یادشان می رود." ملاقاتی با سفیر جدید افغانستان، که فارغ التحصیل هاروارد و کلمبیاست و علاوه بر فرانسه و انگلیسی، فارسی را با لهجه شیرینی حرف می زند، داشتم. آدم خوش صحبتی است و خیلی تشویق لازم نداشت که رویدادهای اخیر کشورش را به وسط بکشد. او ادعا می کند که به پادشاه سابق

۱. از ژوئیه ۱۹۷۳ بازپرسی ها منجر به اعترافات جان دین و سایر اعضای ستاد کاخ سفید شده بود. در اکتبر همان سال، الیوت ریچاردسون، وزیر دادگستری، و تعدادی از دستیارانش در اعتراض به تصمیم نیکسون به اخراج دادستان ویژه در این بازپرسی ها، یعنی آرچیبالد کاکس، استعفاء دادند.

پول پرداخت کرده است - که این موضوع بوسیله گزارشهای سفیر ما در رم که پادشاه به او اذعان کرده بود مشکل شهریه مدرسه کوچکترین فرزندش را حل کرده است، تأیید می شود. سفیر افغانستان آنگاه در ادامه صحبتش گفت که چطور پادشاه را با ریشخند و ادار به کناره گیری و اعلام وفاداری به جمهوری جدید کرده است... شکایت کرد که افسران جوانتر افغانی جاهل و از همه جا بی خبر هستند، و همین طور هم نظر مساعدی نسبت به عبدالولی خان نداشت. ظاهراً وقتی عبدالولی خان تابستان گذشته در لندن بود، تلگرافی که او را از کودتای قریب الوقوع آگاه می کرد، نادیده گرفته بود. حتی بعد از دستگیری اش معلوم شد که فهرست کامل توطئه چینان را در کشوی میزش نگهداشته است، اما حالش را نداشته که در این باره اقدامی بکند... من به سهم خودم به سفیر گفتم که شاه چقدر مایل به حمایت از داوود است، اگر داوود سرنگون شود سرتاسر افغانستان غرق در هرج و مرج می شود. پرسیدم ارتش تا چه حد تحت کنترل است، اما جواب صریحی دریافت نکردم. ظاهراً سفیر فکر می کند من شیفته داوود شده ام، چون با رضایت تمام از خود مرا ترک کرد...

چهارشنبه، ۱۴ آذر

شرفیابی... شاه توضیح داد عبدالولی خان به دستور مستقیم پادشاه هیچگونه اقدامی علیه توطئه نکرده است.

... بعداً ریاست جلسه ای را به عهده داشتم که به ترتیبات امنیتی برای مسافرت قریب الوقوع شاه رسیدگی می کرد. قرار است شاه به اتریش، سوئیس، سنگال، کنیا و سودان سفر کند... به سفیر سنگال تلفن کردم و از او پرسیدم آیا دولتش

می تواند امنیت شاه را تضمین کند. جواب رک و راستش "نه" بود. با وجود این مرد بیچاره قول داد هر نوع کمکی که لازم داشته باشیم به ما خواهد شد...

پنجشنبه، ۱۵ آذر

شرفیابی... دیشب برنامه بخش فارسی رادیوی بی بی سی گزارشی را پخش کرد که ادعا می کرد شورشیان بلوچ در پاکستان با استفاده از پول، هلی کوپترها و نیروهای شاه سرکوب می شوند، این امر موجب برانگیختن احساسات خصمانه در میان سکنه بلوچ و پاتان شده است... شاه از این موضوع ابراز تعجب کرد. پرسید، "فکر نمی کنید امکان دارد از سفر اخیر وزیر خارجه انگلیس به مسکو آب خورده باشد؟" پاسخ دادم که امکان ندارد. حتی اگر فرض کنیم که تفاهمی بین انگلیس و روس در این مورد صورت گرفته باشد، که خیلی شک دارم، هرگز به این سرعت توسط بی بی سی علنی نمی شود. در هر صورت انگلیسیها، بخصوص دولت محافظه کار فعلی، بکلی مخالف دست اندازی روسها به بلوچستان و خلیج فارس می باشد... شاه گفت، "درست می گوید، بهمین جهت است که خانم گاندی هنگام دیدار برژنف از هند با درخواست او برای پایگاه دریایی موافقت نکرد. من در تأیید اشاره کردم که "انگلیسیها نسبت به خانم گاندی نظر خیلی خوبی دارند، و یقیناً درباره چنین موضوعی با یکدیگر مشورت می کنند."

بعد سفر شاه را به خارج و نگرانیهای خودم را درباره ترتیبات امنیتی پیش کشیدیم. پیشنهاد کردم که برای قسمتهای مختلف سفرش از سازمان اطلاعاتی فرانسه در سنگال، انگلیسیها در کنیا، و سیادر سودان کمک بخواهیم... گزارش دادم که تیمسار م... در بیمارستانی در پاریس بستری

شده است. شاه به من دستور داد که حتماً کلیه مخارج معالجه اش را بپردازیم. لازم بود این شخص تنبیه شود، اما این دلیل نمی شود که تاگور دنبالش باشیم. بعد از مکشی کوتاه، ادامه داد، "فکر نمی کنم اهل جنگیدن باشد. فقط با سخن پاراکنی و آرتیست بازی خود را بزرگ کرده بود. فکرش را که می کنم، هیچیک از امرای ارتش ما جریزه درست و حسابی ندارد. همه آنها افسران بزمی هستند، شاید به استثنای ازهاری که خیلی هارت و پورت نمی کند، چنانچه در محک آزمایش گذاشته شود ممکن است خودی نشان دهد." بعد اسامی تعدادی از امرای ارتش را ردیف کرده، و همه را طلبهای توخالی خواند. با اشاره به خاتمی، فرمانده نیروی هوایی، گفت که با اینکه ممکن است او قابلیت سازماندهی خودش را ثابت کرده باشد اما تضمینی وجود ندارد که تحت فشار جنگ ایستادگی کند.

یکشنبه، ۱۸ آذر

شرفیابی. تلگرافی را از سفیرمان در توکیو تقدیم کردم. ظاهراً ژاپنی ها حاضرند تقریباً هر شرایطی را بپذیرند مشروط بر اینکه ما جریان منظم نفت را تضمین کنیم. هیئتی به ریاست معاون نخست وزیرشان امیدوار است تا آخر ماه جاری از تهران دیدار کند. شاه گفت، "به سفیر بگویید که در آن موقع من خارج از کشور خواهم بود."

شاه شدیداً نگران ناآرامیهای دانشجویی است که اینک کلیه دانشگاهها غیر از دانشگاه پهلوی شیراز را در بر گرفته است. گفت، "مطمئن باشید که همه اینها زیر سر مسکو است." پاسخ دادم ممکن است این طور باشد، اما باید در نظر بگیریم که موفقیتشان باید مدیون آمادگی زمینه باشد. اگر نظر مرا

بخواهید، معتقدم که مقامات دانشگاهی اشتباه کرده اند که اجازه هیچگونه بحث و اظهار نظری را به دانشجویان نداده اند. در مورد کل کشور هم همین صدق می کند. دولتمان مثل فاتحان در یک سرزمین شکست خورده رفتار می کند. همان طور که به اعلیحضرت هم گفته ام، با وجود همه دستاوردها و مساعی خستگی ناپذیرش، احساس بیگانگی بین رژیم و مردم رو به فزونی است. شاه پاسخ داد، "فکر می کنم حق باشما باشد. خودم هم همین احساس را کرده ام. باید کاری کرد."

باز هم تلگراف دیگری از شاهزاده فهد ولیعهد عربستان سعودی رسیده که اجازه می خواهد به شکار هوبره برود. شاه گفت، "باید پاسخی به امضای خود من تهیه کنید. برایش خوب تشریح کنید، که چه خوشش بیاید چه نیاید، ما در این مملکت قوانینی داریم که حتی من هم نمی توانم آنها را نادیده بگیرم." در خصوص موارد دیگر ادامه داد، "دو رو بر خود را نگاه کنید. آمریکا، ژاپن، اروپا، رهبرانشان به وحشت افتاده اند، یک به یکشان ... در اشاره به تحریمهای نفتی سعودی، گفت، "آدم هیچوقت نمی داند، شاید هم آمریکاییها آنها را تحریک کرده اند. نفت آنها کلاً متعلق به شرکتهای آمریکایی است که کوچکترین ضرری از هیچگونه تحریمی نمی برند. در مقابل، رقبای آمریکا در ژاپن و اروپای غربی شدیداً صدمه می خورند. هزینه هایشان بالا می رود، و آمریکا را یکه تاز میدان باقی می گذارد." ... من در جواب گفتم که با اینکه این نقشه از لحاظ تئوری خیلی خوب است، لیکن من شک دارم که آمریکاییها این قدر باهوش باشند. شاه گفت، "خیلی هم مطمئن نباشید." ...

دوشنبه، ۱۹ آذر

شرفیابی. شاه پرسید، "در دانشگاهها چه خبر است؟ همه‌اش زیر سر روسهاست. باید فوراً وارد عمل شویم، و آن هم قاطعانه. به رؤسای کلیه دانشگاهها بگویید که دیگر ملامتشان تحمل نخواهد شد. درست مثل ارتش، دستور داده‌ام که استادان هم باید براساس موفقیتشان در کسب وفاداری دانشجویانشان رتبه بگیرند." ... پاسخ دادم، "اما با وجود این، هیچکس نیست که واقعاً زحمت بحث درباره مشکلات را با دانشجویان به خود بدهد. باز هم همان داستان همیشگی است." برای روشن شدن مقصودم، انتخابات میان دوره‌ای اخیر را در تبریز مثال آوردم.

سال گذشته سناتور آنجا با استفاده از رأی گیری قلابی ایران نوین ۲۰۰،۰۰۰ رأی به دست آورد. اما اعلیحضرت از آن پس روی انتخابات آزاد پافشاری کرده‌اند و دستور تعیین دقیق هویت رأی دهندگان را داده‌اند، و این بار حزب بیش از ۳۴۰،۰۰۰ رأی به دست نیاورد... وقتی مشت دولت این گونه باز می‌شود، تعجبی ندارد که مردم دلسرد شوند...

شهبانو از خانم دیبا خواسته است در یک کنفرانس آموزش حرفه‌ای در پاریس شرکت کند. از شاه پرسیدم چه نوع هزینه سفری باید در اختیار ایشان قرار داده شود. گفت، "هر قدر می‌خواهد. شاید این کار سبب شود دهانش را ببندد."

...سفیر انگلیس را به شام دعوت کردم تا درباره ترتیبات امنیتی سفر شاه به کنیا با او صحبت کنم. او در مورد سودانی‌ها هیچ‌گونه ضمانتی نمی‌توانست بکند، اما به من اطمینان داد که در کنیا اوضاع مرتب‌تر باشد...

وضعیت دانشگاهها هنوز هم شاه را نگران کرده‌است. شاید بیش از

آنچه به من می‌گوید می‌داند، وگرنه برای من مشکل است بفهمم چرا باید به این مسئله این قدر اهمیت بدهد...

چهارشنبه، ۲۱ آذر

روز ارتش. نمایش هوایی توسط ۱۵۰ فانتوم، و رژه باشکوهی از تانکها و موشک برها اجرا شد. تمام وقت را صرف بحث درباره بهای نفت کردیم. آخرین مزایده ما قیمت را تا میزان بشکهای ۱۷/۴ دلار بالا برده‌است... که معنایش این است ما پیشاپیش از هدف بودجه سال آینده ۳۰ درصد هم پیشی گرفته‌ایم. نحوه خرج کردن اضافه‌اش را مورد بحث قرار دادیم. اگر وارد اقتصاد داخلی شود فقط می‌تواند ایجاد تورم کند. بنابراین شاید عاقلانه تر باشد که در خارج سرمایه گذاری شود...

با سفیر آمریکا ملاقات کردیم. با اشاره به سفر آفریقائی شاه، گفت که آمریکا کار زیادی نمی‌تواند بکند، حتی در سودان. به او گفتم که سفر سودان لغو شده‌است.

شاه پیامی به واشینگتن فرستاده بدین مضمون که پادشاه یونان هنوز هم از محبوبیت زیادی برخوردار است و مایل است ظرف ده روز آینده، یعنی پیش از تدوین قانون اساسی جدید که سرنوشت سلطنت را تعیین می‌کند، به کشورش بازگردد. سفیر آمریکا از من خواست به اطلاع شاه برسانم که هیچ راهی برای بازگشت پادشاه وجود ندارد. ژنرال یوانیدیس، رئیس سازمان اطلاعات نظامی که مغز متفکر در پس کودتاست، و کلیه همکارانش بکلی مخالف آن هستند. در هر صورت، نه پادشاه آن قدر که تظاهر می‌کند محبوبیت دارد، و نه قانون اساسی به سرعتی که او ادعا می‌کند تدوین خواهد

شد. اظهار داشتم که ممکن است واشینگتن به تفاهمی با آتن علیه پادشاه دست یافته باشد، اما سلطنت با ثبات به حکومت یک دسته افسران ارتشی توطئه گر ترجیح دارد. سفیر اظهار نظری نکرد. من شخصاً هیچ امیدی به پادشاه زنباره یونان ندارم، اما به دستور شاه سعی کردم جانب او را بگیرم.

پنجشنبه، ۲۲ آذر

شرفیابی. اظهارات سفیر آمریکا را گزارش دادم. شاه گفت، "به او بگویند که ما باید به دولت هشدار دهیم که سلطنت بر حکومت نظامیان خیلی ترجیح دارد. ممکن است واشینگتن در آینده به طرز فکر فعلی اش تأسف بخورد." پرسیدم چرا آمریکا این قدر با اعلیحضرت کنستانتین ضدیت دارد. شاه پاسخ داد آنها می ترسند، که اگر او به سلطنت باز گردد، و دولتی ضعیف به وسیله سیاستمداران بی اعتبار شده قدیمی که به قدرت چسبیده اند روی کار بیاید، یونان مجدداً دستخوش آشوب شود. گفت که، "با توجه به وضعیت فعلی خاورمیانه و مدیترانه شرقی، آمریکا نمی تواند اجازه دهد نقطه آشوب زای دیگری بوجود آید... مشکل اینجاست، که خود من هم مطمئن نیستم که پادشاه بتواند قدرت لازم برای رهبری را فراهم کند..."

بیانیه های مطبوعاتی سناتور باری گلدواتر را در بازگشتش از ایران گزارش دادم. شاه گفت، "مرد که راجع به اموری که ابداً به او مربوط نمی شود سخن پراکنی کرده است. بیاناتش نباید در مطبوعات داخلی منتشر شود."^۱

۱. سناتور گلدواتر اظهار کرده بود که شاه و مشاورین نظامی اش نگران کوششهای روسیه برای ایجاد جای پای در اقیانوس هند از طریق افغانستان و پاکستان هستند و نیروهای مسلح ←

... بو تو در کشورهای مختلف عربی به دوره افتاده است، ظاهراً برای جلب حمایت مالی و نشان دادن عدم اتکایش به ایران...

جمعه، ۲۳ آذر

پیش از شرفیابی من، شاه خانم مارکوس، همسر رئیس جمهور فیلیپین را که توقف کوتاهی در تهران کرده است، به حضور پذیرفت. شاه گفت، "خانم مارکوس به شدت دلش می خواهد نفت ما را به چنگ آورد. در عوض اجازه پنجاه ساله زمینهای را پیشنهاد می کند که ما می توانیم در آنجا برنج بکاریم و گله پرورش دهیم. علاوه بر آن، به رغم کمبود بین المللی سیمان، آنها می توانند ۲ میلیون تن سیمان فوراً در اختیار ما بگذارند." من نظر دادم که خانم مارکوس بسیار زیباست و بنابراین تقاضایش در خور توجه است، حتی بدون جذابیت اضافی زمین و سیمان، شاه پاسخ داد، "بله، ولی دارد پیر می شود."

شنبه، ۲۴ آذر

شرفیابی... گزارش رادیو مسکو را که به موضع ما در قبال نفت اعتراض کرده بود، مورد بحث قرار دادیم. خودداری ما از کاهش تولید و انتقاد ما از آن دسته دولتهای عربی که با کاهش تولید موافقت کرده اند، به عنوان علائم موضع ضد عربی تفسیر شده است. سفیر روسیه هم چند روز پیش در شرفیابی اش دقیقاً به همین نکته اشاره کرده بود، که شاه پاسخ داده بود که

ایران مصمم به مقاومت در برابر رخنه روسیه از طریق کشورهای همسایه می باشند.

عربها قلباً با موضع ما موافق‌اند، مهم نیست که علناً چه می‌گویند. شاه باز هم شکایت کرد که مقامات دانشگاهی مبادرت به هیچ‌گونه کوششی برای ایجاد زمینه بحث و گفتگو با دانشجویان و تخفیف ناآرامیهای فعلی نکرده‌اند. گفت که "این آدمها فقط می‌خواهند گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند. هیچ نوع تعهد میهن پرستانه یا اخلاقی برایشان وجود ندارد. در مورد نظامیان هم همین طور است. همه اینها باعث می‌شود که من از آینده بترسم." من جواب دادم که چون شاه است که چنین دستاوردهایی برای مملکت کسب کرده است، خودش هم باید طرز فکر عامه را اصلاح کند. لیکن این کار باید با ظرافت و نه صرفاً با صدور فرامین عملی شود. پاسخ داد، "باید کاری کرد. باید به زودی در این باره حرف بزنیم."

یکشنبه، ۲۵ آذر

چون شاه امروز صبح به اسکی رفت، من هم فرصت را غنیمت شمردم و به دیدن یکی از معشوقه‌های قدیمی رفتم که مدتی است شکایت می‌کند به او محل نمی‌گذارم. شرافت حکم می‌کند دلش را به دست آورم. برایم قهوه آورد.

با سفیر لبنان ملاقات کردم. وزارت خارجه مان شکایت می‌کند که او در حمایت از یک درخواست مشترک عربی، مبنی بر اینکه ما دفتر نمایندگی اسرائیل را در تهران ببندیم، حرارت زیادی به خرج داده‌است. او عضو یک خانواده بسیار محترم شیعه است.^۱ رفتار اخیرش هم غیرمنتظره بود و هم

موجب رنجیدگی شاه شد، که همیشه نهایت مرحمت را به او ابراز داشته‌است. برای اینکه موضوع را کاملاً روشن کنم، چند روز پیش دعوت به اقامتگاه سفیر لبنان را رد کردم و او را وادار کردم به دفتر من بیاید و مسئله را توضیح دهد... شرفیابی بعد از ظهر... پیشنهاد کردم که هزینه تابلوی نقاشی‌ای که شاه در انگلستان خریده‌است از محل بودجه دولت پرداخت شود. پاسخ داد، "حرفش را هم نزنید، قرار است در آپارتمان خصوصی من در سعدآباد آویخته شود." من اشاره کردم که تعدادی از تابلوهای موجود در سعدآباد متعلق به دولت است. او اصرار ورزید که باید در صورت برداریهای آینده جزو اموال دولتی محسوب شوند...

دوشنبه، ۲۶ آذر

شرفیابی. بوتو از والا حضرت اشرف دعوت کرده که از پاکستان دیدن کند. او پیش از همه چیز خواهان به دست آوردن نفت ارزان قیمت ایران است و والا حضرت می‌خواهد بداند که آیا احتمال دارد شاه با این تقاضا موافقت کند. در غیراین صورت، دلیلی برای سفرایشان وجود ندارد. شاه گفت، "به هیچ وجه. آقای بوتو آن قدر نگران راضی کردن عربهاست که حتی شروع کرده به صحبت کردن درباره "خلیج"، و به کلی صفت مهم "فارس" را از یاد برده‌است. اگر نفت ارزان می‌خواهد، برود با رفقای عربش معامله کند."

...امشب دیروقت سفیر رومانی با پیامی برای شاه از طرف پرزیدنت

۱. خلیل الخلیل، سفیر لبنان در ایران، ۱۹۷۸ - ۱۹۷۱. پدرش کاظم الخلیل

سیاستمداری برجسته و دبیر کل حزب آزادیخواه ملی بود.

چائوشسکو، که خواستار نفت بود، به دربار آمد. در گذشته ما ۲ میلیون تن نفت در اختیار او گذاشته‌ایم تا از موضع ضد روسی او حمایت کنیم. اما حالا، افزایش بهای نفت ادامه حمایت را در این سطح برای ما غیر عملی می‌سازد. رومانیاییها انتظار ندارند ما با قیمت زیر نرخ بین‌المللی به آنها نفت بفروشیم. آنها صرفاً می‌خواهند ما همان مقدار گذشته را تأمین کنیم. من سفیر را از احترام همیشگی شاه نسبت به پرزیدنت چائوشسکو مطمئن ساختم، و به او گفتم که نهایت سعی خود را خواهیم کرد تا نیازهای آنها را برآورده سازیم...!

سه شنبه، ۲۷ آذر

شرفیابی گزارش دادم که انگلیسیها نسبتاً از ترتیبات امنیتی برای سفر شاه به کنیا مطمئن اند، اما خود من خیلی در مورد ایمنی شاه در سوئیس ناراحت بودم. به تندی گفتم، "بیخود ناراحتید." درباره اوضاع کلی مراکش بحث کردیم... شاه گفت، "پادشاه کارش ساخته است. یک روز سنگ وفاداری مطلق به نهضت عربها را بر سینه می‌زند، و آماده است که همه چیز، حتی زندگی اش را در راه این نهضت فدا کند. روز دیگر سخت مشغول و لخرجی است، و کشتی اجاره می‌کند تا در دریاها به عیاشی پردازد."

۱. در واقع تأمین نفت نبود که سبب نگرانی رومانیاییها شده بود، بلکه این موضوع که آنها می‌خواستند معاملات خود را در چارچوب توافق تهاتری که تجارتشان با ایران براساس آن بود نگه دارند. این توافق حاکی از این بود که بهای نفت با اجناس رومانی و نه با ارز خارجی انجام می‌شد.

پنجشنبه، ۲۹ آذر

شرفیابی شاه سخت مشغول مطالعه پرونده قطوری بود که معلوم شد حاوی مشخصات دانشجویانی است که از بنیاد پهلوی خرج تحصیل می‌گیرند. من جسارتاً عرض کردم که یک رهبر جهانی در مقام شاه نمی‌باید وقتش را با چنین جزئیاتی تلف کند. او گفت، "ولی خوشم می‌آید. آن را سرگرمی من فرض کنید." ملاقات دیشم را با سفیر پاکستان جهت بحث درباره کنفرانس دول اسلامی گزارش دادم. بوتو شخصاً تلفن کرده و دوبار هم وزیرایش را فرستاده تا شاه را در جریان این کنفرانس بگذارند. ما حالا می‌خواهیم که کنفرانس از ژانویه به اواخر فوریه به تعویق بیفتد. لیکن سفیر ادعا می‌کند که این موضوع پاکستان را در موقعیت ناگواری قرار می‌دهد. شاه عصبانی شد. گفتم، "چرا من باید بگذارم ملک فیصل تاریخ را تعیین کند؟"

یادآوری کردم که او قبلاً درباره زمان کنفرانس با بوتو، که محتاج به تبلیغات و خواهان به دست آوردن نفت ارزان بود، صحبت کرده است. او گفت، "در این صورت، ما هم از اندونزی، ترکیه و لبنان پیروی می‌کنیم و فقط نخست وزیرمان را می‌فرستیم." من پاسخ دادم که با توجه به میزان حمایت گذشته شاه، این به منزله سیلی به گوش بوتو می‌باشد. این حرف تأثیری نگذاشت، بنابراین به آخرین راه چاره متوسل شدم و پیشنهاد کردم که، فقط اگر موافقت کند که سفرش به اروپا را دو قسمت کند، می‌تواند چند روزی در تهران استراحت کند و مدت غیبتش را در خارج کاهش دهد، و هنوز هم در موقعیتی باشد که در کنفرانس بوتو شرکت کند. مدتی فکر کرد، و بعد جواب داد، "تقاضای سفیر را رد نکنید. فقط به او بگویید که از نظر من کنفرانس اتلاف وقت است. بگذارید ببینیم چطور برخورد می‌کنند."

... ملاقات با سفیر فرانسه را به منظور گفتگو درباره ترتیبات امنیتی سفر شاه به سنگال گزارش دادم. به گفته سفیر، پرزیدنت سنگور با پمپیدو هم مدرسه‌ای بوده و این امر موجب روابط عالی میان فرانسه و سنگال شده است. فرانسویها اجازه خواهند داشت آدمهای خود را بفرستند تا در عملیات امنیتی با ما همکاری کنند.

... همین که داشتم از در بیرون می‌رفتم، شاه پرسید آن (اتومبیل) رنجروور زیبایی که جلوی کاخ توقف کرده مال کیست. من جواب دادم مال والا حضرت شهنواز است که آمده بود تا با شهبانو به اسکی برود. با عصبانیت گفت، "خیلی عجیب است. آن شوهرش، با همه اداهای هیپی گری‌اش، دست از تجمل پرستی بر نمی‌دارد. یک رولزرویس و یک لامبورگینی دارد که دور شهر رژه برود، و حالا هم یک رنجروور برای رفتن به اسکی..."

سرمیز شام در منزل والا حضرت اشرف شاه به من اطلاع داد که برای کنفرانس این شنبه اوپک در تهران، او وزرای شرکت کننده را ساعت ۱۱ صبح به حضور می‌پذیرد و بعد از آن ناهار را با او صرف خواهند کرد. قبل از آن جلسه‌ای برگزار نخواهد شد. آموزگار وزیر دارائی از جانب ما شرکت خواهد کرد، اما من یادآوری کردم که فلاح و اقبال دعوت نشده‌اند. شاه گفت، "عیبی ندارد. آنها را هم دعوت کنید، هر چند اقبال حق اظهار عقیده در این مذاکرات را ندارد."

شنبه، ۱ دی

شرفیابی... دو روز پیش شاه به والا حضرت اشرف دستور داد که دعوت به پاکستان را بپذیرد، اما حالا او به من شکایت کرده که نمی‌تواند دست

خالی برود. بو تو حتماً درباره نفت و کمک مالی صحبت خواهد کرد، که در این صورت او چه می‌تواند بگوید؟ شاه با رضایت آشکار پاسخ داد، "به خواهرم بگویید مسافرتش دیگر ضرورت ندارد. حالا که بو تو قبول کرده کنفرانس اسلامی را تا فوریه به تعویق بیندازد، من می‌توانم شخصاً شرکت کنم." ظاهراً دیشب بو تو تلفن کرده و با تغییر تاریخ موافقت کرده است. شاه به وضوح خوشحال است، که معنایش می‌تواند این باشد که مشکلات دیگر بو تو هم به آسانی قابل حل خواهد بود...

در پی آن شاه ریاست جلسه اوپک را که دو ساعت و نیم به درازا کشید، برعهده گرفت. من شرکت نکردم، اما بعداً اجازه یافتم برای صرف ناهار به آنها ملحق شوم... پیش از آنکه نمایندگان بروند، شاه سخنرانی کوتاهی ایراد کرد: گفت، "به خاطر داشته باشید، که ما به این نتیجه رسیده‌ایم که سه راه حل وجود دارد، دوتای آن به پیشنهاد شماست، سومی پیشنهاد من است. اگر من با یکی از دو پیشنهاد شما موافقت کنم، مسؤلیت موفقیت یا شکست آن به گردن شماست. اگر شما فرمول مراقبول کنید من کاملاً آمادگی دارم که عواقب آن را بپذیرم. من در برابر تمام دنیا از اقداماتمان دفاع خواهم کرد، و مطمئنم که ملت من از من پشتیبانی خواهد کرد." ... من ابداً از سه فرمولی که به آن اشاره می‌کردم خبر نداشتم، اما بدون شک به من خواهد گفت...

سفیر پاکستان مجدداً به دیدارم آمد و خواهان خرید ۷۰۰،۰۰۰ تن نفت با قیمت مناسب شد. او به شدت تکذیب کرد که بو تو بجای "خلیج فارس"، "خلیج" به کار برده است...

سرشام، شاه اعلام کرد که قصد دارد ساعت ده و نیم فردا صبح خبرنگاران داخلی و خارجی را به حضور بپذیرد. من پرسیدم که آیا جلسه

اوپک منجر به صدور قطعنامه مشترک نشده است؟ پاسخ داد که نه، اما او علاقه دارد که دیدگاههای خودش را تشریح کند. من او را برای دانستن جزئیات تحت فشار قرار ندادم. واضح است که اوضاع بر وفق مراد او نیست، و حالش تعریفی ندارد.

یکشنبه، ۲ دی

امروز صبح زود با دکتر فلاح ملاقات کردم تا در جریان مذاکرات دیروز قرار بگیرم. گفت جلسه بعد از ظهر را به تجزیه و تحلیل موضع شاه پرداخته و حالا می خواهد نسخه ای از نتیجه گیریهایش را بین نمایندگان پخش کند. قیمت اعلام شده به بشکه ای ۱۲ دلار افزایش می یابد، که ۷ دلار آن سهم ماست.

وارد کاخ شدم و شاه را سر میز صبحانه یافتم. گزارش فلاح را تقدیم کردم. همان طور که انتظار داشتم، وقتی برای شرفیابی ساعت ده بازگشتم، شاه گزارش را به طرف من تکان داد، و گفت، "به فلاح بگویند که باید بیانیۀ خودم را پخش کنند، نه این متن خودش را." هیچکس هرگز اجازه ندارد در مقابل شاه قد علم کند.

... مصاحبه خیلی خوب برگزار شد. پیش از مصاحبه، نامه ای از سفیر انگلیس، پیتر رمزباتوم دریافت کردم، که در مورد نتیجه اجلاس اوپک ابراز نگرانی می کرد. ظاهراً گزارشهای امروز صبح روزنامه ها، که ادعا می کردند قرار است اوپک بهای اعلام شده نفت خام خلیج فارس را به شدت افزایش دهد، موجب نوشتن نامه او شده است.

نامه را پس از ملاقات با خبرنگاران به شاه نشان دادم. خیلی عصبانی

شده "به آن احمق یادآوری کنید که نخست وزیرش و کابینه اش چند روز پیش فلاح را در لندن پذیرفتند و تأیید کردند که پیشنهادهای من کاملاً منصفانه است. من خودم چند روز پیش به سفیر گفتم که ما انتظار داشتیم از هر بشکه نفت فروخته شده ۸ دلار درآمد داشته باشیم. با وجود این حالا آن را تا وقتی به نتیجه گیری هایی در مورد منابع سوختی غیر نفتی دست یابیم، به ۷ دلار کاهش داده ایم. این همه جارو جنجال برای چیست؟ او را احضار کنید و حالش را جابجاورید." من هم حال سفیر را حسابی جابجا آوردم. به شدت خجلت زده شد و پشت سر هم عذر خواهی می کرد و می گفت که موضع شاه را بد فهمیده بوده است. هیچوقت او را در چنین وضعیت اسفباری ندیده بودم...

پنجشنبه، ۶ دی

چند روزی است که بستری شده ام... شاه امروز صبح عزیمت کرد. من آنقدر حالم بد بود که نتوانستم او را تا فرودگاه همراهی کنم و تلفنی خداحافظی کردم...

سفر رفتنش حالم را خیلی بد می کند، نه فقط چون دلم تنگ می شود، بلکه به خاطر اینکه او در چنین موقعیت خطیری غایب خواهد بود. ما از نظر سیاسی به اوج رسیده ایم. رهبری شاه در سرتاسر این بخش دنیا مورد قبول است. متحدین غربی مان ما را تا آخر حمایت می کنند و نامحتمل است که در آینده ما را تنها بگذارند. لیکن وضعیت در مرزهای ما، یا در پاکستان و افغانستان، به آسانی می تواند رو به وخالت گراید. پاکستان خیلی فقیر است و کاملاً به امان هندیها و روسها رها شده است. اوایل هفته، سفیر پاکستان، با این که می دانست من بیمارم و بستری "با پافشاری به دیدنم" آمد تا از قیمت

بشکه‌ای ۱۲ دلار مانده کند. به او یادآوری کردم که این قیمت هنوز هم ۵ دلار کمتر از قیمتی بود که از دیگران می‌خواستیم. این را تصدیق کرد، لیکن از شکایتش چیزی نکاست...

ما در لحظه خطیری از تاریخ هستیم، با وجود این شاه برای مدت دو ماه به خارج می‌رود. چرا چنین خطرهایی می‌کند؟ هر اتفاقی ممکن است بیفتد. صحنه داخلی آنقدرها هم آرام نیست. مردمان عمیقاً ناراضی اند... به رغم کلیه مساعی شاه، و دستاوردهای بسیارش... رژیم عراق در زمان حکومت نوری سعید عیناً به همین ترتیب سقوط کرد. او هم معجزه اقتصادی بوجود آورده بود. و انتظار داشت که کافی باشد. اما مردم خواهان چیزی بیش از رفاه اقتصادی هستند. آنان خواهان عدالت، هماهنگی اجتماعی و حق اظهار نظر در امور سیاسی هستند. چرا ما سعی نمی‌کنیم تا این خواسته‌ها را برآورده‌سازیم؟ من نگرانم، بسیار نگران...

یکشنبه، ۹ دی

بعد از چهار روز دوری از کار به دفترم بازگشتم... سفیر آمریکانامه مهمی را از طرف نیکسون برای شاه به من داد.

[مهمترین قسمت این نامه به شرح زیر است.]

دولت ایالات متحد نسبت به اثرات متزلزل کننده‌ای که افزایش

بهای توافق شده در تهران برای نفت خام خلیج فارس بر اقتصاد دنیا خواهد داشت، و نیز مشکلات فاجعه آمیزی که این امر می‌تواند بر نظام پولی بین‌المللی داشته‌باشد، شدیداً نگران است. این افزایش بها نه تنها منجر به افزایش قیمت تولیدات صنعتی می‌شود بلکه ضمناً اثرات جدی بازدارنده‌ای بر اقتصاد مصرف کنندگان نفت خواهد داشت که احتمالاً موجب رکود جهانی می‌شود و در نهایت به نفع هیچکس از جمله صادر کنندگان نفت نخواهد بود...

ایالات متحد اندیشه مشورت و تفاهم دوجانبه بیشتر بین تولید کنندگان و مصرف کنندگان نفت را تصدیق می‌کند. این امر اخیراً نیز در طرح کیسینجر وزیر خارجه در مورد ایجاد یک گروه عملیاتی انرژی مورد تأیید مجدد قرار گرفته است. ما قویاً خواهان آن هستیم که:

۱- تصمیمات اتخاذ شده اخیر در تهران مورد تجدید نظر قرار گیرد؛

۲- اقداماتی صورت گیرد تا آن نوع مشورت‌هایی که به عقیده ما مورد تأیید بیشتر کشورهای تولید کننده و مصرف کننده است انجام شود...

فوراً به شاه در وین تلگراف زدم. گزارشی درباره ملاقاتم با سفیر تهیه کردم و آن را با پست مخصوص فرستادم. به سفیر گفتم چقدر تعجب کرده بودم از اینکه او، با وجود آنکه نظریات شاه را می‌داند، سعی نکرده بود آنها را پیش از اجلاس اوپک برای کیسینجر تشریح کند. گفتم، "اگر یادم باشد، شاه

۱. نوری سعید (۱۹۵۸ - ۱۸۸۱)، که در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی صحنه سیاسی عراق را قبضه کرده بود. او که علناً از انگلیس جانبداری می‌کرد، مورد انزجار ملی‌گرایان عراق بود. وی در کودتای نظامی ۱۹۵۸ همراه با خانواده سلطنتی عراق به طرز وحشیانه‌ای کشته شد.

www.adabestanekave.com

۱۹۷۴

دی ۱۳۵۲ - دی ۱۳۵۳

www.adabestanekave.com

شما را در یک شرفیابی به حضور پذیرفت، و مطمئناً طی آن قطعاً برای شما توضیح داده که بهای نفت فقط می‌تواند براساس بهای منابع سوخت غیر نفتی تعیین شود. می‌دانم که شاه حتماً این نکته را برای سفیر انگلیس تشریح کرده‌است. "او هم به نوبه خود اذعان کرد که شاه او را در جریان گذاشته بود. من گفتم، "در این صورت، اعتراض شما برای چیست؟ برخورد ما ظاهراً کاملاً منطقی است." پاسخ داد که او هیچ اعتراضی نداشته و گزارش مفصلی هم به واشینگتن فرستاده بود. با وجود این دستور داشت که پیام نیکسون را بدون تغییر تقدیم کند.

بعد پرسید که آیا می‌تواند سؤال نسبتاً جسورانه بکند. در پاسخ گفتم که ما آنقدر یکدیگر را خوب می‌شناسیم که رو در بایستی را کنار بگذاریم. گفتم، "بسیار خوب، بیشتر نمایندگان عرب در کنفرانس، بخصوص زکی یمانی به ما گفته‌اند که آنها می‌خواستند بهای پایین‌تری را تعیین کنند و فقط به احترام شاه با بهای فعلی موافقت کردند. من هم که مسؤول حفظ روابط حسنه بین تهران و واشینگتن هستم باید حقیقت مطلب را بدانم." در پاسخ گفتم که از جلسات مذاکرات غایب بوده‌ام... اما یک چیز قطعاً مسلم است: نمایندگان بعد از ناهار شاه را ترک کردند. او در جلسه‌ای که بشکه‌ای ۱۲ دلار تعیین شد حضور نداشت... با وجود این، اگر عربها حقیقت را می‌گویند، ما دلیلی برای شرمساری نداریم. افزایش بها حکم عقل سلیم است...